



تاریخ فرهنگ

میرزا جمال جوانشیر قره باگی

مقدمه، تصحیح و تحشیه از:

حسین احمدی

مرکز اسناد و خدمات پژوهشی

تاریخ قره باغ

میرزا جمال جوانشیر قره باگی

میرزا جمال جوانشیر قره باگی

مقدمه، تصحیح و تحشیه از:

حسین احمدی

مرکز اسناد و خدمات پژوهشی
تهران - ۱۳۸۲

فهرستنويسي پيش از انتشار

جوانشير قره باغی، جمال، ۱۷۷۳ - ۱۸۰۳ م.

تاریخ قره باغ / میرزا جمال جوانشیر قره باغی؛ مقدمه، تصحیح و تحریبه از حسین احمدی؛ برای مرکز استاد و خدمات پژوهشی. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۲. هشت، ۱۷۶ ص.: مصور، نقشه، نمونه.

ISBN 964- 361 - 198 - 1 : بها: ۸۵۰۰ ریال.

فهرستنويسي براساس اطلاعات فيبا.

A History of Qarabagh Tarikh-e Qarabagh; 1994

ص.ع. به انگلیسي:

كتابنامه: ص. ۱۶۴-۱۶۳

نمایه.

۱. قره باغ کوهستانی - تاریخ. الف. احمدی، حسین، ۱۳۴۳ - ، گردآورنده. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز استاد و خدمات پژوهشی. ج. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. د. عنوان.

۹۲۷/۹۱

DK ۶۹۹ / ۹

۱۳۸۲

م ۸۲ - ۱۸۶۶۳

كتابخانه ملي ايران

تاریخ قره باغ

میرزا جمال جوانشیر قره باغی

مقدمه، تصحیح و تحریبه از: حسین احمدی

چاپ اول: ۱۳۸۲

طرح روی جلد: فاطمه حاجی محمدخان

طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: میني سیتي، میدان شهید محلاتي، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه

تلفن: ۰۷-۲۴۵۸۶۰۴، دورنگار: ۰۳-۲۴۵۸۶۰۴

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقابی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۰۲۸۰-۲۶۵۹، دورنگار: ۰۲۸۰-۲۶۶۲

فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۰۷۱-۲۲۹۲۲۷۰

فهرست

.....	پیشگفتار
.....	هفت
.....	مقدمه
۱	جغرافیای قرهباغ
۱	کوههای قرهباغ
۵	روندهای قرهباغ
۸	روند تاریخی
۱۰	شاه عباس اول
۱۲	ملیکهای خمسه
۱۴	سقوط صفویان
۱۹	نادرشاه
۲۰	پناهخان
۲۷	ابراهیم خان
۳۴	آقامحمدخان
۳۷	هجوم روس‌ها به قفقاز
۳۹	حضور مجدد
۴۰	فتحعلی شاه
۴۱	جنگهای روس و ایران
.....	قرهباغ نامه‌ها
۴۵	قرهباغ نامه‌لر
۴۸	احمدبیگ جوانشیر
۵۱	كتاب احمدبیگ
۵۲	اثر رضاقلی بیگ
۵۴	تاریخ قرهباغ
۵۶

نگارش کتاب	۵۹
مقایسه	۶۱
محتوای کتاب	۶۴
نقائص	۶۶
ترجمه انگلیسی	۶۷
 آغاز کتاب	۷۵
فصل اول - در بیان ولایت قرهباغ	۷۷
فصل دوم - در بیان تبعیت و عادت و قواعد قدیم ولایت قرهباغ در عهد صفویه	۸۱
فصل سوم - در بیان نسب و حکومت مرحوم پناهخان	۸۳
فصل چهارم - در بیان صدور فرمان به اسم خانی و حکومت مرحوم پناهخان	۹۱
فصل پنجم - در بیان حکومت ابراهیم خان و قواعد و وقایع آن زمان	۱۰۱
فصل ششم - در بیان وقایع و خاتمه آقا محمدشاه	۱۰۵
فصل هفتم - کشته شدن آقامحمدشاه و معارضت ابراهیم خان از بلکان به قرهباغ	۱۱۷
فصل هشتم - جنگهای دوره دوم روس و ایران	۱۲۳
فصل نهم - مدت حکومت خانهای قرهباغ	۱۳۷
فصل دهم - آثار و عمارت بجامانده از پناهخان و ابراهیم خان در قرهباغ	۱۳۹
فصل یازدهم - در نظام و ضایعه ابراهیم خان و قواعد در ایام حکومت او	۱۴۱
فصل دوازدهم - انعام و پیشکش	۱۴۳
فصل سیزدهم - تأمین هزینه همراهان	۱۴۵
فصل چهاردهم - درآمد ابراهیم خان	۱۴۷
فصل پانزدهم - اخلاق و رفتار ابراهیم خان	۱۴۹
فصل شانزدهم - اسباب ابراهیم خان	۱۵۱
فصل هفدهم - کارگزاران ابراهیم خان	۱۵۳
فصل هیجدهم - عمله جات و متکفلان امور	۱۵۵
فصل نوزدهم - اولاد ابراهیم خان	۱۵۷
فصل بیستم - سبب وراثت و ولیعهد بندگان مهدیقلی خان	۱۵۹
نسب نامه خاندان جوانشیر	۱۶۱
فهرست منابع	۱۶۳
فهرست اعلام	۱۶۵

پیشگفتار

بعد از قتل نادر شاه افشار، به دلیل نبود حکومتی واحد و قدرتمند، فقفاز نیم قرن به حال خود رها شد در نتیجه برای حاکمان منطقه فرصتی برای افزایش قدرتشان فراهم گشت. با روی کار آمدن آقامحمدخان به صورت موقتی، به نوعی مرزهای ایران دوره نادری زنده شد.

در سالهای آغازین سلطنت فتحعلی شاه به دلیل حضور سه قدرت بزرگ دنیا - انگلیس، فرانسه و روسیه - در ایران، حاکمیت ایران، ناخواسته تحت الشعاع منافع قدرت‌های بزرگ قرار گرفت و به میدان‌های بزرگ دیپلماسی دنیا با حداقل اطلاعات لازم کشیده شد در نتیجه ضمن از دست دادن اعتماد به نفس، به هر ریسمان جهت مقابله با هجوم روسها چنگ زد، و سیاست خارجی کشور را در اختیار سفرای فرانسه یا انگلیس - گاردان واژلی - قرار داد و آنها نیز بر اساس منافع ملی خود به هر طرف که خواستند دست ما را گرفتند و کشیدند و بردنده. زمانی خود را در آغوش فرانسه انداختیم و به انگلستان اعلام جنگدادیم و وقتی هم ظاهراً با انگلیس دوستی بهم زدیم، با فرانسه قهرکردیم. پایان ناخوش و دردناک فقط برای ما باقیماند و آن هم جدایی تمام سرزمین‌های ماوراء ارس از پیکره ایران بود.

ایرانیان بعد از این گستنگی کوشش قابل توجهی برای شناخت تحولات این منطقه نکردند و آن‌چنان آنرا از یاد برداشده که گویی قدمت تاریخی این جدایی به هزاران سال می‌رسد. امیدواریم با رویکرد جدید ضایعات گذشته تداوم پیدا نکند.

از آنجایی که راقم این سطور بعد از نوشته کتاب «تالشان» برای دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه به مطالعه در امور فقفاز علاقمند شدم، بمناسبت ندیدم که با چاپ کتاب «تاریخ قره‌باغ» میرزا جمال جوانشیر قره‌باغی، که تقریباً بدور از حب و بعض‌های سیاسی حاکم امروز، در سال ۱۲۶۳ / ۱۸۴۷ نوشته شده است، در این رهگذر به شناخت منطقه فقفاز بهویژه هر چند ضعیف کمک کرده باشم، انتظار دارم پژوهشگران کاستی‌های آن بزرگوارنه گوشزد فرمایند.

در پایان لازم می داشم از آقای دکتر نظر آهاری مدیر کل محترم استناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه بهدلیل تقبل چاپ این اثر، آقای دکتر علیرضا بیگدلی معاونت محترم اداره کل استناد و خدمات پژوهشی به جهت موجبات فراهم آوردن این تحقیق و زحماتی را که در این راه متقبل شده‌اند، آقای دکتر بهرام امیراحمدیان که در نوشتمن جغرافیای قره‌باغ از اطلاعات مفصل ایشان سود بردم و آقایان حمیدرضا مدد و علیرضا ملاقدیمی بهدلیل پذیرش زحمات چاپ این کتاب تشکر و قدردانی کنم.

حسین احمدی

۱۳۸۱ بهمن

مقدمه

جغرافیای قرهباغ

ولایت خودمختار قرهباغ کوهستانی با مساحت ۴۳۸۸ کیلومترمربع در جنوب شرقی رشته کوه‌های قفقاز کوچک و بین رودهای ارس و گُر واقع شده است. قرهباغ به زبان روسی ناگورنو کاراباخ یعنی قرهباغ کوهستانی از دو واژه «قر» یا «قارا» یا «قرا» (به ترکی به معنی سیاه، بزرگ و زیاد) و باغ (به معنای همان باغ فارسی) تشکیل شده است. قرهباغ به منطقه یا محلی اطلاق می‌شود که در آن جا باغ‌های وسیع و انبوه وجود داشته و رنگ سبز درختان به سبز تند متمایل به سیاهی بوده است. در قسمت شمالی قرهباغ، کوه‌های مورو داغ (بلندترین قله آن «جامیش داغ» به ارتفاع ۳۷۲۴ متر) در قسمت‌های غربی و جنوبی، دامنه‌های رشته کوه‌های قرهباغ (بلندترین قله آن «قیزقلعه‌سی» به ارتفاع ۲۸۴۳ متر، «قیرخ قیز» بلندی ۲۸۷۰ متر و «بؤیوک کیده» به بلندی ۲۷۲۵ متر) و در قسمت‌های شمال شرقی و شمال، دشت‌های هموار (کناره‌های غربی دشت «میل» و دشت «قره‌باغ») آن را محدود کرده است.

قره‌باغ علیا از نظر دارا بودن منابع طبیعی گوناگون بسیار غنی است. از طرفی قلمرو آنرا کوهستان‌های مرتفع در برگرفته که سبب دشواری حمل و نقل در راه‌های ارتباطی شده و از طرف دیگر نیز درگیری بین دو جمهوری مانع توسعه منطقه گردیده است. بیشتر قلمرو قره‌باغ را کوهستان‌ها احاطه کرده‌اند، متوسط ارتفاع بخش غربی که در بین رشته کوه‌های «زنگه زور» و «قره‌باغ» واقع است، بین

۲۰۰۰ - ۲۵۰۰ متر است، که عمدتاً فلاتی آتش‌فشنایی است. از ارتفاع فلات از شمال به سوی جنوب کاسته شده و عرض آن باریک‌تر می‌شود. در بین رودهای «بازارچای» و «هکری‌چای» این فلات به صورت مثلثی بوده و ادامه آن خاتمه می‌یابد. در این بخش ارتفاع فلات به ۵۰۰ متر کاهش می‌یابد.

فلات قرهباغ دارای ثروت‌های زیرزمینی بسیار ارزشمندی است. از میان این معادن می‌توان به جیوه (در سوربلاغ، آق یاتاق، لؤکچای)، فلز کرومیت (گوئی دره)، آب گرم «ایستی سو» که دارای ارزش درمانی است، آب‌های معدنی توتقونچای، مین‌کند، سنگ مرمر، سنگ بنا، قطران و غیره را می‌توان نام برد. معدن منحصر به فرد پرلیت جمهوری (در ناحیه کلنجیر) و لاشهای کوپال (در ناحیه لاصین) در این فلات جای گرفته‌اند. پرلیت مواد معدنی مرکبی است که از آن در حفاری چاه‌های نفت و گاز، تولید سیمان، کشاورزی، صنایع نساجی، تولید الیاف مصنوعی و در کارهای ساختمانی بهره می‌گیرند. در ساختمان سیرک دولتی باکو، کاخ ریاست جمهوری و در استحکام و زیبایی ساختمان آسایشگاه‌های ایستی سو، از پرلیت استفاده شده است. قطرلن در تهیه لاک به عنوان قطران طبیعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در عین حال این ماده در تولید لوازم خانگی، و صنایع سبک به طور گستردگی کاربرد دارد.

در مرکز این ناحیه رشته کوه‌های میان ارتفاع قرهباغ امتداد دارد. در اینجا فلز پلی‌متال (در مهمانه) که در صنایع از اهمیت برخوردار است، مرمر، سنگ‌های بنا، گچ، و لاشهای رس، آب‌های معدنی با اهمیت درمانی (در تورش سو، شیرلان) یافت می‌شود.

اقليم قرهباغ در ارتباط با پستی‌ها و بلندی‌های گوناگون آن، متغیر است. در بخش دامنه کوهی که شرق ناحیه را دربرگرفته، به‌ویژه در جنوب، بیشتر قلمرو نواحی جبرائیل، قبادلی و زنگلان زمستان‌های ملایم و تابستان‌های گرم و خشک و اقلیمی نیمه بیابانی و بیابانی خشک دارند. در اینجا میانگین بارندگی سالانه بین

۴۰۰ میلی متر، و دمای آن بین ۱۲ - ۱۳ درجه سانتی گراد است. بنا به همین ویژگی‌ها در این بخش برای کشت گیاهان گرمادوست شرایط مناسبی فراهم است.

در رشته کوه‌های قره‌باغ و نواحی پیوسته بدان، زمستان‌های نسبتاً خشک و سرد حکم‌فرماست. این ناحیه که در ارتفاع ۱۶۰۰ متری از سطح دریا واقع است، متوسط درجه حرارت ۶ - ۸ درجه سانتی گراد است. در اینجا میزان بارش سالانه ۷۰۰ - ۱۰۰۰ میلی متر است.

در بخش جنوب غربی فلات قره‌باغ که ارتفاع آن ۲۵۰۰ متر است، میانگین درجه بین صفر تا دو درجه و میزان بارش سالانه ۱۰۰۰ - ۱۶۰۰ میلی متر است.

با توجه به اقلیم‌های متفاوتی که در این قلمرو کوچک گسترده شده است، استفاده از چراگاه‌های تابستانی و زمستانی، استفاده از منابع آبی در امور آبیاری زمین‌های کشاورزی و استفاده از نیروهای انسانی را به طور متناوب امکان‌ناپذیر کرده است.

منابع آبی، یکی از منابع طبیعی بسیار ارزشمند قره‌باغ علیاست. حدود ۱۸٪ ذخایر آب جمهوری آذربایجان از قره‌باغ علیا تامین می‌شود. رودهای ترتر، هکری، برگشاد و خاچین از این منطقه سرچشمه می‌گیرند، که علاوه بر تغذیه رودهای ارس و گُر، دارای توان‌های تولید انرژی آبی هستند. بر روی رود ترتر نیروگاه برق آبی احداث شده است، که از دریاچه سد آن کانال‌های آبیاری برای سیراب کردن زمین‌های کشاورزی بهره گرفته می‌شود. امکان احداث نیروگاه بر روی رودهای هکری، برگشاد، نیز وجود دارد که می‌تواند علاوه بر تأمین انرژی در پرورش و صید ماهی نیز مورد استفاده قرار گیرد.

پوشش خاک قره‌باغ علیا نیز گوناگون است. در اینجا خاک‌های شاه‌بلوطی، شاه‌بلوطی روشن، قهوه‌ای کوهستانی - چمنی، گسترده شده است. خاک‌های

کشاورزی اساساً در قلمرو پایکوهی و کناره‌های رودها پراکنده شده‌اند. حدود $\frac{2}{3}$ خاک‌های قابل کشت تحت تأثیر فرسایش‌های آبی، بادی و فرسایش‌های زمین‌شناسی و نظامی قرار گرفته‌اند.

در جنگل‌ها نیز بخش‌هایی در معرض فرسایش قرار دارند. برای مقابله با فرسایش خاک، تدبیری چند در خاک‌های بخش‌های خشک ناحیه‌های جبرائیل و قبادلی و زنگلان صورت گرفت و در وهله اول تأمین آب دشت «گین» یکی از ضروری‌ترین اقدامات است.

قره‌باغ علیا یکی از نواحی جنگلی بسیار غنی منطقه است. حدود یک پنجم قلمرو آن ($2/3$ هزار کیلومتر مربع) از جنگل پوشیده شده است. به‌ویژه در نواحی کلیجر، عسگران، خوجاوند و لاقین جنگل‌های انبوه‌ترند. در نواحی قبادلی و زنگلان 15% اراضی، و در ناحیه جبرائیل نیز فقط $3/5\%$ اراضی، جنگلی است. جنگل‌های قره‌باغ از نظر تأمین چوب مواد اولیه پارکت، مبل، آلات موسیقی و ذخایر هیزم و میوه‌های جنگلی وحشی، بسیار غنی‌اند. این جنگل‌ها از نظر محافظت خاک، آب و هوا دارای اهمیت بسیارند. به همین سبب محافظت از جنگل‌های قره‌باغ، توسعه طبیعی و فرهنگی آن، از اهمیت اقتصادی بسیاری برخوردار است. ولی متأسفانه در درگیری‌های نظامی بین ارامنه و آذربیان، این جنگل‌ها آسیب بسیار دیده و در اثر کمبود سوخت، مقدار قابل توجهی از بین رفته است، که برای احیای آن هزینه و زمان بسیاری مورد نیاز است.

پیش از آغاز درگیری‌های نظامی، در همسایگی آسایشگاه درمانی شوش، در منطقه حافظت شده دولتی جنگل «توبخانا»، برای کارگران کارخانه آلومینیوم «کاناکیر» ارمنستان، برای احداث پانسیون، بسیاری از درختان این جنگل قطع شده است. قره‌باغ علیا دارای چشم‌اندازها و مناظر طبیعی بسیار مانندی برای توسعه گردشگری و مناطق استراحتگاهی است. در این راستا چشمه‌های آب معدنی، مناظر دلفریب چمنزارها آلپی، یادمانهای تاریخی، مهماندوستی

مردم محلی و دیگر جاذبه‌های آن می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد. در شهر استپاناکرت مرکز قره‌باغ کوهستانی و دیگر نقاط کوهستانی این ولایت کارخانه‌های ماشین‌سازی و صنایع فلزی، کارخانه‌های صنایع چوب، کارخانه‌های بسته‌بندی مواد غذایی و صنایع سبک فعالیت دارد.

کوه‌های قره‌باغ

این ناحیه درین آب پخسان رشته کوه‌های قره‌باغ و جلکه گُر - ارس جای گرفته است. در ساختار زمین‌شناسی ناحیه سنگ‌های آهکی، گل‌ها و شیست‌های مزوژوئیک و سنوزوئیک، اشتراک دارند. با افزایش ارتفاع مطلق، سن لایه‌ها نیز افزایش می‌یابد. در کوه‌ها کرومیت، مس، فلزات پلی‌متال، مصالح ساختمانی، مرمر، گچ و دیگر ذخایر یافت می‌شود. چشممه‌های آب معدنی هیدروکربناته ترش سو، از همه معروف‌تر است.

اقليم کوهستانی ناحیه برای توسعه آسایشگاه‌ها و مراکز گردشگری بسیار مفید است. اقلیم این ناحیه در غرب سرد، در شرق نیز معتدل و گرم است. مقدار تابش آفتاب در پایکوه‌ها در طول سال 12° و در ارتفاعات متوسط 14° ، کیلوکالری / سانتی‌متر مربع است. میزان بارش سالانه بین $500 - 900$ میلی‌متر در نوسان است. در دشت‌ها، جنگل‌های، چمنزارهای آلپی و نیمه آلپی خاکهای قهوه‌ای کوهستانی - جنگلی، کوهستانی - چمنی تشکیل شده است.

چشم‌اندازهای طبیعی ناحیه بسیار دگرگون شده‌اند. مجموعه جنگل‌ها و دشت‌های قبلی به باغ‌های انگور، کشتزارهای گندم و جو و باغ‌های میوه تبدیل شده‌اند.

فلات آتش‌نشانی قره‌باغ در سرچشممه‌های رودهای ترتر و هَکَری و در ارتفاع $1800 - 3600$ متری از سطح دریا واقع شده است. بنیان کوه‌های آتش‌نشانی قره‌باغ را رسوبهای قدیمی تشکیل می‌دهند. در اینجا در دوره‌های سوم و چهارم دوران سنوزوئیک فوران شدید آتش‌نشانی رخ داده است و در آن قیف‌های آتش‌نشانی متعددی وجود دارد. دو مخروط آتش‌نشانی «بویوک ایشیقلی» (به

ارتفاع ۳۵۵۲ متر) در جنوب غرب فلات، در مرز با ارمنستان سربرافراشته‌اند. از پوشش گدازه‌های آتش‌فشاری مزوژوئیک «دلی داغ» (ارتفاع ۳۶۱۶ متر) سربرافراشته که از لایه‌های نفوذی تشکیل شده است.

بخش‌های غربی فلات آتش‌فشاری قره‌باغ با ویژگی‌های ساختار بیرونی خود شناخته می‌شود. روانه‌های گدازه‌های جوان که بر روی گدازه‌های سطحی گستردۀ شده‌اند، مخروط‌های گدازه‌ای، و قيفهای آتش‌فشاری در اين ناهمواريها متمايزند. در دشت‌ها و قطعات همواره در نتیجه فرایندهای فيزيکي و شيميايی از شکسته شدن و خرد شدن گدازه‌های فوران یافته شن‌زارها پديد آمده‌اند.

در فلات قره‌باغ مولبیدن، پرليت نسوز، شيشه آتش‌فشاری و مصالح ساختماني یافت می‌شود. در گردن «زُد» در مرز با ارمنستان، طلا یافت می‌شود. چشمۀ آب معدنی ايستی سو بسيار مشهور است. آب‌های هيدروکربناته - كلريدي - سولفاتي آن دمايي نزديك به ۶۰ درجه سانتي‌گراد دارد. آب‌های اين چشمۀ در معالجه بيماري‌های معده - روده، ورم، بيماري‌های پوسنی دارای اهميت بسيار است. در دوره شوروی در ايستی سو حمامهای آب‌گرم و آسايشگاه‌ها و اقامتگاه‌های گردشگري احداث شده است. از چشمۀ‌های آب سرد پيرامون «مين‌كند» (ناحیه لاجين) نيز در معالجه پاره‌ای از بيماري‌ها استفاده می‌شود.

اقليم فلات قره‌باغ سرد با زمستان‌های سخت است. متوسط درجه حرارت سالانه از صفر تا ۶ درجه در نوسان است. ميزان بارندگی سالانه برابر ۷۰۰ - ۸۰۰ ميلى متر است. ولی بارش‌های بيش از ۵۰۰ ميلى متر در دوره گرما می‌بارد. رودهای ترتر و هکري از اين فلات آتش‌فشاری سرچشمۀ می‌گيرند. منبع آرپاچای و بازارچای از بخش‌های شمال غربی فلات است. رودهای فلات قره‌باغ به جهت تغذیه از آب‌های زيرزميني و برف، در بهار و تابستان پرآبند.

در خاک‌های كوهستانی - چمنی تورفی و خاک‌های كوهستانی بیابانی، چمنی، چراگاه‌های تابستانی بسيار خوبی گستردۀ شده است. در توسعه گوسفندداری جمهوری اين چراگاه‌ها نقش اساسی دارند. ناحیه هکري مسیر سفلای رودهای

«اوخرچو و هکری» را دربر می‌گیرد. این ناحیه از دشت‌های کرانه‌ای رود ارس تا ارتفاعات ۲۰۰۰ - ۲۵۰۰ متر ادامه می‌یابد. اراضی کوهستانی را سنگ آهک، سنگ گچ و ماسه سنگ مزوژوئیک تشکیل می‌دهد. اقلیم ناحیه هکری دارای زمستان‌های خشک و معتدل گرم است. میانگین دمای بین ۱۰ - ۱۲ درجه سانتی‌گراد و میانگین بارش سالانه بین ۳۰۰ - ۶۰۰ میلی‌متر در نوسان است.

رودها از آب‌های زیرزمینی و برف تغذیه می‌شوند و به همین سبب در تابستان طغیانی می‌شوند. خاک‌های ناحیه را خاک‌های کوهستانی - شاهبلوطی و کوهستانی جنگلی قهوه‌ای تشکیل می‌دهد. زمانی مقدار وسیعی از اراضی ناحیه را جنگل‌های بلوط، راش، ممرز پوشانده بود که امروزه به کشتزارها تبدیل شده و در دامنه‌های شیبدار و مرفوع و نقاط دور از دسترس هنوز جنگل‌ها باقی مانده‌اند. در امتداد بستر دره خشک هکری، بیشه‌زارهای سروکوهی یافت می‌شود. چنان شرق در قرقگاه «بستی چای» حفاظت می‌شود.

در دشت‌های کرانه‌های ارس اقلیم خشک حکم‌فرمایست. دامنه کوه‌ها در این ناحیه به شدت بریده بریده هستند که در آن‌ها دشت‌های خشک با خاک‌های شاهبلوطی روشن گسترده شده و بیشه‌زارهایی پراکنده یافت می‌شود که از آن‌ها به عنوان چراگاه‌های زمستانی بهره‌گرفته می‌شود.

طبیعت ارزشمند ناحیه برای پرورش انگور، درختان میوه و سبزیکاری بسیار مناسب است. دشت‌های کرانه‌های ارس به شدت وابسته به آبیاری مصنوعی است. جانوران وحشی این ولایت را بزکوهی، خرس قهوه‌ای، گربه جنگلی، آهو، گرگ، روباه، خرگوش، سنجاب، دله، جوجه‌تیغی و پرندگان آن را قرقاول، کبک، کبوتر و برخی دیگر تشکیل می‌دهد.

برقراری سفرهای گردشگری از ارمنستان به قره‌باغ در حال حاضر (۲۰۰۲) همه ساله جهان‌گردان بسیاری را به این منطقه زیبا جلب می‌کند. تورهای هوایی یک روزه و تورهای زمینی چند روزه از ایروان به نقاط دیدنی قره‌باغ از جمله شوشاء، گردشگران بسیاری (به‌ویژه ارامنه) از سراسر جهان را به خود جلب کرده است.

روند تاریخی

قرهباغ در آغاز در ترکیب دولت اران قرار داشت. ابن حوقل در نیمه نخست قرن چهارم هجری قمری از آذربایجان و اران سخن گفته و آن را از یکدیگر جدا دانسته و با ارائه نقشه دقیقی، رود ارس را میان آذربایجان و اران ذکر کرده است. وی بردع، دریند و تفلیس را بزرگترین شهرهای اران دانسته است. و بعضی دیگر شهرهای آن همچون قبله، شکی، شروان، شماخی را در کتاب خود آورده است. ابن حوقل در توضیح ایالت آذربایجان از اردبیل، دهخوارقان، تبریز، سلماس، خوی ارومیه، مراغه، اشنویه، میانه به عنوان شهرهای آن ایالت صحبت می‌کند.^۱ مقدسی در نیمه دوم قرن چهارم هجری ضمن تقسیم کشور ایران به هشت اقلیم، آذربایجان را از اران و ارمنستان جدا ذکر کرده و نوشته است: سرزمینی است میان دریای خزر، رود ارس، رودگر (نهرالملک) از طول آن را قطع می‌کند و مرکز آن بردع است و شهرهای مهم آن عبارتند از تفلیس، ختان، شمکور، گنجه، شماخی، بردیج، شروان، باکویه، شابران، دریند، قبله، شکی و ملازگرد (بلاشگرد).^۲

اصطخری در سده‌های سوم چهارم هجری ضمن جداگانه نام بردن آذربایجان و اران از هم می‌نویسد: «در همه اران شهری بزرگتر از بردع، دریند و تفلیس نیست». اصطخری سپس شهرهای مهم آن را چنین برمی‌شمارد: بیلقان، بردیج، شماخی، شروان، آبخازه، شابران، قبله، شکی، گنجه، شمکور». وی بردع را دارالملک اران و اردبیل را مرکز آذربایجان دانسته است.^۳

یاقوت حموی در سده هفتم در توصیف اران می‌نویسد: نامی است ایرانی

۱. ابن حوقل، صورت الارض، ج دوم، ترجمه جعفر شعار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۱۲۸ و ۸۲ - ۸۱.

۲. محمد مقدسی، احسن التقایسم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی (بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۶۰)، ص ۲۵۹.

۳. ابراهیم اصطخری، المسالک و المسالک، به کوشش ایرج افشار (بی‌جا: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷)، ص ۱۵۸.

دارای سرزمینی وسیع و شهرهای بسیاری که یکی از آن‌ها جزء است و این همان شهرگنجه است و بردع، شمکور و بیلقان شهرهای دیگر آن است. میان آذربایجان و اران رودی است که آن را ارس گویند آنچه در آن سوی جنوب است از آذربایجان است!.



بعد از حمله روسها به بردع در سال ۳۲۳ق و خرابی آن شهر، گنجه جای آن را گرفت.^۱ در اواسط قرن ۵ق طغول سلجوقی به اران حمله کرد و ابوالسوار ناگزیر از فرمانبرداری شد و به نام طغول خطبه خواند. پس از طغول آل ارسلان با سپاهی از ترکان به اران و ارمنستان حمله کرد و پس از گشودن سرزمینهای قفقاز در ۴۵۹^۲ یا ۴۶۰^۳ به فضلون فرزند ابوالسوار واگذاشت.

در زمان سلجوقیان اران تجزیه شد و به تدریج زیر نفوذ ترکان غز قرار گرفت و زبان ترکی جانشین زبان‌های رایج در آن شد. از سال ۶۱۸ق که پایی مغولان به سرزمین ایران باز شد، نفوذ ترکان در این سرزمین زیاد شد. در دوران تیموریان و بعد از آن آق قویونلو و قره قویونلو کمتر از اران حرفی به میان آمد، ولی از سرزمینی به نام قره باغ در همین دوره که تعلق به اران^۴ داشته صحبت شده است. قره باغ در منابع پایانی سلسله آق قویونلو جزو سرزمینی ذکر شده، که خاندان صفوی آن‌جا را محور تبلیغات خود قرار داده بودند و در نتیجه تجمعی از طرفداران شیعه صفوی را در خود داشت، به همین جهت اهمیت ویژه‌ای یافته بود. صوفیان قره باغ یکی از گروه‌های فداکار در ارتش شاه اسماعیل اول بودند و این منطقه همواره به عنوان پایگاهی برای تدارکات ارتش صفویه محسوب می‌شد.

۱. یاقوت حموی، *معجم البلدان* (تهران: منتشرات مکتب اسلامی، بی‌تا)، ص ۱۸۳.

۲. احمد کسری، *شهر باران گنام* (تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۷)، ص ۲۲۲.

۳. همان، ص ۳۰۲.

۴. جهت اطلاع بیشتر در خصوص اران ن. ک به: *عنایت‌الرضا*، اران (تهران: انتشارات مرکز استناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه، ۱۳۸۰).

در زمان شاه اسماعیل، عثمانی‌ها طی حمله‌ای به قره‌باغ با دادن حدود ۹۰۰ کشته عقب‌نشینی کردند، اما پس از جنگ چالدران قره‌باغ متتجاوز از ده سال در تصرف عثمانی‌ها قرار گرفت و پس از ستم‌های بسیار بر مردم قره‌باغ، شاه تهماسب اول آن سرزمین را از عثمانی‌ها پس گرفت.

پس از مرگ شاه اسماعیل دوم و روی کار آمدن سلطان محمد خدابنده تغیریاً نابینا، عثمانی‌ها در سال ۹۸۶ لشکر ایران را شکست دادند و بار دیگر قفقاز و از آن جمله قره‌باغ به تصرف عثمانی‌ها درآمد. اما یک سال بعد در اثر حضور خبرالنسابیگم مهدعلیا مادر شاه به همراه پسر بزرگ خود حمزه‌میرزا ولیعهد با سپاهیان ایرانی در قفقاز، سپاه عثمانی مجبور به عقب‌نشینی از قفقاز شد. در همین زمان چون شیروان حاکم نیرومندی نداشت امیران و سرداران به شاه پیشنهاد واگذاری محافظت شیروان به طایفه قاجار و اتوزایکی – که پناه آقا در آن بود – را کردند.

شاه عباس اول

در سال ۹۹۶ ق در نخستین سال پادشاهی شاه عباس اول، فرهاد پاشا سردار ترک به قره‌باغ حمله کرد. شاه عباس که هجوم ازیکان را در شرق و خطر سران قزلباش را در داخل داشت، به موجب معاهده صلح اول استانبول که در ۲۱ مارس ۱۵۹۰ امضا شده قره‌باغ را رسماً به عثمانی‌ها واگذار کرد. پس از برطرف شدن مشکلات، شاه عباس در سال ۱۰۱۵ ق به قره‌باغ حمله کرد و در معاهده صلح دوم استانبول در سال ۱۰۲۲ قره‌باغ رسماً جزو خاک ایران شد. شاه عباس، اول برای اولین بار به دلایل ذیل به رهبران مستقر در قره‌باغ لقب ملک یا ملیک اعطای کرد:

۱. ضدیت ارامنه با عثمانی.
۲. شرکت گسترده ارمنیان در جنگ علیه عثمانی‌ها.
۳. نظر سیاسی شاه مبنی بر استفاده از رهبران اقوام برای اتحاد و یکپارچگی مملکت.

۴. درخواست جاثلیق اچمیاذین در حضور شاه، مبنی بر آزادی ملت ارمنی از قید و بند عثمانیها.

این ملیک‌ها در تاریخ به ملیک‌ها خمسه شناخته می‌شوند. حدود قلمرو هر یک از ملیک‌ها به شرح ذیل بود:

۱. تالش یا گلستان: که حدود آن از رودخانه کورکچای، یعنی حوالی گنجه آغاز و تا رودخانه ترتر ادامه داشت.

۲. جرابرد: از رودخانه ترتر^۱ شروع و به رودخانه خاچن ختم می‌شد.

۳. خاچن: از رودخانه خاچن آغاز گردیده و تا رودخانه بالوچای ادامه داشت.

۴. واراندا: از رودخانه واراندا شروع شده و تا دامنه جنگلهای سلسله کوه‌های دیزه گسترده بود.

۵. دیزاك: از کوه‌های دیزه آغاز شده و به رودخانه ارس ختم می‌شد.

*

ملیک تالش دارای قلعه‌ای به نام گلستان در مجاورت قریه گلستان در روی صخره‌ای مرتفع و صعب‌العبور بود. قلعه دیگر در همان ناحیه در سرزمین تالش و مقابل وانک هورکار بنا گردیده بود.

قلعه ملیک جرابرد در بالای صخره و در کنار رودخانه ترتر، روی روی وانک برس مانکانس قرار داشت. قلعه در محل برخورد دو رودخانه ترتر و طرفین که همانند جزیره‌ای در می‌آمد، بنا شده بود.

قلاع ملیک خاچن در مجاورت رودخانه خاچن قرار داشت. یکی از قلاع مقابل وانک گانزارسار که پوشیده از جنگل بود به نام کارخان شناخته می‌شد. قلعه دیگری در سرزمین خاچن و به فاصله چند ساعت در مقابل وانک هاکوبیا قرار داشت. این قلعه به نام ساغساغان قلعه سی یا قلعه زاغچه معروف بود چون تنها زاغچه‌های تیز پرواز قادر بودند بر تارک‌های برج فرود آیند.

قلعه مليک واراندا در ناحیه‌ای به نام چاناغچی و مقابل صحرای صومعه سرا قرار داشت.

قلعه بلند مليک دیزاك در منطقه‌ای به نام دوق و مقابل وانک گوش بناگردیده بود.

*

سرزمینی بلند، صعب‌العبور با کوه‌های پوشیده از جنگل و مرتفع، دره‌های تنگ و تاریک، وسیله مناسب برای دفاع مليک‌ها از خودشان بود. در صورت مغلوب شدن در برابر دشمن، ارمنیان در غارها و پناهگاهی طبیعی و زیرزمین‌ها سکونت می‌کردند و غذای خود را از میوه جنگل‌ها و حیوانات موجود تأمین می‌کردند. حکومت مليک‌ها ارشی بود و بعد از مرگ پدر به پسر ارشد می‌رسید و برادران دیگر به نام بیگ خوانده می‌شدند. قانون حاکم بر مناطق تحت قلمرو مليک‌ها، احکام صادره از طرف مليک‌ها بر اساس قوانین سنتی بود.

مليک‌ها دارای اختیارات بی‌حد و حصر تا صدور حکم اعدام بودند و به خاطر حفظ همبستگی سیاسی، از هم‌دیگر زن اختیار می‌کردند و در میان آن‌ها حتی یک نفر غیرارمنی زندگی نمی‌کرد.

مليک‌های خمسه

۱. خانواده بیگلریان حاکم ناحیه تالش یا گلستان

در اوایل قرن شانزدهم رئیس آن‌ها که به آبوسیاه معروف بود، به اتفاق هفت خانوار در کمال تنگدستی با چهارپایانی که اموال آن‌ها را حمل می‌کردند، در نواحی قره‌باغ ظاهر شدند و چادر خود را در ساحل غربی رودخانه ترتر و کمی پایین‌تر از محل تالش برپا کردند و از بارادی خان اجازه گرفتند برای همیشه در تالش یا گلستان نزدیک وانک اقامت گزینند. آبوسیاه در سال ۱۶۳۲ درگذشت و پسر ارشدش مليک بیگلر جانشین پدر شد. او پایه گذار خانواده مليک‌ها گلستان بود، که با تصاحب سرزمینهای مجاور قلمرو خود را توسعه داد. از او دو فرزند باقی ماند، پسر ارشد به نام پدر بزرگش آبو و دیگری به نام تیموراز یا تمرز.

بعد از مرگ پدر، پسر ارشد با نام آبودوم جانشین وی شد و چون به دلیل اصابت گلوله‌ای به پایش می‌لنگید، به نام آبولنگ معروف شد. وی با غارت و تصاحب اموال همسایگان برای خود قدرتی فراهم کرد و چون تنها دختر محمدخان حاکم گنجه را ربوده و به زنی اختیار کرده بود، گنجگه‌ای وی با خان گنجه، مدتها طول کشید، که خان در سن پیری با آبو آشتی کرد و بخشی از اموال خود را در اختیار دخترش گذاشت و آبو، صاحب ثروت زیاد شد.

آبودوم در سال ۱۷۲۸ درگذشت و پسر ارشد ملیک یوسف، جانشین او شد و چون طفلی بیش نبود، اداره امور به عهده تیموراز محول گردید. تیموراز فرماندهی خود را به محلی نزدیک و انکهور کار انتخاب و سعی کرد برادرزاده‌اش را از سر راه برداشته و خود حاکم گلستان شود. یوسف در کمال تنگ‌دستی همراه با مادرش در قلعه گلستان به سر می‌برد.

از آن جائی که ملیک آتاب حاکم جرابرت با تیموراز دارای روابط خصم‌انه بود، یوسف با او از در آشتی درآمد و ضمن اتحاد، به قلعه تیموراز حمله کرد و پس از چند روز چند گنج سخت، موفق به تسخیر قلعه و اسیر کردن عمومی خود شد و بلافاصله فرمان اعدام او را صادر کرد و بدین وسیله سرزمین پدرش را تصاحب کرد. ملیک یوسف در سال ۱۷۵۳ درگذشت.

۲. ملیک اسرائیل ساکن جرابرد

ظاهرًا پسر ملیک اسرائیل به نام ملیک یسائی، به علت کشتن خان بزرگ سونیک در سال ۱۶۸۷ به اتفاق تعدادی از خانواده‌هایشان، به سرزمین قره‌باغ کوچ کرد و در دره‌های تنگ کوه مراو ساکن و با چادرنشینان اطراف طرح دوستی ریخت و همان‌جا اسکان پیدا کرد. بعد از مرگ ملیک یسائی نخست‌الله قلی سلطان سپس ملیک آتاب به حکومت رسیدند و سرزمین‌های قابل توجهی را تصاحب کردند و بر قلمرو خود افزودند. در دوره ملیک آتاب قلعه محکمی در جرابرد ساخته شد.

۳. ملک آوانیان ساکن دیزاك

مهاجرین از روستای آردواوری به ناحیه دیزاك آمدند. در این محل پدر او، وانکی گوچ را تعمیر و به مرکز روحانی تبدیل کرد. پسر او مليک آوان در روستای دوق کلیسای بزرگی بنا کرد و اطراف روستای با برج و بارویی مستحکم ساخت.

۴. مليک شاه نظر ساکن واراندا

به دلیل پذیرایی از شاه عباس اول، ضمن دریافت خلعت و انعام، لقب مليک را از شاه صفوی دریافت کرد. شاه عباس همچنین طی فرمانی حکومت سرزمین های اعطایی را نسل اnder نسل در خانواده او موروثی گردانید. در سال ۱۶۸۲ به دلیل هجوم داغستانی ها به سرکردگی علی سلطان و سرخای خان لزگی، پسران مليک شاه نظر به نام مليک حسین و برادر مليک میرزابیگ و خانواده هایشان از موطنشان هجرت کردند و در قریه چانا غچی در سرزمین واراندا مستقر شدند و به ساختن کلیسا، صومعه و قلاع متعدد، اقدام کردند.

۵. مليک جلالیان ساکن خاچن

برخلاف چهار مليک دیگر مليک خاچن ساکن و بومی قرهباغ بودند که از بازماندگان حسن جلالیان بودند که طی سده های متعدد افراد این خانواده به قدری افزوده شد که در سراسر منطقه پراکنده شدند و بالطبع این موضوع باعث عدم سازش آنها با یکدیگر می گردید در نتیجه باعث تضعیف آنان گردید. معمولاً جاثلیق وانک گانزارسار، از افراد این خانواده انتخاب می شد و به این دلیل باعث تقویت سیاسی آنان می گردید.

سقوط صفویان

از زمان معاہده صلح استانبول دوم تا سقوط سلسله صفویان به دلیل اداره شدن قرهباغ زیر نظر دولت ایران مردم آن از آسایش و امنیت قابل توجهی برخوردار

بودند. با پدیدار شدن ضعف دولت مرکزی ایران در قره‌باغ، ملیک‌های قره‌باغ در اواسط سلطنت شاه سلطان حسین (سال ۱۷۰۱) هیأتی را به ریاست روحانی به نام میناس روانه پترزبورگ کردند. این هیأت به اتفاق اسرائیل اوری در شهر اسمولنگ به حضور پترکبیر رسید و طی مذاکرات، هیأت ارمنی درخواست کرد که قره‌باغ تحت تسلط روسیه درآید، تا به دلیل ضعف شاه سلطان حسین، از هجوم عثمانی‌ها در امان بمانند. اوری در این جلسه ضمن تقدیم نقشه مناطق مورد نظر به امپراتور، به اطلاع رساند که امپراتورهای اتریش و باواریا موافقت خود را با به وجود آمدن دولت ارمنی در سرزمین ارمنستان اعلام کرده‌اند.

پتر به دلیل بهره‌برداری از ارمنیان در راستای سیاست‌های توسعه‌طلبانه ارضی‌اش، قول مساعد به آن‌ها داد و در سال ۱۷۰۷ خود اسرائیل اوری را برای به دست آوردن اطلاعات کامل، به ایران فرستاد. اوری سفر خود را از طریق شماخی، قره‌باغ و نخجوان انجام داد. گرچه حسین خان موسی‌بیگ حاکم شماخی به شاه سلطان حسین اطلاع داد که اوری مأموریت دارد که استانهای شمال غرب را از ایران جدا کند، ولی اوری با دیپلماسی خاص خود در اصفهان به حضور شاه سلطان حسین رسید و ضمن حضور چندساله اطلاعات مفصلی راجع به اوضاع ایران کسب کرد. شاه سلطان حسین از طریق اوری هدایایی به ارزش ۲۰۰۰۰ روبل برای پتر فرستاد.

با هجوم افغانی‌ها و سقوط شهر اصفهان، قره‌باغ به اشغال ارتش عثمانی درآمد. در طی معاهده صلحی که بین نمایندگان سلطان عثمانی و اشرف افغان منعقد شد، قره‌باغ رسمیاً به عثمانی واگذار شد.

توجه فوق العاده پتر به دریای خزر و مناطق حاشیه آن، مسئله قره‌باغ موقتاً از سوی روسیه به فراموشی سپرده شد. ملیک‌ها با فرستادن هیأت‌هایی، از پتر تقاضای کمک کردند، اما امپراتور روسیه با دادن قول مساعد آن‌ها را به صبر و شکنیابی دعوت کرد. ملیک‌ها چون توفیقی به دست نیاوردند، به گریگور شهنورازخان حاکم گرجستان مراجعه و درخواست کمک کردند. حاکم گرجستان

نیز داودبیگ یکی از فرماندهان ارمنی خود را به قرهباغ فرستاد. داودبیگ در سال ۱۷۳۲ در قرهباغ موفق به جمع آوری تعداد کثیری سپاه – که در رای آن ملیک آوان خان قرار داشت – برای مقابله با ارتش عثمانی شد.

حاکم ازروم با اطلاع از تدارک گرجی‌ها و ارمنیان از داودبیگ توضیح خواست و داودبیگ اعلام کرد که اقدامات آنان به دستور پترکبیر است. عثمانی‌ها با فرستادن لشکری عظیم تمام مناطق ولایات مرزی ایران، از ایروان تا تبریز را تصرف کردند.

ملیک‌های قرهباغ به اتفاق داودبیگ از امپراتور درخواست کمک فوری کردند و پنربخلاف دفعات قبل دستور اعزام سی هزار نفر را صادر کرد و خود در بیست و دوم اگوست ۱۷۲۲ رهسپار دریند گردید. قوای مشترک گرجی‌ها و ملیک‌ها در نزدیکی شهر گنجه اردو زده و منتظر ورود پنر شدند. قوای گرجی تحت فرماندهی واختانگ و قوای ملیک‌ها تحت فرماندهی داودبیگ بودند مجموع قوای گرجی و ارمنی ۵۲۰۰۰ تن بودند. اما با بازگشت پنر از دریند به هشتاخان کلیه اقدامات بی نتیجه ماند.

گرچه اعلام شد که علل بازگشت پنر، طوفان دریای مازندران و نابودی کشتی‌های آذوقه و مهمات است و امپراتور از ترس قحطی و بی غذایی سربازان، ناچار از پیشروی منصرف شده‌اند، ولی واقعیت این بود که پنر چند هنگ از هشتاخان به فرماندهی شیپوف و ماتیوشکین به سواحل جنوبی دریای مازندران اعزام کرد تا ولایات گیلان، مازندران، استرآباد و باکو را به تصرف درآورند.

به تلافی تصرف ناحیه شمالی ایران، عثمانی‌ها نیز ایروان، تفلیس، گنجه و قرهباغ را به تصرف درآوردند و کوشش ملیک‌ها برای اتحاد با واختانگ و دریافت کمک از پنر به دلیل توجه فوق العاده پنر، سرزمین‌های شمالی ایران نتیجه‌ای به بار نیاورد.

با پادشاهی ڈبناک سفیر فرانسه در عثمانی، در دوازدهم ژوئن ۱۷۲۴ معاهده‌ای بین روسیه و عثمانی شکل گرفت که قسمت‌هایی از خاک ایران را بین

خود تقسیم کردند که به موجب آن داغستان، گرجستان، آذربایجان، نخجوان، ایروان، قره باغ و گنجه و قسمت هایی از شیروان – در مقابل تصرف ناحیه شمالی ایران از سوی روسها – در اختیار عثمانی قرار گرفت.

جائilik و مليک های قره باغ مجدداً از پتر درخواست کمک کردند، اما امپراتور فقط به صدور اعلامیه دهم نوامبر ۱۷۲۴ اکتفا کرد، که به موجب آن، ارمنیان از نظر روحانی تحت الحمایه روسیه قرار می گرفتند.

پتر برای به دست گرفتن تجارت منطقه شمال ایران به فرمانده دریند سرهنگ کروپوتون دستور داد که ارمنیان را در نزدیکی ماختاچ قلعه، سولاکور و اطراف رودخانه اگراخان ساکن کنند. صدراعظم گاودیلولوگوکین نیز در دستور محرومراهی به فرماندهان سرزمین های شمالی ایران متذکر گردید، که به هر نحو ممکن مصلحت می دانند، ارمنیان را راضی به کوچ کرده و در نواحی گیلان و مازندران ساکن کنند. چنین دستوری قبلاً به اطلاع ژنرال ماتیوشکین رسیده بود. اما مرگ پتر در بیست و هشتم زوئن ۱۷۲۵ در سن پنجاه و دو سالگی تمام نقشه روسها را بهم ریخت.

نظر به این که پتر برای خود جانشین تعیین نکرده بود و در سال ۱۷۲۴ همسرش کاترین اسکارونسکی را، امپراتریس لقب داده بود، وی با استفاده از همین دستاویز و با دو هنگ کارد سلطنتی و تصرف مجلس سنا، از به سلطنت رسیدن پترالکسویچ نوه نه ساله پتر^۱ جلوگیری کرد و تحت عنوان کاترین اول جانشین شوهرش شد.

مليک ها که از رفتار پتر آزرده خاطر بودند، هیأتی به سرپرستی کدخداجلی را از طریق دریند روانه پترزبورگ کردند و پس از اظهار تأسف از درگذشت پتر، به اطلاع امپراتریس جدید رساندند که با توجه به حمله ساری پاشا و مصطفی پاشا فرماندهان سپاه عثمانی با چهل هزار سرباز به قره باغ، آنها موفق به شکست اولیه

۱. پتر اول از زن اولش، ادوکسی لوپوخین فرزندی به نام آلكسی پتروویچ داشت که به دستور پدر با شکنجه ملاک شد. فرزند آلسکی، پترالکسویچ نام داشت که نوه پتر بود.

نیروهای عثمانی شده‌اند، ولی ملیک‌ها امکان مقاومت دراز مدت را ندارند و از کاترین اول تقاضای اعزام نیرو به قره‌باغ کردند.

امپراتریس به موجب فرمان بیست و دوم فوریه ۱۷۲۶ حمایت خود را از ملیک‌ها اعلام و اظهار داشت که در مورد اعزام نیروهای کمکی به وسیله کدخدا چلبی نظریات خود را به اطلاع خواهد رساند. گرچه به هیأت اعزامی دستور مقاومت و مبارزه دادن شد، ولی عملاً هیچ‌گونه کمکی نرسید.

کاترین اول پس از دو سال سلطنت در اثر افراط در عیاشی در سال ۱۷۲۷ درگذشت و سلطنت طبق وصیت او به پترالکسیویچ یازده ساله نوه پتراول رسید، که بعدها معروف به پتردوم شد. او پس از سه سال سلطنت در ژانویه ۱۷۳۰ به مرض آبله وفات یافت، که با مرگ وی نسل ذکور در خاندان رومانوف خاموش گشت و امپراتور روسیه زنی به نام انا ایوانوفنا^۱ (۱۷۴۰ - ۱۷۳۰) شد که دختر ایوان پنجم برادرزاده پتراول بود و سی و پنج سال سن داشت. در نقل و انتقال سریع سلطنت^۲ در روسیه و عدم وجود حکومتی قدرتمند واحد در ایران باعث شد که ملیک‌ها – به ویژه ملیک آوان – ناچار به برقراری روابط حسنی با عثمانی‌ها گردیدند تا در فرصت مناسب علیه اشغالگران دست به قیام بزنند.

در دوره سپهسالاری تهماسب قلی خان، پس از گذشت شش سال از تصرف قره‌باغ، نادر ضمیم شکست عثمانی‌ها طی قرارداد دهم دسامبر ۱۷۳۳ که با احمدشاه سردار عثمانی منعقد کرد، قره‌باغ را به ایران بازگرداند، علیرغم امضای

۱. برطبق وصیت کاترین در صورتی که پتر دوم بدون داشتن فرزند می‌مُرد سلطنت به دو دختر کاترین، آنا و سپس الیزابت می‌رسید، اما نجای روسیه از رسیدن فرزندان کاترین به این دلیل که این دختران قبل از ازدواج شرعی پتر با کاترین متولد شده‌اند، جلوگیری کردند.

۲. بر اساس وصیت ملکه آنا ایوانوفنا بعد از او نوه خواهرش به نام ایوان دوبرونسویک – نتیجه تزار ایوان پنجم – که بعدها به ایوان ششم معروف شد، به سلطنت رسید اما پس از یکسال از سلطنت، الیزابت دختر دوم پتر اول در شب بیست و پنجم نوامبر ۱۷۴۱ با جمع‌آوری نیروهای نظامی، تزار ایوان ششم را دستگیر و به سیبیری تبعید کرد. الیزابت پس از بیست سال سلطنت در روز عید نوئل ۱۷۶۱ مُرد. بر اساس وصیت وی خواهرزاده‌اش که نوه پتر اول محسوب می‌شد تحت عنوان پتر سوم (۱۷۶۲ - ۱۷۶۱) به سلطنت رسید.

قرارداد، سپاهیان عثمانی قرهباغ را ترک نکردند. یک سال بعد با حمله نادر به گنجه و فتح آن شهر، مردم قرهباغ با دریافت کمک از نادر، علیه عثمانی‌ها - که در خانه‌هایشان در فصل زمستان مستقر بودند - قیام کردند و تعداد کثیری از میهمانان ناخوانده را به قتل رساندند و عملاً قرهباغ به بدنی اصلی خود برگشت و نادر برادرش ابراهیم‌خان ظهیرالدوله را به عنوان حاکم قفقاز تعیین کرد.

مقاومت سرسختانه ارمنیان به رهبری ملیک‌ها و قتل اکثریت سپاهیان عثمانی باعث شد، که تهماسب دوم برای داودبیگ پرچم و اسب‌های اصیل اهدا کند و طی فرمانی او را شاهزاده شاهزادگان لقب داد.

شکست سنگین عثمانی‌ها توسط نادر، روس‌ها را به وحشت انداخت، و امپراتریس انا ایوانوفنا کلیه سرزمین‌های ایران را بدون هیچ‌گونه مقاومت و طبق دو عهده‌نامه گنجه و رشت تخلیه کرد.

نادرشاه

نادر در تاج‌گذاری خود در دشت مغان از نرسس جاثلیق قرهباغ و ملیک‌ها و کلانترهای قرهباغ نیز دعوت کرد و به ملیک‌ها برای کوشش در اخراج عثمانی‌ها انعام و پاداش داد و به موجب فرامین جداگانه‌ای هر یک از ملیک‌ها را در سرزمین اجدادی خود با اختیارات تام اباقا کرد. نادر برای تضعیف اوغورلوخان زیاد‌آغلوی قاجار بیگلر بیگی قرهباغ، پنج ملیک‌نشین قرهباغ کوهستانی و زنگه‌зор از حاکمیت وی خارج کرد و به ملیک‌ها دستور داد که تنها از او فرمانبرداری کنند و در مقابل او پاسخگو باشند.

نادر همچنین به ملیک‌الله‌قلی حاکم جرابرد لقب سلطان اعطای کرد و ملیک آوان که تمام هزینه لشکرکشی شاه به قرهباغ تأمین کرده و رهبر شورش ارمنیان علیه عثمانی‌ها بود، از نادر لقب خانی دریافت و به نام ملیک آوان خان، ارشد ملیک‌های قرهباغ معرفی شد و قرار بر این شد که کلیه مالیات‌ها ملیک‌ها در نزد او جمع‌آوری و سپس به خزانه شاهی فرستاده شود. ملیک آوان در نزد شاه تقریباً

بسیاری داشت و نادر در هنگام حضور در قرهباغ در خانه وی حضور می یافت و مورد پذیرایی واقع می شد.

نادر قبایل چادرنشین قازارلر و شمس الدین لو را زیر نظر تهمورث، حاکم ولایت کارتيل قرار داد و بخشی از قاجارها و طوایف جوانشیر و اتوزایکی که در سمت راست رودخانه گُر زندگی می کردند و شغل عمدۀ آن‌ها دامداری بود را، به سرخس خراسان کوچ داد، تا از قدرت نظامی آن‌ها در مقابل دشمنان ایران بهره‌برداری کند.

با به قتل رسیدن اوغورلوخان توسط لزگیها در اواسط نوامبر ۱۷۳۸ / ۱۱۵۱، نادر با طیب خاطر حاجی خان چاشکزک را به بیگلریگی قرهباغ انتخاب کرد و به حکمرانی خاندان زیاد اُغلو پایان داد. واگذاری اختیارات فوق العاده به ملیک‌های ارمنی، مانع از خودسری و مخالفت حاکم قرهباغ با نادر بود و نادر تعمداً با ایجاد اختلاف میان آن‌ها، همواره وابستگی هر دو را نسبت به خود حفظ می‌کرد.

پناهخان

قبیله جوانشیر از قبایل اوشیرخان بن یلدوزخان پسر چهارم اوغورخان بودند که از ترکستان واز دوره شاه عباس دوم به قرهباغ و اران آمده‌اند، که نام جد بزرگ آن‌ها ابراهیم خلیل آقا بود، که بعد از او پسرش پناه آقا، سپس ابراهیم آقا دوم و بعد پناه آقا دوم بودند. در هنگام کوچانیدن ایل جوانشیر توسط نادرشاه به سرخس رهبری طایفه ساروجلو در اختیار ابراهیم آقا سوم بود. بعد از کشته شدن فضلعلی بیگ در رکاب نادرشاه، ابراهیم خلیل سوم پسر دیگرش پناه آقا را در اختیار نادر گذاشت. منابع ایرانی تأکید دارند که پناه آقا به دلیل صدای رسا، جارچی فرامین شاه شد و معروف به جارچی پناه گردید.

پس از مدتی نادر برادر جارچی پناه به نام بهبود علی بیگ را به جرم نابخشودنی اعدام کرد. جارچی پناه که مورد سوءظن شاه واقع شده بود، به قرهباغ

فرار کرد و نادر دستور اکید برای دستگیری وی صادر کرد و پناه خان برای این که در چنگ نیروهای اعزامی نادر گرفتار نشود مرتباً تغییر محل می‌داد، گاهی در کوه‌های قره‌باغ، زمانی در شهر قبله و وقتی هم در ولایت شکی می‌گذراند. منابع ارمنی معتقدند که پناه خان از روی ناچاری به ملیک‌الله‌قلی سلطان حاکم جرابرد پناه برد و از سوی وی مأمور جمع‌آوری مالیات از روستاها شد و با وجود دستور جلب وی از سوی نادر، الله‌قلی سلطان به عناوین مختلف از تحويل او خودداری می‌کرد. اما میرزا جمال جوانشیر در تاریخ قره‌باغ بیشترین حضور وی را در جار و بلکانِ داغستان، که مسکن لزگی‌ها بوده دانسته است که احتمال صحیح بودن این مطلب به دلیل دشمنی لرگی‌ها با نادر بیشتر است.

با قتل نادر در سال ۱۱۶۰ق طوایف جوانشیر، کبیرلو، اتوزایکی از فرصت به دست آمده استفاده کردند و به دشت‌های قره‌باغ که قبلاً در آن ساکن بودند برگشتند. جارچی‌پناه توانست روسای طوایف مختلف را با تهدید و تطمیع به اطاعت و ادارد.

با به حکومت رسیدن عادلشاه در ششم ژوئیه ۱۷۴۷، با استفاده از میانجی‌گری امیراصلان خان سردار آذربایجان و فقماز، جارچی‌پناه، موفق به دریافت لقب خانی از شاه افتخار شد.

پناه خان که شخص عاقل و واقع‌بینی بود در اندیشه حکومت بر منطقه قره‌باغ بود. به همین دلیل در سال ۱۱۶۱ق / ۱۷۴۸ به ناحیه کبیرلو رفت و به احداث قلعه‌ای به همین نام در آن منطقه اقدام کرد. پناه خان سعی کرد با تغییر نحوه زندگی ایل جوانشیر آن‌ها را برای مبارزه‌ای سخت آماده کند. ایل جوانشیر به علت دامداری در فصل زمستان در کرانه راست رودخانه گُرو اوبه‌ها و زیرزمین‌ها به سر می‌بردند و در اوایل فصل بهار به مراعع کوه‌های قره‌باغ نقل مکان می‌کردند. آن‌ها به دلیل ییلاق و قشلاق از داشتن زمین محروم بودند و برای استفاده از مراعع ناچار به پرداخت حق چرا به ملیک‌های قره‌باغ بودند. وضع جغرافیایی منطقه طوری بود که ایل جوانشیر هنگام تابستان به دلیل کمبود مراعع، امکان استفاده از

دشت‌های کناره رود گُر را نداشتند و ناچار ییلاق را در نواحی قرهباغ در کوچ به سر می‌بردند.

بعد از احداث قلعه بیات، پناه‌خان اعضای خانواده، نزدیکان و ریش‌سفیدان و طایفه‌های وابسته و حتی مردم ساکن اطراف قرهباغ را به درآن اسکان داد. حاجی چلبی حاکم شکی به اتفاق ملیک یوسف حاکم تالش و ملیک‌الله‌قلی سلطان حاکم جرابرد، بالشکری گران قلعه بیات را محاصره کردند. منابع ارمنی معتقدند که قلعه بیات ویران شد و پناه‌خان ناچار در شاه بولاغی در مقابل خرابه‌های تاراناکرت، اقدام به ساختن قلعه دیگری به نام عسگران کرد که آن هم توسط دو ملیک نام برده، که با ملیک‌الله‌وردی حاکم خاچن متعدد شده بودند و با توجه به نزدیکی آن قلعه در سرزمین‌های خود، آن را ویران کردند.

میرزا جمال جوانشیر معتقد است که پس از یک ماه چون محاصره کنندگان توفیقی پیدا نکردند ناچار عقب‌نشینی کردند و از آنجایی که قلعه بیات از استحکامی برخوردار نبود، قلعه‌ای جدید به نام شاه بولاغی را در نزدیکی قلمرو ملیک‌الله‌وردی ایجاد و تمام افراد را به آن قلعه کوچاند.

پناه‌خان که اتحاد ملیک‌های خمسه را به ضرر خود می‌دید، کمر به نابودی آن‌ها بست. بعد از مرگ ملیک آوان حاکم دیزاك در سال ۱۷۴۴، شخص بانفوذی که قادر به حفظ اتحاد و همبستگی ملیک‌ها باشد وجود نداشت. یک سال پس از حکومت رسیدن پسر ارشد ملیک آوان، وی در توطئه پناه‌خان و برادر کوچکترش یسائی به قتل رسید.

ملیک یسائی با فراهم نمودن نیروی نظامی قابل توجه، سعی در حفظ اقتدار پدر بزرگ را داشت، اما عدم پرداخت مالیات به موقع به دربار ایران توسط ملیک یسائی، فرصتی را برای پناه‌خان فراهم آورد، تا با گزارش مساله به تبریز، در داخل حاکمیت ایران تقرب بجوييد. امیراصلان خان حاکم تبریز، کاظم خان حکمران قرهباغ را مأمور سیاست ملیک یسائی کرد. کاظم خان با سپاهی انبوه – که پناه‌خان با چند هزار نفر به او پیوست – قلعه دوق مقر ملیک یسائی را محاصره کرد، اما با

تلفات زیاد مجبور به مراجعت شد. سال بعد نیز کاظم خان به همراه پناهخان از محاصره قلعه دوق نتیجه‌ای گرفت.

پناهخان پس از چندین اقدام ناموفق، متوجه شد که برای گستن اتحاد ملیک‌ها باید با زیرکی یکی از ملیک‌ها را به طرف خود جذب کند. بعد از مرگ ملیک حسین شاه نظریان حاکم واراندا، یکی از خویشاوندانش به نام میرزابیگ دوم عهده‌دار امور گردید. به علت تمرد، فرمان شاه برای اعدام ملیک صادر و اجرا گردید و به جای او پسرش ملیک هوسب به قدرت رسید. وی که از یک پا می‌لنگید، فردی متواضع و اهل مطالعه بود. برادر وی به نام ملیک شاه‌نظر دوم قوی هیکل، خوش صورت ولی متکبر و خودخواه بود.

ملیک شاه‌نظر به منزل ملیک هوسب که از طرف نادرشاه حاکم واراندا بود حمله برد و او را به قتل رساند و کلیه اعضای خانواده‌اش را قتل و عام کرد. چهار ملیک دیگر یعنی ملیک یوسف بیگلریان حاکم تالش، الله‌قلی سلطان حاکم جرابرد، ملیک‌الله‌وردی خان حاکم خاچن و ملیک یسائی حاکم دیزاك متعدد شده، به طرف واراندا شکرکشی کردند و قلعه آوه تارانتس را محاصره کردند، اما با رسیدن فصل زمستان ناچار به ترک محاصره شدند، ولی قرار گذاشتند برای انهدام قلعه، بهار آینده مراجعت کنند.

ملیک شاه‌نظر جهت مقابله با چهار ملیک دیگر، با پناهخان – که منتظر چنین فرصتی بود – متحد شد. به پیشنهاد پناهخان و با راهنمایی ملیک شاه‌نظر در سرزمین واراندا در کنار رودخانه گُر، سنگ‌بنای قلعه شوشی به وسیله ملیک شاه‌نظر به زمین زده شد، که پس از اتمام ساختمان آن در سال ۱۱۷۰ قمری بیانگرد و روستاهای اطراف قره‌باغ بدان‌جا کوچ داده شد.

ظاهراً در این قلعه پناهخان سکه‌ای به نام پناه‌آباد ضرب کرد. سکه‌ای از نقره که یک طرف آن لا اله الا الله، محمد رسول الله، علیاً ولی الله و طرف دیگر آن دو کلمه «ضرب پناه‌آباد» بود. وزن آن $4\frac{1}{2}$ گرم و بعضی یک مثقال نوشته‌اند و اندازه آن $2\frac{1}{2}$ سانتی متر و ارژش آن ابتدا یک عباسی برابر با چهارشاهی، سپس

ده شاهی یعنی هیجده قپک پول نقره، یا هفتاد قپک پول مس روسی بود. این سکه در تلفظ «پنایاد» گفته می‌شد.

مرحوم سعید نفیسی و جهانگیر قائم مقامی و چند نفر دیگر این سکه را منسوب به پناه‌خان نمی‌دانند و رونق پناه‌باد را از دوره صفویه نوشتند.

پناه‌خان نابودی ملیک‌ها را از خاچن شروع کرد و با ملیک شاه نظر به خاچن حمله بردا ماما بدون دست یابی به نتیجه‌ای عقب نشست. ملیک شاه نظر به پناه‌خان توصیه کرد که کدخدای خنزیرستان که میرزا خان نام داشت و انتخاب شده از جانب ملیک‌الله‌وردي بود را احضار و با وعده حکومت خاچن، وی را وادرار کند که ملیک‌الله‌وردي را دستگیر و تحويل دهد. میرزا خان به نزد ملیک‌الله‌وردي رفت و با عنوان این‌که پناه‌خان در صدد حمله سنگین به مقر او است و قلعه وی قادر به مقاومت در مقابل قوای عظیم پناه‌خان نیست، خواستار آن شد که وی در قلعه زاغچه مستقر شود. ملیک‌الله‌وردي فریب خورد و در شب ورود به قلعه کدخداوی را تحويل پناه‌خان و ملیک شاه نظر - که قبلًاً در قلعه مخفی شده بودند - داد و پناه‌خان به قتل و عام ملیک‌الله‌وردي و خانواده‌اش فرمان داد.

پناه‌خان به قول وفا کرد و میرزا خان را در سال ۱۷۵۵ به حکومت خاچن منصوب کرد به این ترتیب ملیک‌های واراندا و خاچن تحت فرمان پناه‌خان درآمدند.

نقشه پناه‌خان برای نابودی سه ملیک دیگر، استفاده از تزویر صلح و سازش و بود. برای بحث درباره شرایط صلح قرار بر این شد به جای شوشی در یک محل بی‌طرف گردآیند.

پناه‌خان همراه ملیک شاه نظر از یک طرف و از طرف سه ملیک دیگر به عنوان نماینده معروفی شد که در وانک آماراسا جمع شوند. به محض حضور الله‌قلی سلطان، پناه‌خان به دستگیری وی اقدام کرد و او را به قلعه شوشی برد و در سال ۱۷۵۶ در همانجا او را اعدام کرد.

قلعه شوشی توسط سه ملیک دیگر یعنی ملیک یوسف حاکم تالش یا گلستان،

ملیک آتم حاکم جرابرد و ملیک یسائی حاکم دیزاك محاصره شد ولی اما محاصره کنندگان دریافتند که بدون کمک خارجی قادر به تصرف قلعه شوشی نخواهند بود.

هنگامی که فتحعلی خان افشار سردار نادر و حاکم ارومیه در سال ۱۷۶۱ ضمن ورود به قرهباغ به محاصره قلعه شوشی دست زد، ملیک یوسف حاکم تالش و ملیک آتم حاکم جرابرد به او ملحق شدند از طرف دیگر پناهخان و ملیک شاه نظر به دفاع از قلعه پرداختند، اما چون فایده‌ای در مقاومت ندیدند، تسلیم شدند. فتحعلی خان برخلاف قرارداد با ملیک‌ها از تحويل پناهخان و کلیه مایملک او به ملیک‌های مخالف خودداری و با دریافت دههزار تومان او را آزاد کرد و فقط فرزند او ابراهیم خان را به عنوان گروگان با خودش به ارومیه برد.

در مبارزه با پناهخان عملاً ملیک دیزاك، از دور خارج شده بود، زیرا که از نظر جغرافیایی سرزمینهای ملیک‌ها تالش و جرابرد همربز بودند، اما دیزاك جدای از آن دو متعدد در میان سرزمین خاچن و واراندا و قلعه شوشی در محاصره قرار داشت و به همین دلیل اتحاد با دو ملیک دیگر مشکل بود.

ملیک یوسف حاکم گلستان و ملیک آتم حاکم جرابرد به تهمورث پدر هراکلیوس مراجعه و پیشنهاد کردند که با اتحاد با یکدیگر، پناهخان را از میان بردارند، در عوض هر موقع شاهزاده گرجی احتیاج به کمک داشته باشد، آن‌ها به وی کمک کنند. تهمورث به علت خصوصت با پناهخان، این اتحاد را پذیرفت و در سال ۱۷۶۲ به طرف قرهباغ رسپارگشت. ملیک‌های تالش و جرابرد با سپاهیان خود در نزدیکی خرابه‌های عسگران – که سی فرسخ از قلعه شوشی فاصله داشت – به او ملحق شدند.

پناهخان نیز با فراهم نمودن آذوقه با کمک دو ملیک دیگر، به استحکام قلعه شوشی پرداخت. جنگ در کرانه رودخانه کرکر^۱ به فاصله کمی از عسگران اتفاق

افتاد و پناه خان به سختی شکست خورد و به طرف ارس فرار کرد و هنگام عبور از روی پل خدا آفرین توسط تعقیب کنندگان دستگیر و تحويل تهمورث شد.

ملیک شاه نظر به قلعه آوه تارانتس پناه برد و کمی بعد ملیک میرزا خان به او ملحق گردید. قوای تهمورث و ملیک‌ها پس از محاصره قلعه، موفق به تسخیر آن شدند و ملیک‌ها به اسارت درآمدند. ملیک‌ها قلعه‌ها را ویران کردند و سرزمین پناه خان و ملیک‌ها را غارت کردند. تهمورث پس از خاتمه کار و سپردن سرزمین اشغالی به ملیک آتاب و ملیک یوسف، آهنگ بازگشت به گرجستان کرد. ملیک‌ها خواستار تسليم پناه خان و دو ملیک دیگر بر اساس قرارداد قبلی شدند، اما تهمورث، هر سه نفر را با خود به گرجستان برد و روابطش با ملیک آتاب و ملیک یوسف تیره شد.

ملیک آتاب و ملیک یوسف ناچار به برقراری ارتباط با حاجی چلبی خان حاکم شیروان شدند، حاجی چلبی به دلیل تنفر از گرجی‌ها حاضر به اتحاد با ملیک‌ها شد. سربازان تهمورث در هنگام عبور از اطراف گنجه ضمن غارت روزتاهای اطراف، شاهوردی خان حاکم گنجه را به اسارت گرفتند. در همین هنگام حاجی چلبی به اتفاق ملیک‌ها سررسیدند و در جنگی کوتاه گرجیان را شکست دادند، اما تهمورث قبلًا با دریافت مبالغی قابل توجه پناه خان و دو ملیک دیگر را آزاد کرده بود، و حاجی چلبی و ملیک‌ها فقط توانستند شاهوردی خان را آزاد کنند. شاهوردی خان قبلًا با ملیک آتاب دوستی داشت، چون ملیک آتاب موفق شده بود شاهوردی خان را از دست برادرش محمد خان - که کمر به قتل او بسته بود - نجات دهد. به پیشنهاد شاهوردی خان، طرفهای خسته از جنگ‌های بیست ساله با هم صلح کردند، که به موجب آن پناه خان صاحب قلعه شوشی، حق دخالت در امور سرزمین‌های دیگران و حق تصرف سرزمین‌های جدید را نداشت.

پناه خان تا هنگام مرگ به این صلح پایبند بود و آن را محترم می‌شمرد.

ابراهیم خان

با درگیری‌هایی که بین کریم خان زند و فتحعلی خان افشار در سال ۱۷۶۲ شروع شد کریم خان به ارومیه آمد و ضمن شکست فتحعلی خان، ابراهیم خلیل آقا پسر پناه خان، که در نزد فتحعلی خان در اسارت بود، با خود به شیراز برد. پناه خان به محض اطلاع، با هدایای گران قیمت به نزد کریم خان رسید، تا پرسش را آزاد کند. کریم خان برای جلوگیری از اغتشاشات بعدی، مانع از بازگشت پناه خان شد، ولی پرسش ابراهیم خلیل آقا را با اعطای لقب خانی به قره‌باغ فرستاد. ابراهیم خان در ابتدای کار به دلیل ضعیف بودن، شرایط صلح با ملیک‌ها را محترم می‌داشت.

ابراهیم خان برای ادامه دوستی با ملیک شاه نظر، دختر او حوری زاد را به زنی اختیار کرد. این وصلت جنگ ملیک شاه نظر با ملیک یسائی - که از این عمل خارج از قوانین مذهبی خشمگین بود - را به دنبال داشت که چندین سال به درازا کشید. ملیک میرزا خان حاکم خاچن نیز با ملیک شاه نظر متعدد گردید و در سال ۱۷۷۵ به قلعه دوق، مقر ملیک یسائی حمله کردند، اما ملیک میرزا خان دستگیر و توسط ملیک یسائی به ضرب شمشیر قتل رسید. ابراهیم خان به جای ملیک میرزا خان، پسر او ملیک الله وردی را به عنوان حاکم خاچن منصوب کرد و او نیز مثل پدر فرمانبردار شد. چون جنگ به خاطر حوری زاد بود، ابراهیم خان به عنوان دفاع از پدرزنش وارد کارزار شد و به همراه ملیک شاه نظر و ملیک الله وردی به محاصره قلعه ملیک یسائی دست زد، اما توفیقی پیدا نکرد.

در سال ۱۷۷۵ ملیک یوسف حاکم تالش یا گلستان، در سن پیری از دنیا رفت جانشین او ملیک بیگلر در جنگ با لزگی‌ها کشته شد و چون پسر ملیک بیگلر به نام فریدون در صغر سن بود جایش را، برادرش ملیک آبی گرفت.

در سال ۱۷۸۰ ملک آتم دشمن سرسخت ابراهیم خان درگذشت و ملیک مجnoon جانشین او شد. ملیک مجnoon ضمن جنگگویی و شهامت بسیار، انسانی عصبی و تندخو بود، در نتیجه در سرزمین او تشتبث و تفرق بسیار بود. در

سال ۱۷۸۱ قلعه دوق توسط ابراهیم خان و متحدین ارمنی او محاصره شد و ملیک یسائی دستگیر و به دستور ملیک شاه نظر به قتل رسید و تمام اموال او مصادره شد.

با از بین رفتن سران با تجربه ارمنی، جوانان احساساتی و خون گرم جای بزرگان را گرفتند. برنامه ریزی ابراهیم خان برای از میان برداشتن ملیک مجنون به وسیله نزدیکانش توفیقی را به همراه نداشت، اما این درگیری، اختلاف خاندان ملیک مجنون را تشدید کرد در نتیجه در میان ارمنیان قرهباغ دو گروه متضاد رشد کرد.

دسته اول شامل ملیک شاه نظر و جاثلیق وانک یرس مانکاس طرفدار ابراهیم خان بودند.

گروه دوم ملیک مجنون و ملیک بیگلریانها و جاثلیق کانزارسار که مخالف ابراهیم خان بودند.

در سال ۱۷۶۲ کاترین دوم^۱ امپراتریس روسیه شد و توجه خود را به سوی قفقاز معطوف داشت و خواهان به اجرا درآمدن نقشه‌های پتر بود. در این هنگام اسقف ارمنیان روسیه هوسب آرغونیان دراز دست – که با دربار روسیه روابط فوق العاده‌ای داشت – گزارش مفصلی از اوضاع قرهباغ از زمان پترکبیر تا آن زمان

۱. پتر سوم قبل از سلطنت در بیست و پنجم اوت ۱۷۴۵ با دختری پانزده ساله از اهالی پروس ازدواج کرد. این دختر پس از ورود به روسیه به مذهب ارتدوکس درآمد و نام کاترین را برای خود اختیار کرد. پتر سوم در سال ۱۷۵۴ از این زن صاحب پسری به نام پل شد. کاترین در سال ۱۷۶۲ با استفاده از قدرت نیروی نظامی ضمن کنار زدن شوهرش، به قتل وی فرمان داد و خود در سالهای ۱۷۹۶ - ۱۷۶۲ تحت عنوان کاترین دوم مدت سی و چهار سال سلطنت کرد.

کاترین زنی شهورتان و هرزو که معشوقه‌هایش به دهها نفر بالغ می‌شد که پلاتون زیوف، پوتیکین، لانسکوئی، آلسکی اورلوف، استانی‌سلای پونیاتوسکی و سالیکن معمروف‌ترین آن‌ها بودند. اما کاترین فقط شبها زن بود و روزها مرد. قوه تفکر بالای او کاملاً مستقل و بدور از هوش‌های جنسی بود و معشوقه‌ایش به ندرت جایگاهی ویژه‌ای پس از رفع نیاز کاترین به دست می‌آوردند و نهایتاً پس از دریافت پاداشی، از خدمت معاف می‌شدند. کاترین فرزندش پل، را از کلیه امور سیاسی برکنار و تحت مراقبت مستقیم قرار داد. این زن آلمانی در سن ۶۷ سالگی در ششم نوامبر ۱۷۹۶ به مرض احتقان درگذشت.

را تهیه و ضمیمه درخواست ملیک‌های قره‌باغ کرد. گزارش به وسیله ارتشبد گریگور آلساندر پوتمنکین^۱ تقدیم امپراتریس شد.

روس‌ها که ارمنیان و گرجیان را وسیله‌ای مناسب برای جلوگیری از نفوذ ایران و عثمانی می‌دیدند، توجه فوق العاده‌ای به مسئله کردند. در ششم آوریل ۱۷۸۳ پوتمنکین که خود را نائب‌السلطنه ماوراء قفقاز می‌پنداشت، فرمانی برای فرمانده کل قوای روسیه در قفقاز، ژنرال پاول سرگئویچ پوتمنکین ارسال و دستور اخراج ابراهیم خان از شوشی و ایجاد حکومت ملیک‌ها را صادر کرد و تابستان ۱۷۸۴ برای شروع عملیات مشخص کرد. از طرف ملیک‌های قره‌باغ هیأتی به سرپرستی استپان داویدیان برای مذاکره درباره عملیات و توجیه اوضاع سرزمین‌های ماوراء قفقاز به ملاقات پوتمنکین فرمانده کل قوای روسیه در قفقاز رفت.

ابراهیم خان که به دقت روابط ملیک‌ها و گرجی‌ها با روس‌ها را زیر نظر داشت مطلع بود که بدون کمک روس‌ها امکان تصرف شوشی توسط گرجی‌ها و ارمنیان نیست، ضمن استحکام قلعه شوشی از عُمهٔ خان^۲ – ابراهیم خان که قبلًاً جهت استحکام کارش با خواهرش ازدواج کرده بود – خواست که درسی به هرائلیوس بدهد، در نتیجه عُمهٔ خان را گروه کثیری از آوار و لزگی در سال ۱۷۸۲ به بورچالو حمله کرد و آن را به آتش کشید و بعد ناحیه لوری و قلعه گومش خانه را به محاصره درآورد. یونانیان و ارمنیان که در معادن قلعه گومش خانه کار می‌کردند، توسط عُمهٔ خان قتل و عام و عده‌ای به اسارت برده شدند.

با آن‌که هرائلیوس علاوه بر قوای خود سیصد سرباز روسی نیز در اختیار داشت، جرأت نزدیک شدن به ناحیه لوری را نکرد. عُمهٔ خان بعد از خرابی

1. Potemkin

۲. عمر خان او عم خان Om Khan و منابع روسی و گرجی او را عمر خان Omar Khan یا کیخانوف نیز می‌نامند. پسر نورزال بیگ Nursal Beg حاکم آوار می‌دانند. آدی گوزل بیگ و میرزا جمال او را Umma Khan پسر نورزال بیگ Ummay Kahn نیز گفته‌اند. او را Nousal Khan می‌نویسد.

بسیار، با اسرا، به سرزمین آخالتی - که تحت قلمرو عثمانی‌ها بود - وارد شد و زمستان را در نزد والی آن منطقه به نام سلیمان‌پاشا سپری کرد. از آن‌جا عمه‌خان افراد خود را برای تسخیر قلعه و اخاکه در اختیار آباشیدزه گرجی بود گسیل داشت، که ضمن تصرف قلعه اهالی آن را - که دو دختر آباشیدزه نیز در میان آن‌ها دیده می‌شدند - به اسیری بردند. یکی از دختران را عمه‌خان تصاحب کرد و دیگری را برای ابراهیم‌خان فرستاد.

در فصل بهار عمه‌خان از سرزمین آخالتی خارج گردید و ضمن عبور از ایروان و قرهباغ به همراه اسرا و اموال غارت شده، به سرزمین خود برگشت، ملیک‌ها قرهباغ که منتظر تابستان ۱۷۸۴ و ورود قوای ژنرال پوتمنکین برای اخراج ابراهیم خلیل‌خان بودند، وقتی که اثری از اقدامات او ظاهر نشد، در جلسه‌ای مخفی که جاثلیق هوانس، ملیک آبو بیگلریان حاکم گلستان، ملیک‌مجنون حاکم جرابرد ملیک بختام آوانیان حاکم دیزاك و تعدادی افراد شرشناس دیگر داشتند، طی مذاکرات مفصلی درباره چگونگی راههای مقابله با ابراهیم‌خان، از طریق جاثلیق هوسب نامه‌ای برای امپراتریس روسیه فرستادند، اما برادر جاثلیق هوانس به نام الله‌قلی، که در جلسه مذبور شرکت داشت، تمام مطالب جلسه را به سمع ابراهیم‌خان رساند. ابراهیم‌خان که با جاثلیق اسرائیل روابط مخفی و دوستانه داشت، به وی قول داد که وی را به جای جاثلیق هوانس برخواهد داشت و اسرائیل نیز اطلاعات و مدارک قابل توجهی از روابط ملیک‌ها مخالف را به ابراهیم‌خان داد.

ابراهیم‌خان با عنوان دوستی و حسن هم‌جواری از ملیک‌مجنون، ملیک آبو و ملیک بختام دعوت کرد به نزد او بروند. ابراهیم‌خان ملیک بختام را به حاکم اردبیل تحویل داد و در آن‌جا زندانی شد و ملیک‌مجنون و ملیک آبو را بازداشت کرد. سپس جاثلیق هوانس را به اتفاق پنج برادرش در قلعه شوشی زندانی کرد و در سال ۱۷۸۶ جاثلیق هوانس را به قتل رساند و جاثلیق اسرائیل به مقام جاثلیقی اران برگزیده شد.

ملیک‌مجنون و ملیک آبو در سال ۱۷۸۷ موفق به فرار از شوشی شدند و به ژنرال بورناتو فرمانده قوای روس و هراکلیوس که با نیروهای خود تا نزدیکی گنجه پیش روی کرده بودند، ملحق شدند، تا برای مبارزه با ابراهیم‌خان از کمک آن‌ها استفاده کنند، اما شروع جنگ‌های روسیه با عثمانی در همین سال باعث مراجعت بورناتو به روسیه شد و ملیک‌مجنون و ملیک آبو ناچار همراه هراکلیوس به تفلیس رفتند.

ابراهیم‌خان اعضای خانواده ملیک آبو را به عنوان گروگان به قلعه شوشی برد، سپس سرزمین ملیک‌مجنون را غارت کرد و رستم‌بیگ شوهر خواهر جاثلیق اسرائیل را به حکمرانی سرزمین او گمارد و به جای ملیک آبو، فرد دیگری را اختیار کرد و به این طریق تمام قره‌باغ به تسخیر ابراهیم‌خان درآمد.

هر دو ملیک که به کمک قوای روس بسیار امید داشتند، ضمن نامه‌ای به ژنرال آن‌سف تلکین نوشتند که با اعتماد به وعده ژنرال پوتمنکین در مورد اعزام قوا به مبارزه با ابراهیم‌خان برخواستند، در نتیجه سرزمین‌هایشان به ویرانه‌ای مبدل گردیده است. آنها در خاتمه خواستار شدند که به آن‌ها اجازه داده شود که با اقوام و ساکنین سرزمین‌های خود به نواحی اطراف دربند و ساحل دریای مازندران مهاجرت و سکونت گزینند و سرزمین‌های مسکونی مایملک آن‌ها محسوب شود و وارث قانونی آن سرزمینها شناخته شوند. اما پاسخی به دست ملیک‌ها نرسید. در همین حال ابراهیم‌خان ضمن نامه‌ای مخفی به هراکلیوس با وعده‌های بسیار، خواستار تحويل دو ملیک مستقر در تفلیس شد. اما منشی هراکلیوس میرزا گریگور، که زبان عربی و فارسی را به خوبی می‌دانست، پس از مطالعه، مضمون نامه را مخفیانه به اطلاع ملیک‌ها رساند. هراکلیوس برای اجرای نقشه، میهمانان را به ضیافت نهاری در باغ‌های اورتا - جالای تفلیس دعوت کرد. ملیک‌ها پس از حضور، به بهانه شکار به طرف گنجه رهسپار شدند.

جوادخان حاکم گنجه که مانند پدر خود شاهوردی خان نسبت به ارمنیان لطف و خصوصیت قوی با خان شوشی داشت و مصلحت را در حفظ روابط با ملیک‌ها و ارمنیان می‌دید، ضمن استقبال از حضور دو ملیک، در سال ۱۷۹۰ پذیرایی روحانی سرکیس از گانزارسار نیز شد و وانک گانزارسار نیز به صورت متروکه و خالی از سکنه درآمد و سرکیس، اسقف ارمنیان گنجه شد.

جوادخان برای پناهندگان محل سکونت و مقری ماهانه برقرار کرد. اما کشمکش‌های ارمنیان گنجه به اتفاق ملیک‌ها درباره به رسمیت شناختن روحانی سرکیس به عنوان جاثلیق اران از سوی جاثلیق اچمیاذین مدت‌های مديدة پتانسیل جوامع قره‌باغ را به خود مشغول و از مسیر اصلی مبارزه با ابراهیم خان منحرف کرد.

ابراهیم خان با مشاهده استقرار ملیک‌ها در گنجه و حمایت جوادخان از آن‌ها با استفاده از بعضی از نارضایتی‌های ارمنیان از ملیک‌ها اهالی گلستان را به ناحیه خاچن و ساکنین جرابرد را به دیزاك منتقل و آن‌ها را پراکنده ساخت.

در سال ۱۷۸۸ پانصد خانوار از ارمنیان قبل از طرح ابراهیم خان از سرزمین گلستان به گنجه مهاجرت کردند و جوادخان آن‌ها را در شمکور سکنی داد. تعداد هزار خانوار از سرزمین جرابرد، وارد گنجه شدند و جوادخان آن‌ها را در شامشاری مستقر کرد.

جوادخان اداره امور ملیک‌ها را به خود آن‌ها واگذار کرد، که باعث به وجود آمدن گروه‌های سیاسی نظامی مبارز گردید، که به سرزمین تحت تسلط ابراهیم خان حمله می‌کردند – که با غارت و چپاول و کشتار و آتش‌سوزی و اسارت همراه بود – این اقدامات بقدرتی ابراهیم خان را در تنگنا قرار داده بود، که باعث قطع عبور و مرور بر رودخانه ترتر و در نتیجه توقف رفت و آمد به گنجه گردید. ابراهیم خان چندین بار از جوادخان، درخواست صلح با ملیک‌ها را کرد و ظاهراً حاضر شد که آن‌ها به سرزمین پدری شان برگرداند، اما ملیک‌ها که این

تفاضا را توطئه می دانستند، از ابراهیم خان خواستار خروج از شوشی و سکونت در دشت های جوانشیر را کردند، امری که مقبول ابراهیم خان واقع نشد.

توجه جواد خان به ملیک مجنون تیز هوش و بادرایت اما با تعهد مذهبی کمتر، باعث مخالفت ملیک آبو جنگجو رشید و تند خوبایی شد. اختلافات زمانی به اوچ رسید که ملیک آبو تصمیم به انتقال افراد خود به سرزمین بولنیس گرجستان گرفت. ملیک مجنون ضمن مخالفت، ترک سرزمین اجدادی را مصلحت نمی دانست. وی گفت گرچه گنجه سرزمین پدری مان نیست، ولی با قره باغ هم مرز است و بازگشت به قره باغ از اینجا آسانتر است.

ملیک آبو به گرجستان رفت اما در اثر درگیری با هرالکلیوس، با ابراهیم خان حاکم شوشی صلح کرد و به سرزمین اجدادی خود گلستان مراجعت کرد. ملیک شاه نظر در سال ۱۷۹۱ درگذشت و ابراهیم خان را به سرپرستی فرزندان خود انتخاب و توصیه کرد که هر کدام را خان صلاح می داند، به جانشینی برگزیند.

از لحاظ قانونی حکومت به جمشید که فرزند شرعی او بود می رسید، ولی ابراهیم خان به توصیه همسرش حوری زاد برادر وی حسین را به جانشینی برگزید، در نتیجه روابط خان با وراث ملیک شاه نظر تیه شد. جهانبخش فرزند دیگر ملیک شاه نظر با مراجعه به دربار ایران فرمان حکومتی برای جانشین پدر را دریافت کرد. اما ابراهیم خان با کمک برادر زنش حسین، به محل اسکان او حمله ورگردید و دست به غارت و چپاول اموال او زد، جهانبخش به سختی از مهلکه جان سالم بدر برد و به اتفاق برادرش جهانگیر به مصطفی خان، حاکم شماخی پناهنده شد.

گرچه ابراهیم خان به ایجاد ملیک های دست نشانده توفیق پیدا کرده بود، ولی سلطه بر ملیک ها جوان - که فهمیده بودند که نابودی پدرانشان به وسیله ابراهیم خان صورت گرفته است - بسیار مشکل بود.

ابراهیم خان در همان حال سعی در مستقر نمودن ایلات کولانی در روستاهای ارمنی خالی از سکنه کرد، که با اعتراض جمشید، فرزند ملیک شاه نظر موواجه گشت.

آقامحمدخان

با قدرت‌گیری قاجارها، آقامحمدخان در سال ۱۲۰۷ یکی از سرداران خود به نام سلیمان خان قاجار را با شانزده هزار سپاه به تبریز فرستاد تا همه مخالفان و معاندان را به یوغ اطاعت خود درآورد. تمام حاکمین منطقه – حتی اسحاق پاشا حاکم با یزید – اطاعت کردند، اما ابراهیم خان با اضطراب فراوان دو نفر از افرادش را به نزد سلیمان خان جهت تحقیق فرستاد. این دو با نامه‌ای از سلیمان خان برای ابراهیم خان – که با زیان تهدید وی را به اطاعت فراخوانده بود – به قلعه شوشی بازگشتند. ابراهیم خان ناچار پسرعمویش عبدالصمدبیگ و یکی دیگر از اقوامش به نام میرزاولی بهارلو و نه نفر دیگر را، به عنوان گروگان با هدایای گرانبهای و با نامه‌ای مبنی بر اطاعت و چاکری به نزد سلیمان خان در تبریز فرستاد و درخواست کرد که زمستان آن سال به وی فرصت داده شود. سلیمان خان بعد از اظهار اطاعت همه حکام متمرد و به همراه عبدالصمدبیگ و میرزاولی بهارلو و سایر گروگانها به مازندران و از آنجا به تهران رفت. در محاصره کرمان در تابستان ۱۲۰۸ ق عبدالصمدبیگ و میرزاولی بهارلو و گروگانهای دیگر موفق به فرار شدند به فرمان آقامحمدخان سوارانی از پی فراریان اعزام شدند، که در منطقه سرجم زنجان یا آذربایجان، به فراریان رسیدند، چون قصد دستگیری آنها را نمودند فراریان دست به تیراندازی زدند، که در این میانه عبدالصمدبیگ به قتل رسید و میرزاولی بهارلو به اتفاق نه نفر دیگر هم دستگیر و زندانی شد. در پانزدهم شوال سال ۱۲۰۹ آقامحمدخان قاجار با سپاهی حدود سی هزار نفر برای سرکوبی هرالکلیوس حاکم گرجستان – که حاضر به اطاعت از خان قاجار

نبود – متوجه قفقاز شد. ابراهیم خان برای جلوگیری از حرکت خان مقتدر قاجار، پل خدا آفرین بر روی رودخانه ارس را خراب کرد. آقامحمدخان سلیمان خان قاجار را مأمور بازسازی مجدد پل نمود.

ابراهیم خان که دوره حاکمیت نیم‌بند سلسله ضعیف زنده بر ایران به خود آمده و قدرتی به هم زده بود، در مقابل سپاه قاجار خود را بسیار ضعیف می‌دید، اما ترس وی از این بود که در صورت تسلیم، آقامحمدخان به قتل وی فرمان دهد. آقامحمدخان قبل از عبور از ارس برای مسدود کردن راه نفوذ روس‌ها در منطقه قفقاز و جلب حمایت ارمنیان فرمانی برای کلیه ملیک‌های قره‌باغ صادر و آن‌ها را به اطاعت خویش دعوت کرد و قول داد در صورت همکاری با وی، ابراهیم خان را به سزای اعمالش خواهد رساند و اختیارات سنتی ملیک‌ها را برقرار خواهد کرد.

به دنبال درخواست خان قاجار، ملیک‌ها پس از مشاوره با یکدیگر به دو دسته تقسیم شدند. اکثریت آن‌ها تصمیم به اتحاد با ابراهیم خان و مقابله با آقامحمدخان گرفتند، به همین منظور ملیک جمشیدشاه نظریان، ملیک آبویگلریان با افراد خود وارد قلعه شوشی شدند. اما ملیک مجنوون که معتقد بود ارمنیان به وسیله پادشاهان ایران – و نه سلاطین روس – توانسته‌اند به حفظ خصوصیات قومی و سنتی خود بپردازنند، به همراه جوادخان حاکم گنجه به آقامحمدخان پیوست.

پس از محاصره قلعه شوشی توسط سپاهیان ایران و درهم شکستن نیروهای اعزامی خان‌های شیروان و شماخی توسط آقامحمدخان قاجار، ابراهیم خان با سپاهی حدود ده هزار تن از قلعه بیرون آمد و با وجود مقاومتی سخت، توسط نیروهای قاجار شکست خورد و با دادن تلفاتی، به داخل قلعه عقب نشست. اسارت برادرزادگان ابراهیم خان به وسیله نیروهای خان قاجار و شکست هجوم وی به وسیله نیروهای آقامحمدخان، باعث تزلزل ابراهیم خان شد و سعی در

کنار آمدن با آقامحمدخان کرد. آقامحمدخان هم که توبه‌های قلعه کوب نداشت و هدف اصلی وی سرکوب هراکلیوس بود، آمادگی لازم را برای ترک محاصره شوشی را داشت، اضافه بر این نباید از پیشنهاد ملیک مجذون به آقامحمدخان – که به وسیله شاه قاجار قصد انتقام گرفتن از هراکلیوس را داشت – مبنی بر ترک محاصره شوشی و حرکت به سمت تفلیس، زیرا پس از تفلیس، قلعه شوشی به خودی خود تسلیم خواهد شد، غافل ماند. پیشنهاد ملیک مجذون را آقامحمدخان پذیرفت. از آن طرف هم ابراهیم خان متعهد شد که هدایایی تقدیم کند و به آقامحمدخان خراج سالیانه بدهد، ولی پیری را بهانه کرد و از حضور نزد آقامحمدخان پوزش خواست و یکی از فرزندان خود را به عنوان گروگان نزد خان قاجار فرستاد.

آقامحمدخان پس از سی و سه روز محاصره شوشی، با گذاشتن قسمتی از قوای خود در اطراف قلعه شوشی با مابقی سپاهیانش رهسپار تفلیس شد. با وجود اطلاع هراکلیوس از طریق ابراهیم خان – از حرکت سپاهیان قاجار، گرجی‌ها با مختصر مقاومتی شکست خوردن و به داخل شهر عقب نشستند. قسمتی از قوا به فرماندهی ملیک مجذون از طرف سولاکی و قسمتی دیگر به فرماندهی آقامحمدخان از ناحیه «حمام‌ها» وارد شهر شدند. هراکلیوس از روی پل «هاولاباز» فرار کرد و در کوهستان‌های اطراف شهر مخفی شد. مدت هشت روز تفلیس دستخوش غارت و چپاول شد، ملیک مجذون به سختی از گرجیان در تفلیس کشtar کرد و انتقام سختی از هراکلیوس گرفت.

در اثر همراهی ملیک مجذون، آقامحمدخان سه امتیاز مهم به وی اعطای کرد:

۱. رفت و آمد آزادانه به دربار شاه.

۲. اجابت تمام درخواست‌های وی.

۳. استفاده وی از خزانه دولتی.

اما ملیک مجذون از شاه درخواست حذف ابراهیم خلیل خان و نابودی قلعه

شوشی و اعطای اختیارات سنتی به ملیک‌ها را نمود. شاه ضمن قبول، حکمرانی گرجستان را به وی وعده داد، اما گرفتاری‌های آقامحمدخان در جنوب و شرق کشور وی را به مراجعت به تهران مجبور کرد.

هجوم روس‌ها به قفقاز

پس از بیست و پنج روز از تسخیر تفلیس، هراکلیوس وارد شهر شد و از کاترین دوم امپراتریس روسیه بر اساس معاهده سری سیزده ماده‌ای گیورگیفسک - که در بیست و چهارم ژوئیه ۱۷۸۳ منعقد شده و به موجب آن گرجستان تحت الحمایه روسیه درآمده بود - تقاضای کمک کرد. ورود آقامحمدخان به تفلیس به حیثیت و قدرت روس‌ها به شدت لطمه زده بود.

کاترین دوم در نوزدهم فوریه ۱۷۹۶ والرین زیوف^۱ را به بهانه کمک به مسیحیان به قفقاز فرستاد. زیوف پس از ملاقات با اسقف هوسب در قزلار، در ماه مه ۱۷۹۶ رهسپار دریند شد. شیخ علی خان حاکم دریند آماده مقابله با قوای مهاجم گردید، اما عده‌ای با بازکردن دروازه، شهر را تسليم روس‌ها کردند. زیوف - در حالی که شیخ علی خان همراه او بود - از دریند رهسپار قوبا شد و حاکم این شهر نیز تسليم شد. در ژوئیه ۱۷۹۶ زیوف به شماخی نزدیک شد، مصطفی خان حاکم شماخی برای مقابله با او آماده جنگ شد اما در اثر مذاکره، تسليم شد. زیوف سپس برای گذراندن زمستان وارد دشت مغان شد و در سالیان اردو زد. در آغاز بهار ۱۷۹۷ زیوف به سوی گنجه رهسپار شد. ملیک آبوکه در گنجه بود در مذاکره با جوادخان او را به ترک جنگ دعوت کرد. جوادخان ناچار این امر را پذیرفت و از زیوف استقبال کرد. ابراهیم خان با مشاهده وضع موجود، پسر خود

۱. والرین آلساندرویچ زیوف Valerian Aleksandrovich Zubov برادر پلاتون زیوف Platon Zubov او در اقدامات روسها بر علیه ناآرامی‌ها لهستانی‌ها در سال ۱۷۹۴ شرکت داشت و به دلیل زخمی شدن از یک پا می‌لنگید.

ابوالفتح خان را با چند نفر از بیگ زادگان با تحف و هدايا و اظهار اطاعت و دوستی نسبت به دولت روسیه، به نزد زیوف فرستاد. ابوالفتح خان به گرمی مورد استقبال زیوف قرار گرفت و با تقدیم هدایای گرانبها برای خان و یک عدد چوب دستی مطلا برای امام جمعه قلعه شوشی، او را بازگرداند.

برقراری روابط دوستانه با ابراهیم خان، اعتماد ملیک‌ها را نسبت به دولت روسیه متزلزل کرد. ملیک‌ها که انتظار سرنگونی ابراهیم خان را از جانب روسها را داشتند، از این عمل به شدت خشمگین شدند.

با مرگ کاترین در ششم نوامبر ۱۷۹۶ و روی کارآمدن فرزندش پل اول^۱، به دستور امپراتور جدید، زیوف به مراجعت مجبور گردید و قوای روسیه در بهار ۱۷۹۷ فقفاز را ترک کردند.

هراکلیوس که بانی ویرانی تفلیس را ملیک‌مجنون و جوادخان می‌دانست، با یاری ابراهیم خان و ملیک‌های ارمنی و عُمّه خان حاکم آوار به محاصره گنجه دست زد. با وجود صدمات بسیار به روستاهای اطراف گنجه، محاصره چهارماهه گنجه نتیجه‌ای به بار نیاورد. هراکلیوس در مذاکره با جوادخان، توفیقی به تسليم ملیک‌مجنون از سوی خان گنجه پیدا نکرد، اما در پایان ماه سوم محاصره، آپترس آقا، پدر جاثلیق اسرائیل، با راه‌یابی به داخل قلعه، ضمن ایجاد شورش در میان ارمنیان محافظ قلعه گنجه، به وسیله تیری ملیک‌مجنون را زخمی کرد، که وی پس از سه روز درگذشت، اما مرگ وی تا پایان محاصره گنجه و انعقاد صلح بین طرفین و عقب‌نشینی نیروی محاصره کننده، فاش نگردید.

۱. پل پتروویچ Pavel Petrovich معروف به پل اول، هشت ساله بود که مادرش به قتل پدرش فرمان داد و بل تا ۴۲ سالگی تحت نظر مادرش بود. درباریان و معشورقه‌های مادرش با وی بدرفتاری می‌کردند در نتیجه پل انسانی کینه‌توز و خودپسند بار آمده بود. پل طی فرمانی تاج و تخت را در روسیه در فرزند ذکور خانواده موروثی کرد که در صورت نداشتن فرزند پسر، برادر پادشاه به سلطنت می‌رسید.

حضور مجدد

آقامحمدخان قاجار با دریافت نامه‌ای از جوادخان حاکم گنجه از ورود زبوف به منطقه، همراهی هراکلیوس و ابراهیم خان با وی، محاصره گنجه و بالاخره مرگ مليک مجنون اطلاع پیدا کرد. آقامحمدخان در بهار سال ۱۲۱۱/۱۷۹۷ با شصت هزار نفر سپاه، از راه اردبیل به طرف ارس رفت. در اردبیل هنگامی که از خدمات پدر مليک بختام نسبت به ایران مطلع شد، وی را از زندان آزاد کرد و حکومت قره‌باغ را به وی وعده داد.

ابراهیم خان به محض اطلاع از حرکت آقامحمدخان از قلعه شوشی فرار کرد و به نزد پدرزنیش عمه خان حاکم آوار در بلکان رفت. ارمنیان طرفدار ابراهیم خان به رهبری مليک آبوبیگلریان و مليک جمشید شاه نظریان به سوی گرجستان فرار کردند. به دستور خان قاجار تعدادی از سپاهیان به تعقیب فراریان پرداختند و عده‌ای از سپاهیان ابراهیم خان و ارمنیان در حال فرار کشته و عده‌ای به اسارت درآمدند که در میان اُسرا مليک جمشید شاه نظریان شاخص‌ترین آن‌ها بود.

آقامحمدخان بدون کوچکترین مقاومت وارد قلعه شوشی شد. روحانیون ارمنی بانان و نمک به پیشواز آمدند و خان قاجار را به قصر ابراهیم خان راهنمایی کردند. خان قاجار در توقف بیست و پنج روزه در قلعه شوشی، به بررسی اقدامات سران ارمنی و ترک که در هجوم شاه از ابراهیم خان هوداری کرده بودند، مشغول شد. مليک‌رستم، مليک‌الله‌وردي ميرزا خانيان و محمدبیگ برادرزاده ابراهیم خان و تعدادی از روحانیون ارمنی و بعضی اشخاص دیگر مورد بازخواست قرار گرفتند، اما قبل از هر اقدامی از سوی شاه عليه آنان، آقامحمدخان در شب بیست و یکم ذی‌حججه ۱۲۱۱/۱۷۹۷ هفدهم توسط خدمتکارانش به قتل رسید.

ابراهیم خان پس از قتل خان قاجار جرئت بازگشت به قلعه شوشی را نداشت و محمدبیگ برادرزاده‌اش به اداره قره‌باغ مشغول بود. محمدبیگ به مليک‌رستم

پیشنهاد اتحاد علیه ابراهیم خان را نمود، اما ملیک‌رستم مطلب را به سمع ابراهیم خان رساند و خان شوشی پرسش مهدیقلی خان را روانه شوши کرد و به وسیله ملیک‌رستم شبانه وارد قلعه شوشا شد و ملیک‌رستم به وسیله نگهبانان، محمدبیگ را بازداشت کرد و سپس ابراهیم خان از بلکان مراجعت نمود. محمدبیگ به نزد مصطفی خان حاکم شماخی رفت، ولی با چشم‌های کور به ابراهیم خان تسلیم شد.

فتحعلی شاه

بعد از سرکوب شورش‌هایی چند، فتحعلی شاه تقریباً با کمترین دردسر بر اریکه سلطنت تکیه زد، زیرا آقامحمدخان به تضعیف تمام قدرت‌هایی پرداخت که ممکن بود برای جانشین وی مشکل ایجاد کنند. ابراهیم خان که خود را در مقابل شاه قاجار ضعیف می‌دید، برای جلب اطمینان شاه ایران، دختر خود آقاییگم را به عقد فتحعلی شاه درآورد و فرزندش ابوالفتح خان را نیز به عنوان گروگان به دربار تهران فرستاد.

با درگذشت هراکلیوس حاکم گرجستان، گرگین دوازدهم جانشین پدر شد. در اثر مذاکرات ملیک فریدون بیگلریان و ملیک جمشیدشاه نظریان با پل اول در پطرزبورگ، به موجب فرمان دوم ژوئن ۱۷۹۹ امپراتور روسیه، سرزمین غازاخ گرجستان برای سکونت آن‌ها اختصاص داده شد و ملیک‌ها به دریافت مдал و مقرری سالیانه مفتخر شدند. قبل از شانزدهم آوریل ۱۷۹۹ فرمانی برای کووالنسکی^۱ وزیر روسی گرجستان دال بر حمایت از ملیک‌ها صادر شده بود. ملیک جمشیدشاه نظریان ولایت اوری و قسمتی از بورچالو و ملیک فریدون بیگلریان بخش دیگر بورچالو و آغاچاقله را از گرگین دریافت کردند. در ششم فوریه ۱۸۰۱ تحت الحمایگی گرجستان جشن گرفته و فرمان پل اول

1. Peter Ivanovich Kovalenski

تحت عنوان اتحاد‌گرجستان و روسیه قرائت شد و ژنرال ایوان پتروویچ لازاروف^۱ فرماندهی گرجستان را به عهده گرفت. سه روز بعد جنازه گرگین خان حاکم اسمی گرجستان تشیع و به خاک سپرده شد.

در دوازدهم مارس ۱۸۰۱ پل اول به قتل رسید و فرزندش الکساندر اول^۲ بر تخت سلطنت جلوس کرد در نتیجه اختلاف میان گرجیان بالا گرفت. الکساندر شاهزاده گرجی که به شدت متمایل به ایران بود، عملأً راه را برای نفوذ روسها در گرجستان مسدود کرده بود، از این اختلافات ْعَمَّه خان حاکم آوار پدرزن ابراهیم خان استفاده کرد و برای بار دوم به تاخت و تاز در گرجستان پرداخت.

جنگ‌های روس و ایران

با حمله سیسیانوف^۳ به گنجه و قتل عام جوادخان و خانواده‌اش – که به طرفداری از ایران شهرت داشت – و سپس محاصره ایروان، جنگ‌های دوره اول روس و ایران شروع شد. سیسیانوف بعد از تصرف گنجه در گزارش شماره ۱۹ خود در ۲۲ ماه مه نوشت که قره‌باغ به جهت موقعیت جغرافیایی خود دروازه ایران و قفقاز است، به همین سبب برای سلطه خود بر قره‌باغ و تقویت موقعیت خودمان در منطقه باید کوشش کنیم.

-
۱. Ivan Petrovich Lazarov در بیست و یکم آوریل ۱۸۰۳ به وسیله همسر والی گرجستان به قتل رسید.
 ۲. نیکتا پانین در اثر مذاکره با الکساندر موافقت وی برای قتل پدرش جلب کرد، اما پل اول با اطلاع از قضیه پانین را به سبیری تبعید کرد. کنت پاہلن آلمانی که حاکم پترزبورگ و مورد اعتماد پل بود رهبری توپه را به عهده گرفت. بعد از نیمه شب یازدهم مارس ۱۸۰۱ پاہلن به اتفاق چندین نفر از جمله پلاتون زیوف آخرین معشوقه کاترین وارد کاخ میشل شدنده و آلمانی دیگری به نام بنیگسن نوشته‌ای حاکی از استعنای امپراتور را به او عرضه داشت، در نتیجه ضمیم درگیری بین آن‌ها چراغ اتاق خاموش شد. پل در تاریکی به زمین کوشه شد و بعد حمایل افسری را به گردش بسته و خفه‌اش کردند و فرزند بیست و چهار ساله‌اش الکساندر را به امپراتوری برداشتند. الکساندر اول در فاصله سالهای ۱۸۰۱ - ۱۸۲۵ در روسیه حکومت کرد.
 ۳. Pavel Dmitriyevich Sisianov در سال ۱۷۵۴ در مسکو در خانواده نظامی متولد شد. در هشتمن نوامبر ۱۸۰۲ به فرماندهی کل قفقاز منصوب شد. چون در زمانی بازرس ارتش روسیه در قفقاز بود و بازرس در انگلیسی به معنای inspector به معنای اولیه قاجار او را معادل این کلمه انگلیسی یعنی ایشپخدار گفته‌اند که یک کلمه ترکی به معنای کارکشیف است. او از مسلمانان و خان‌های آن‌ها متفرق بود و نسبت به آن‌ها رفتار تحقیرآمیز داشت. وی در شب هشتم فوریه ۱۸۰۶ طبق برنامه، به وسیله حسین قلی خان حاکم بادکوبه به قتل رسید.

ابراهیم خان که از هجوم روس‌ها به گنجه به شدت ترسیده بود لیسانویچ^۱ فرستاده سیسیانوف را به گرمی پذیرفت و در اول ماه مه ۱۸۰۵ به همراه فرزندان و بزرگان قره‌باغ در ساحل رودخانه کورک چای به حضور سیسیانوف رسید و عهدنامه‌ای را به نام همین رود با روسها منعقد کرد که به موجب آن قره‌باغ تحت الحمایه روسیه قرار گرفت و ابراهیم خان پذیرفت که همواره قشونی از روسیه را در قلعه شوشی نگه دارد و در ضدیت با ایران همواره از اوامر روس‌ها اطاعت کند.

روس‌ها جهت ضمانت لازم، محمدحسن آقا فرزند دوم ابراهیم خان را به عنوان گروگان به تفلیس برداشت و به ابراهیم خان درجه سرلشکری و فرزندانش نیز درجه اُمرایی اعطا کردند. با مراجعت ابراهیم خان به قلعه شوشی گروهی از سربازان روسی نیز در آن قلعه مستقر شدند.

با قتل سیسیانوف در هشتم فوریه ۱۸۰۶ توسط حسینقلی خان حاکم بادکوبه که چرخشی را در سیاست خانه‌ای قفقاز به سوی ایران درپی داشت، ابراهیم خان برادرش را مخفیانه به نزد عباس‌میرزا فرستاد و عنوان نمود که مسلمانان حاضر به اخراج روس‌ها هستند و بهتر است عباس‌میرزا خصم عبور از ارس، به قلع و قمع قوای دشمن بپردازد.

عباس‌میرزا با سپاهیان از ارس گذشته و به قلعه شوشی نزدیک شد. پادگان شوشی از چند صد سرباز و تعداد کمی قزاق تحت فرماندهی سرهنگ دوم لیسانویچ تشکیل شده بود. عباس‌میرزا مشرف بر قلعه شوشی اردو زد و آماده حمله به آن شد. ابراهیم خان به اتفاق بیست و چهار تن از اعضای خانواده‌اش

۱. سرتیپ دیمتری تیخانویچ لیسانویچ در سال ۱۸۰۰ با پیوستن به ارتش روسیه وارد خدمت در قفقاز شد. بعد از مرگ سیسیانوف وی ضمن ارتقا، فرمانده قلعه شوشی شد. در ۱۸۰۷ با بازگشت به روسیه در جنگ‌های با ناپلئون شرکت داشت. لیسانویچ مجدداً در سال ۱۸۲۴ به قفقاز بازگشت. و یک سال بعد در ۲۲ ژوئیه ۱۸۲۵ به وسیله یک چجنی به نام موسی خاسیف، که لیسانویچ به او توهین کرده بود به قتل رسید.

مخپیانه از قلعه خارج شد و به طرف اردوی عباس میرزا رهسپار گردید، ملیک جمشید به اتفاق جعفرقلی بیگ نوہ خان، که از قبل به حرکات خان مشکوک بودند، فوراً موضوع را به اطلاع لیسانویچ رساندند و خان مورد تعقیب سپاهیان روسی و ارمنی قرار گرفت و با رسیدن به فراریان، به قتل و عام همه آن‌ها اقدام شد و ملیک جمشید به پاس این خدمت به درجه سرهنگی مفتخر شد.

از فرزندان و نوادگان ابراهیم خان که در قلعه بودند حرکت و اقدامی در جهت نجات ابراهیم خان یا در تضاد با منافع روسیه سرنزد، و مهدیقلی خان به حاکمیت قره‌باغ رسید، اما آن‌چنان تحت سیطره روس‌ها قرار داشت، که اقدام هر کاری بزرگ بدون اجازه روس‌ها برای وی عمل‌آمکن نبود.

با شکست سپاهیان ایران در اصلاحندوز زمینه برای انعقاد عهدنامه‌ای ننگین، که انگلیسی‌ها و روس‌ها مترصد آن بودند فراهم شد. انگلیسی‌ها که به تمام قوای روسیه برای مقابله با ناپلئون در جبهه اروپایی نیاز داشتند، از قبل از شکست اصلاحندوز به سرگوار اوزلی سفیر خود در تهران دستور ترک مخاصمه میان دو دولت را داده بودند – که در این میانه حداقل باید رضایت روسیه جلب می‌شد – در نتیجه به دستور اوزلی افسران انگلیسی از سپاه عباس میرزا فراخوانده شدند و زمینه سقوط روحی ارتش ایران فراهم شد. شاه ایران که تا آن موقع شرط صلح با روسیه را خروج تمام نیروهای روسی از قفقاز و ماوراء قفقاز می‌دانست در مقابل چرب‌زبانی و اطمینان بیش از اندازه به اوزلی، حاضر شد، اران، ارمنستان و گرجستان را، ظاهراً در مقابل تعهد شفاهی اوزلی مبنی بر پس دادن بخشی از نقاط طبق عهدنامه گلستان در دوازدهم اکتبر ۱۸۱۳ به روس‌ها واگذار کند و از آنجایی که روس‌ها و به‌ویژه انگلیسی‌ها به شدت به این صلح نیاز داشتند حد و حدود مرزی به دلیل تنگی وقت – مقابله با ناپلئون – به درستی مشخص نشد، تا بعد‌ها دستاویزی برای جنگی دیگر فراهم شود.

بعد از فرار مهدیقلی خان به ایران در سال ۱۸۲۲ خانات قره‌باغ منحل و روس‌ها در این منطقه تشکیل ولایتی به نام قره‌باغ را اعلام کردند.



قره باغ نامه‌ها

منابع دست اولی که درباره قره باغ و قفقاز به تحریر درآمده عموماً به زبانهای فارسی، روسی، ارمنی و ترکی می‌باشد، که جایگاه منابع فارسی در این میانه بر دیگر منابع کاملاً تنقیق و برتری دارد. گرچه مردم منطقه به زبان ترکی صحبت می‌کردند، ولی به دلیل این که زبان اداری و ادبی در منطقه فوق فارسی بود، عموم منابعی که تا اواسط قرن نوزدهم به تحریر درآمده به خط فارسی می‌باشد و حتی نوشته‌های ترکی نیز با الفبای فارسی نوشته شد.^۱ در نتیجه برای محققین قفقاز و قره باغ در قرون هیجدهم و نوزدهم تردیدی در دانستن زبان فارسی نمی‌ماند.

در منطقه قفقاز در قرن نوزدهم آغاز قرن بیستم کتابهایی درباره قره باغ به تحریر درآمده که درخور اهمیت و توجه می‌باشد.

یکی از منابع دست اول درباره قره باغ کتاب «قره باغ نامه لر» نوشته میرزا آدی گوزل بیگ است. این کتاب بوسیله V.N. Lev yatov در سال ۱۹۵۰ در باکو به زبان روسی ترجمه و توسط انتشارات «علم لر آکادیمیاتی نشریاتی» چاپ شد. آدی گوزل بیگ پسر اهواری بیگ^۲ یکی از بیگ‌های ایکرمی دورت کنفراسیون قبیله‌ای است. اطلاعاتی که آدی گوزل بیگ در آخر نسخه کتابش راجع به زندگی خود به ما می‌دهد، بسیار انداز است، گرچه وی از تولد خود در

۱. مثل «قره باغ نامه لر» آدی گوزل بیگ.

قرهباغ سخن گفت، ولی ذکری از سال تولدش نکرده است، فقط اشاره کوتاهی داشته که وقتی که در یکی از مدارس شوشی تحصیل می‌کرده، آقامحمدخان قاجار با قشون خود وارد قرهباغ شد و قلعه شوشی را محاصره کرد، ولی چون به تسخیر قلعه موفق نشد، به گرجستان رفت و شهر تفلیس را به تصرف درآورد.

حادثه فوق اولین حضور آقامحمدخان در قفقاز در بیست و هفتم صفر ۱۲۱۰ دوازدهم سپتامبر ۱۷۹۵ بود. اگر سن آدیگوزل را در این سال حدود پانزده سال بدانیم او احتمالاً باید در سال ۱۷۸۰ متولد شده باشد.

در حمله اول آقامحمدخان، آدیگوزل بیگ به همراه خانواده‌اش از قرهباغ به گرجستان فرار کرد و در شهر تفلیس مستقر شد، با رسیدن آقامحمدخان، آدیگوزل بیگ ناچار شهر تفلیس را ترک کرد و پس از عقب‌نشینی نیروهای خان قاجار، آدیگوزل بیگ مجدداً در تابستان ۱۷۹۶ به این شهر برگشت. حضور سپاه روسیه به فرماندهی والرین زیوف در قفقاز دیری نپائید، زیرا با مرگ کاترین دوم امپراتریس روسیه، فرزندش پل اول فرمان عقب‌نشینی روسها از منطقه را صادر کرد و در بهار ۱۷۹۷ تمام سپاه روسیه منطقه را ترک کردند. در پائیز ۱۷۹۷ زمانی که آقامحمدخان با حضور دوباره در قفقاز شوشی را به تصرف درآورد. آدیگوزل بیگ به همراه خانواده‌اش در گرجستان بسر می‌برد.

در ایام حضور در تفلیس در سالهای ۱۷۹۷ تا ۱۸۰۰، آدیگوزل بیگ روابط گسترده‌ای را با نیروهای روسیه مستقر در پادگان تفلیس برقرار کرد و از این راه ضمن یادگیری زبان روسی، اعتماد روسها را به خود جلب کرد.

پس از فراهم شدن مقدمات الحاق گرجستان به روسیه پتر کووالنسکی وزیر روسی گرجستان به دنبال شخصی مطمئن و آشنا به زبان ترکی بود تا نامه‌های سری و محترمانه وی را به رشته تحریر در آورد. عده‌ای از طرفداران روس‌ها، آدیگوزل بیگ را پیشنهاد کردند و کووالنسکی وی را به خدمت پذیرفت. تسلط وی به زبان‌های روسی، ترکی و فارسی و وفاداری به روس‌ها باعث شد که پس از

مرگ گرگین دوازدهم و جایگزینی کووالنسکی به جای وی، آدی گوزل بیگ همچنان به خدمات خود به حاکم جدید گرجستان و ارباب قبلی ادامه دهد. با جانشینی سیسیانوف به جای کووالنسکی، آدی گوزل بیگ به خدمات خود به فرماندهان عالی رتبه روس‌ها در گرجستان – بدون این که نامی از سیسیانوف ببرد – ادامه داد. ظاهراً در همین سال‌ها به ارتش روسیه پیوست و به جرگه خدمتکاران نزدیک ژنرال مددآف^۱ درآمد.

با شروع جنگ بین عثمانی و روسیه، سرتیپ لیسانویچ – که فرمانده نواحی پنبک و شوره‌گل بود – از جانب فرماندهان بلندپایه روسی مامور جلوگیری از رخنه سپاهیان عثمانی به ماوراء قفقاز به وسیله فرستادن جاسوسانی برای جمع‌آوری اطلاعات شد. به همین دلیل لیسانویچ به دنبال یک مترجم مورد اعتماد مسلط به زبان ترکی عثمانی بود، که کسی بهتر از آدی گوزل پیدا نشد و از اوت ۱۸۱۱ وی در خدمت لیسانویچ مشغول شد و تا سال ۱۸۱۶ در این سمت باقی بود. ظاهراً در طی این خدمت به درجه سروانی مفتخر و به افسر معتمد روس‌ها تبدیل شد و از همین راه به ثروت هنگفتی دست یافت.

در سال ۱۸۱۶ به دستور ژنرال یرمولف به نزد مهدی قلی خان حاکم قره‌باغ رفت پس از فرار مهدی قلی خان به ایران، به عنوان فردی تأثیرگذار در جریانات قره‌باغ تبدیل شد.

آدی گوزل بیگ در سال ۱۸۳۰ بازنشسته و در سالهای آخر زندگی اش به عضویت در دادگاه ایالتی قره‌باغ منصوب شد. در سال ۱۸۴۵ بنا به درخواست

۱. سرلشکر والرین گریکورویچ مددآف Valerian Grigorevich Madadov (۱۷۸۲ - ۱۸۲۹) از تبار ملیک‌های قره‌باغ بود و در روسیای توغ قره‌باغ متولد شد و در شوشا به تحصیل پرداخت. او بعد از ورود به ارتش روسیه در جنگ‌های با ناپلئون شرکت داشت. در سال ۱۸۱۶ به قفقاز منتقل شد و درشکی، شیروان و قره‌باغ خدمت کرد. او در جنگ روسیه با عثمانی کشته شد و در چهارم آوریل ۱۸۲۹ در کلیساي آلسکاندر نویسکی به خاک سپرده شد.

جانشین حاکم تفلیس میخائیل پتروویچ کولیوبکین^۱ تاریخ قرهباغ را با عنوان فارسی «قرهباغ لر» نوشت. آدیگوزل بیگ سه سال بعد از تقدیم کتاب، در سال ۱۸۴۸ درگذشت.

قرهباغ نامه لر

آدیگوزل بیگ کتاب را با تاج‌گذاری نادرشاه در دشت مغان در سال ۱۷۳۶ آغاز و با عهدنامه ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ به پایان می‌برد. کتاب یک مقدمه و دوازده فصل و در پایان یک زندگی نامه دارد. میرزا آدیگوزل بیگ محتاطانه اقدامات نادرشاه را ستایش می‌کند. نوشته‌های وی درباره اقدامات نادرشاه بر ضد طایفه زیاد‌غلوی گنجه از مطالب دست اول و ارزشمند محسوب می‌شود.

حمله آقامحمدخان به تفلیس و شوشی و دربه‌دری آدیگوزل بیگ و خانواده‌اش، یک اثر منفی حساب شده در ذهن وی باقی گذاشت که در لابای صفحات کتاب کاملاً روشن است. آدیگوزل بیگ ضمن شرح حضور خان قاجار به شوشی از چگونگی یورش والرین زیوف فرمانده سپاه روسیه به منطقه قفقاز در سال ۱۷۹۶ و فرستادن یک عصای مرصع به سنگ‌های گران قیمت، از طرف کاترین دوم برای ملاپناه واقف، به وسیله ابوالفتح آقاپسر ابراهیم خلیل خان جوانشیر، به دلیل کوشش‌های وی در سازماندهی نیروهای قلعه شوشی علیه آقامحمدخان، که منجر به عدم تصرف قلعه شوشی شد، حکایت می‌کند.

آدیگوزل بیگ اطلاعات مفصلی را درباره تصرف تفلیس توسط آقامحمدخان، اختلاف در میان خاندان هراکلیوس و کم توجهی آنان نسبت به دفاع از شهر تفلیس و همچنین دلایل تقاضای تحت‌الحمایگی گرگین دوازدهم از روسیه را ارائه می‌کند.

1. Mikhail Petrovich

میرزا آدی‌گوزال بیگ تمام کسانی که بر ضد روسیه گامی برداشته‌اند را با تعصب خاصی خائن می‌نامد و مخالفت پسران داریاگیورگوا^۱ همسر دوم هراکلیوس – که وی فکر می‌کند ایران یا عثمانی آن را طراحی کرده‌اند – بخاطر منافع شخصی می‌داند و حکم صادر می‌کند، که در صورت دست یافتن به حکومت گرجستان، قادر به ادامه حکومت نبودند، پس تبعید آنها توسط روس‌ها را یک امر موجه و درست تلقی می‌نماید.

نظیر همین نگرش را در مورد جوادخان حاکم گنجه، که در مقابل روس‌ها تسلیم نشد را، به نوعی دیگر تکرار می‌کند و نه تنها ارزشی برای کشته شدن او را در دفاع از گنجه در مقابل روس‌ها قائل نیست، که تقصیر تمام تلفات را به گردن او می‌اندازد.

آدی‌گوزل بیگ قتل سیسیانوف توسط حسینقلی خان حاکم بادکوبه در سال ۱۲۲۱ را عملی خائنانه جلوه می‌دهد و به شدت به وی حمله می‌کند. او هدف حسینقلی خان را خدمت به دولت ایران با هدف برهم زدن نظم و ترتیب و خلل در سپاه روسیه می‌داند، تا راه برای نفوذ سپاه ایران فراهم شود و در مقام اثبات قتل فرمانده سپاه روسیه به وسیله حسینقلی خان می‌نویسد که پس از قتل سیسیانوف سرشن را برای فتحعلی شاه فرستادند و تمام کوچه‌ها و خیابان‌ها بادکوبه پس از این حادثه مملو از قشون ایران شد و در زمان جنگ‌های دوره دوم روس و ایران، حسینقلی خان یکی از طرفداران سرسخت دولت ایران شد.

آدی‌گوزل بیگ در تمام صفحات کتابش منافع روسها را مد نظر قرار می‌دهد و به ستایش کسانی می‌پردازد که با روسها همراهی کرده، یا حداقل با منافع آنها تصادم پیدا نکردن. در همین راستا با دیدی کاملاً مثبت به ارزیابی اقدامات پناه‌خان جوانشیر می‌پردازد و ضمن تائید جاه‌طلبی پناه‌خان، معتقد است که،

گستردگی حوزه نفوذ او، بدون قتل ملیک‌های ارمنی به دست نمی‌آمد، پس جنگ و قتل آنها را امری مقبول و مشروع است.

آدی‌گوزل‌بیگ در دفاع از پناه‌خان تعصّب را تا بدان جامی رساند که بسیاری از بدیهیات حوادث تاریخی را وارونه می‌نویسد به عنوان مثال حاضر به پذیرش شکست پناه‌خان در مقابل فتحعلی خان افسار نمی‌شود.

اما درباره ابراهیم‌خلیل خان جوانشیر به صورت مشروط و به ویژه در ابتدای کار به دفاع می‌پردازد و در همین راستا از بزرگترین خان قفقاز در نیمه دوم قرن هیجدهم، یعنی فتحعلی خان قوبایی، به دلیل دشمنی با ابراهیم خان – که در دهه هشتاد قرن هیجدهم دچار تصادم‌های جدی شوند – سخنی به میان نمی‌آورد و از اقدامات ابراهیم‌خلیل خان در مقابل با آقامحمدخان قاجار تعریف و تمجید بی‌حد و حصر می‌کند، اما گرایش خان قره‌باغ به سوی ایران و سپس قتل وی توسط روس‌ها را که با هماهنگی خانواده وی صورت گرفت، را با سکوت پشت سر می‌گذارد.

آدی‌گوزل‌بیگ، مهدی‌قلی خان دست نشانده روس‌ها در قره‌باغ را، انسانی ضعیف و فاقد مدیریت معرفی می‌کند و فرار او را به ایران خائنانه می‌داند و در قسمت پایانی ادعا می‌کند، که علت برگشت مهدی‌قلی خان به قره‌باغ درخواست او بوده است.

مؤلف قره‌باغ علاوه بر حوادث منطقه قره‌باغ، درباره بسیاری از حوادث قفقاز و خان‌نشین‌های منطقه و اشخاص بلندپایه‌ای که به نحوی در ارتباط با ایران و روسیه بوده‌اند، مطالب جالب توجهی دارد.

احمدبیگ جوانشیر

دیگر منبع دست اول درباره قره باع، کتاب احمدبیگ جوانشیر تحت عنوان «اوپرای سیاسی خان نشین قره باع در سالهای ۱۸۰۵ - ۱۷۴۷» که به زبان روسی نوشته شده است.

احمدبیگ جوانشیر در دوم مارس سال ۱۸۲۸ در روستای کهریزلو از منطقه کبیرلو در ناحیه شوشی متولد شد. با مطالعه لیست مالیاتی ناحیه قره باع که در سال ۱۸۲۳ که به وسیله موجی لوسکی^۱ و سرهنگ یرمولف^۲ تهیه شده بود، معلوم می‌شود که روستای فوق ملک شخصی جعفر قلی بیگ پدر احمدبیگ محسوب می‌شد، که از پرداخت مالیات معاف بود.

پدر بزرگش محمدبیگ و جده‌اش مهرعلی بیگ - که به گفته احمدبیگ، پناه‌خان را یاری می‌کرد - یکی از سرسخت‌ترین رقبای ابراهیم خلیل خان جوانشیر، خان قره باع بود.

احمدبیگ جوانشیر کمی قبل از مرگش شرح زندگانی مکتوب خود را به دختر خود حمیده خانم داد. حمیده خانم در یکی از سفرهای خود به تفلیس با میرزا جلیل محمدقلی زاده آشنا و سپس با اوی ازدواج کرد. حمیده خانم در هشتم فوریه ۱۹۵۵ در باکو درگذشت. اما دست نوشته‌های حمیده خانم در کتابخانه محمدقلی زاده و در آثار احمدبیگ پیدا نشد. احتمالاً پس از رفتن حمیده خانم به تفلیس در جریان نهضت بلشویکی در سال ۱۹۰۵ از بین رفت.

احمدبیگ جوانشیر تحصیلات ابتدایی تا سن پانزده سالگی در مکتب خانه، به یادگیری زبان فارسی و عربی پرداخت و در سال ۱۸۴۳ بنا به درخواست مهدی قلی خان حاکم قره باع از دولت روسیه، احمدبیگ جوانشیر به هزینه روس‌ها در مدرسه نظامی پاولنسکی^۳ در سن پترزبورگ پذیرفته شد. در آن زمان

1. Mogilevski.

2. Peter Nikolaevich Ermolov پسرعموی آلكسی پترویچ یرمولف فرمانده کل قفقاز بود.

3. Pavlovski Cadet Corps.

در مدرسه فوق فقط فرزندان بلند پایگان دولتی و درباریان تحصیل می‌کردند. احمدبیگ ضمن یادگیری زبان روسی در سال ۱۸۴۸ از مدرسه فارغ‌التحصیل شد و به سواره نظام تحت فرماندهی کنستانتنین^۱ پسر تزار نیکلای اول پیوست. با شروع جنگ‌های کریمه، احمد بیگ ضمن حضور در جنگ، نشان افتخار گرفت و به مقام سروانی ارتقا یافت، اما به دلیل وجود زخمی در بدنش، ناچار به بازنیستگی شد. او در سال ۱۸۵۴ به زادگاه خود در روستای کهریزلو برگشت و مشغول کار کشاورزی شد و سعی کرد اصول نوین کشاورزی را به کار بیندد، به همین دلیل سعی در بازسازی کانال کور-آرخ^۲ کرد، پروژه‌ای که ناتمام ماند و سرانجامی نگرفت.

در دهه ۱۸۷۰ از احمدبیگ خواسته شد که به کمیسیونی بپیوندد، که برای بررسی کردن شکایات کسانی که ادعای بیگ بودن و به تبع آن درخواست معافیت مالیاتی را داشتند را بررسی کند. آگاهی وی از خانواده‌ای سرشناس کمک کرد که بعضی از مدعیان دروغین افشا شوند، امری که باعث شد دشمنانش ترتیب بازداشت او را بدنهند.

سرانجام احمدبیگ به موطنش برگشت و در کتابخانه غنی خودش در زادگاهش، تمام وقت مشغول مطالعه تاریخ و ادبیات شد و با توجه به تسلطی که به زبان روسی داشت، آثار شعرای روسی را مطالعه و ترجمه می‌کرد. احمد بیگ در نهم ژانویه ۱۹۰۳ در سن هفتاد سالگی درگذشت.

کتاب احمدبیگ

احمدبیگ در سال ۱۸۸۳ کتاب خود را به رشته تحریر درآورد. این کتاب برای اولین بار در سال ۱۸۸۴ در روزنامه قفقاز در تفلیس و سپس در سال ۱۹۰۱ در شوشی تجدید چاپ شد. این کتاب به وسیله شکورزاده با توضیحاتی به زبان

1. Constantine

2. Govur - arkh

روسی و ترکی توسط تاریخ آکادمی علوم آذربایجان در سال ۱۹۶۱ منتشر شد. احمدبیگ جوانشیر به صراحت می‌نویسد که برای نگارش کتابش از نوشه‌های میرزا جمال جوانشیر، میرزا آدی گوزل بیگ، آخوند میرمهدی و ن. دوبروین صاحب کتاب «ماوراقفقاز ۱۸۰۳-۱۸۰۶» و همچنین از روایات مختلف نقل شده از جانب روسای طوایف و قبایل استفاده کرده است.

کتاب اوضاع سیاسی خاننشین قره‌باغ در سالهای ۱۷۴۷-۱۸۰۵ در واقع با آخرین سال سلطنت نادرشاه اشار آغاز می‌شود. احمدبیگ با تکیه بر منافع روس‌ها، اقدامات نادرشاه در قفقاز را نه تنها مورد تأیید قرار نمی‌دهد، که به شدت به آن حمله می‌برد. احمدبیگ جوانشیر ضمن مثبت ارزیابی کردن اقدامات پناه‌خان، او را از نسل چنگیزخان مغول می‌داند و به اشتباہ می‌نویسد که عادلشاه اشاره با حکم مستقیم خود پناه‌خان را، حاکم قره‌باغ تعیین کرده است.

احمدبیگ از جدش مهرعلی بیگ، کسی که او ادعا می‌کند که از ارث به وسیله ابراهیم‌خان محروم شده بود، به تفصیل و با ستایش بسیار صحبت می‌کند و معتقد است که جدش به دلیل این که از نسل خانات بوده، باید در رأس حاکمیت قره‌باغ قرار می‌گرفت، اما ابراهیم خلیل خان او را از تمام حقوق و امتیازات قبلی محروم کرد. مؤلف ضمن توصیف حمله آقا محمدخان به قره‌باغ از نقش گسترده پدریزگش محمدبیگ در قتل آقامحمدخان سخن می‌راند که همچون گفته‌هایش درباره جده‌اش مهرعلی بیگ، از سوی فردیگری بجز خود احمدبیگ، مورد تأیید قرار نگرفته است. نوشه‌های احمدبیگ در ضدیت با ابراهیم خلیل خان جوانشیر – با توجه به قتل او توسط روس‌ها – از یک طرف کاملاً با منافع روس‌ها هماهنگی داشت و از طرف دیگر ظاهراً به نوعی رضایت خاطر خود او را فراهم می‌آورد.

احمدبیگ در پایان کتابش اطلاعات دست اولی از ملاقات ابراهیم‌خان با سیسیانوف و انعقاد معاهده کورکچای در سال ۱۸۰۵ – که به موجب آن خان قره‌باغ سوگند یاد کرد که همیشه در خدمت امپراتوری روسیه باشد – که در منابع دیگر دیده نمی‌شود، آورده است.

اثر رضاقلی بیگ

اثر دیگر درباره قرهباغ، کتاب رضاقلی میرزا فرزند میرزا جمال جوانشیر قرهباغی است که در هشتاد و یک برگ به زبان فارسی نوشته شده است. این نسخه بی‌نام، در انتیتو نسخ خطی محمدفضولی باکو نگه‌داری می‌شود و به دلیل نزدیکی بسیار به نوشه میرزا جمال تاکنون به زبان فارسی چاپ نشده، ولی به سبب برخی مطالب جدید به ویژه درباره آب و هوای قرهباغ ارزش چاپ دارد. مؤلف خود توضیح جالبی درباره تالیف کتاب می‌دهد که عیناً آورده می‌شود:

«پدرم مرحوم جان نثار حقیر میرزا جمال بیگ جوانشیر وزیر که از جمله دانشوران مشهور ممالک قفقازیه و از اخلاص کیشان قدیمی دولت قوی شوکت بهیه روسيه در عهد خوانین ولايت قرهباغ همیشه کارگذار صاحب اختیار و در حضور امنای دولت قوی شوکت بهیه معزّز و محترم و خدمتگذار بوده است. محض عرض اخلاص و بندگی خود حسب الامر امنای دولت احوالات ولايت قرهباغ را مشروحاً از سوی صدق و یقین در تاریخ جامعی نگاشته و به حضور بندگان ذیشان ایشان پیشنهاد کرده و مورد احسان و لطف شایان گشته بود.

درین اوان سعادت نشان که وجود مسعود سرکار والاتیار اشرف والا شهنشاه آزاده فرمان فرما ولیسکی کنیاز دام اجلاله الاعلى پرتوالتفات شاهانه بر سر امیدواری و سرافرازی اهالی این صفحات افکندند، این جان نثار فدوی بر ابورشمک رضاقلی بیگ ابن مرحوم میرزا جمال بیگ سابق الذکر، پیروی بودن پدر خود را واجب انگاشته، تاریخ مزبور او را با عبارات دلکش خوش که خواننده را باعث مزید شوق باشد خلاصه نموده، هدیه بارگاه بندگان پناه اعلیٰ حضرت ذی شوکت سرکار اشرف والا شاهنشاه آزاده فرمان فرما دام اجلاله الاعلى ساخت، که بدان وسیلت اخلاص و بندگی موروئی این جان نثار نسبت به دولت قوی

شوکت بهیه تجدید ذکر یافته و در نظر مهر اثر جلوه گرگرد. امید که مقبول طبع اشرف گردیده و از حقارت آن اغماض ملوکانه خواهند فرمود^۱.

رضاقلی بیگ پس از نوشتن مقدمه همان فصل‌بندی پدرش را با تغییراتی و اضافه و کم کردن بعضی از مطالب آورده است. حُسن کار رضاقلی بیگ اصلاح بعضی از اغلاطی می‌باشد که پدرش مرتکب شده است:

- بعضی از سالها مثلاً فرار پناه خان از اردوی نادر در سال ۱۱۵۶ ق خراسان که پدرش سال ۱۱۵۰ ذکر کرده است.

- در تبدیل سالهای قمری به میلادی گرچه اغلاط پدر را اصلاح کرده ولی خود رضاقلی بیگ نیز اشتباهاتی را در این تصحیح داشته است مثلاً ۱۱۶۰ را با ۱۷۵۴ برابر دانسته است.

رضاقلی بیگ بعضی از جاها نظر مخالف پدرش ابراز کرده مثلاً در ذکر نسب پناه خان او را از «ایل افشار که آنها نیز از ایل جلیله ترکمان می‌باشند» بر شمرده است.

مهمنترین قسمت کتاب رضاقلی بیگ که مطالب آن در کتاب پدرش مشاهده نمی‌شود، اطلاعاتی است که در زمان حیات خود درباره مسائل طبیعی و آب و هوای آن، باغها، مزارع و زراعات قره باغ می‌دهد که بسیار در خور توجه می‌باشد.

۱. کپی نسخه خطی در اختیار اینجانب است.

تاریخ قرهباغ

تاریخ قرهباغ نوشته میرزا جمال جوانشیر قرهباغی است. میرزا جمال در سال ۱۱۸۷ق / ۱۷۷۳م در روستای خوجالو در ناحیه دیزاك در جوانشیر متولد شد وی پسر محمدخان بیگ و نوه سلیف بیگ ضیاباشی و نتیجه شریف بیگ جوانشیربود.

بعد از این که پناهخان از طرف پدرش به صورت ارثی رئیس قبیله جوانشیر و سپس فرمانروای قرهباغ شد، پدر میرزا جمال به عنوان یکی از فرماندهان سریعاً به آن جا منتقل شد.

میرزا جمال زبان فارسی و ترکی را به خوبی و زبانهای عربی، لزگی و آوار را تا اندازه‌ای می‌دانست. وی در سال ۱۲۰۲ق / ۱۷۸۷-۸۸ در سن پانزده سالگی یکی از کاتیان دفترخانه ابراهیم‌خان شد که مکاتبات قرهباغ را تحریر می‌کرد.

بعد از چند سال در طی حمله آقامحمدخان، وی به همراه خانواده ابراهیم‌خان شوشی را ترک کرد و در روستای خوزناک^۱ مقیم شد و منشی یکی از همسران خان به نام بیگ خانم - که خواهر عمه‌خان حاکم داغستان بود - شد. بعد از شش سال زمانی که عربی می‌آموخت، به همراه بیگ خانم و پس از مرگ آقامحمدخان به قلعه شوشی برگشت.

ابراهیم‌خان در سپاسگزاری از کوشش‌های محمدخان بیگ و پیروانش در طی محاصره شوشی به وسیله آقامحمدخان، فرزندش میرزا جمال را به سمت منشی خصوصی اش و وزیر قرهباغ تعیین کرد. بنابر این میرزا جمال در طی انعقاد عهدنامه کورکچای بین ابراهیم‌خان و سیسیانوف که این معاهده قرهباغ را تحت الحمایه روسیه قرار می‌داد حضور داشت.

میرزا جمال در طی جنگ اول روس و ایران، به عنوان منشی محمدحسن آقا

فرزنده ارشد ابراهیم خلیل خان - که رهبری سواره نظام قره باخ را تحت فرماندهی سرتیپ نبالسین داشت - فعالیت می‌کرد.

میرزا جمال در نبردهای خوناשین بین نیروهای نبالسین^۱ و عباس میرزا حاضر بود و برای ابراهیم خلیل خان در آن جنگ انجام وظیفه می‌کرد. چندی بعد او به نخجوان رفت و در مرز ایران حامل پیام‌هایی برای ژنرال گودویچ^۲ بود. میرزا جمال سپس به نزد سرتیپ کوتلیاروسکی^۳ در آغ غلان فرستاده شد، جایی که او متصدی تدارکات ارتش بود.

در تمام جنگ‌های دوره اول روس و ایران، میرزا جمال و طایفه‌اش - که حدود صد نفر بودند - تحت حمایت دولت روسیه بودند.

۱. سرتیپ پتر فتوودرویچ نبالسین Peter Fedorovich Nebolsin خدمتش را در جنگ‌های روس‌ها و عثمانی در پایان قرن هیجدهم شروع کرد و در سال ۱۸۰۴ به سرعت به درجه سرتیپی ارتقا پیدا کرد. او در سال ۱۸۰۶ به قفقاز منتقل شد و در جنگ‌های دوره اول روس و ایران شرکت کرد. نبالسین در ۱۸۱۰ درگذشت.

۲. ارتیشید ایوان واسیلیویچ گودویچ General Field Marshal Ivan Vasilevich Gudovich در جنگ‌های روسیه و عثمانی در سالهای ۱۷۷۴ - ۱۷۶۸ تحت فرماندهی رومیانتسفس P.A. Rumiantsev خدمت کرد و همچنین در جنگ‌های روسیه با عثمانی در سالهای ۱۷۹۲ - ۱۷۸۷ تحت فرماندهی پوتمنکین G. A. Potemkin شرکت داشت. گودویچ در سال ۱۷۹۱ به عنوان فرمانده نیروهای روسی در قفقاز تعیین شد و بعد از حمله آقامحمدخان به تفلیس به آماده کردن نیروی جنگی علیه ایران پرداخت، اما کاترین فرماندهی را از چنگ وی به درآورد و به زیوف داد. گودویچ خشمگینانه استعفا کرد. بعد از مرگ کاترین، پل تزار جدید زیوف را احضار و گودویچ مجدداً فرمانده کل نیروی روی در قفقاز شد. با روی کارآمدان کساندر اول، سیسیانوف به جانشینی گودویچ انتخاب شد. بعد از مرگ سیسیانوف، گودویچ رهبری جنگ‌های روسیه و عثمانی ۱۸۱۲ - ۱۸۰۶ و جنگ‌های دوره اول روس و ایران را به عهده داشت. او در سال ۱۸۰۹ جایش را به کساندر تورماتوف Alexander Tormasov داد و به روسیه رفت و در آنجا ابتدا به عنوان کنسول دولت و سپس سناتور انتخاب شد. او در سال ۱۸۱۲ بازنشسته شد.

۳. پتر کوتلیاروسکی Peter Kotliarevskii (۱۸۵۲ - ۱۷۸۲) یکی از دست پروردگان سیسیانوف بود، که در لشکر پیاده نظام مزدوك به فرماندهی سرتیپ لازارف (Lazarev) در قفقاز خدمت می‌کرد. در سال ۱۷۹۹ آجودان سیسیانوف شد و سپس سرپرستی گروهی از سربازان را در قره باخ به عهده داشت. او در سال ۱۸۰۷ به سرهنگ دومی و یک سال بعد به درجه سرهنگی ارتقا یافت. اوح شهرت وی به دلیل شکست عباس میرزا در اصلاح‌دور در سال ۱۲۲۷ و تصرف قلعه لنکران در اول زانویه ۱۸۱۳ بود. او در ۲۹ سالگی به درجه سرهنگی رسید، ولی به دلیل سه‌زخم کاری که در تصرف قلعه لنکران از نیروهای ایران برداشته بود، بازنشسته شد و مابقی عمر خود را در روستای آکساندروفکار واقع در قصبه با خموت گذراند.

بعد از قتل ابراهیم خلیل خان توسط روس‌ها و تعیین پسرش مهدی قلی خان به عنوان جانشین، میرزا جمال در خدمت مهدی قلی خان به عنوان آخرین قره‌باغ باقی ماند و پس از فرار مهدی قلی خان به ایران در سال ۱۸۲۲، میرزا جمال به دستور ژنرال الکسی پتروویچ یرمولوف^۱ حاکم قفقاز بازنشسته شد و سالیانه ۵۱۰ روبل حقوق بازنشستگی به همراه مقداری گندم و برنج دریافت می‌کرد.

یرمولوف برای جمع آوری اطلاعات از شوشی ناچار میرزا جمال را خیلی زود از بازنشستگی فرا خواند و از او خواست که اطلاعاتی در خصوص قره‌باغ تهیه کند. در سال ۱۸۲۳ با حکم فرمانده روسی به مقام منشی دفترخانه گماشته شد تا مکاتبات سرهنگ پترنیکلاویچ یرمولوف، سرهنگ موجی لوسکی و شاهزاده مدّاف و ژنرال روت^۲ را به رشتہ تحریر درآورد.

با شروع دوره دوم جنگ‌های روس و ایران در سال ۱۲۴۱ق، میرزا جمال در کناره‌های رود ارس به همراهی مدّاف پرداخت. در همین موقع با کمک پسربرادرش کریم بیگ سعی داشت که روستای احمدلو را به ناحیه دیزار قره‌باغ ملحق کند.

در سال ۱۸۴۰ در اوآخر شصت سالگی، میرزا جمال مجدداً از خدمت برکنار

۱. Alexei Petrovich Ermolov در یک خانواده اشرافی در سال ۱۷۷۷ در مسکو متولد و به ارتشم ملحق و در سال ۱۷۹۲ سروان شد. چهارسال بعد به نیروهای زیوف در قفقاز ملحق شد. با مرگ کاترین و به دنبال فراخوانی زیوف از سوی پل اول، به روسیه برگشت. او در جنگ‌های با ناپلئون تحت فرماندهی کوتزوف Kutuzov شرکت کرد. سپس به عنوان فرمانده توبخانه در جنگ‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ عليه ناپلئون شرکت جست. در سال ۱۸۱۶ فرمانده گرجستان و منطقه قفقاز شد و در حکم سفیر فرق العاده و تام الاختیار به ایران آمد. در سال ۱۸۱۹ به فرمانده عالی قفقاز ارتقا یافت و در همین سمت بود تا نیکلاوی اول روی کار آمد. گرایش دکابریستی باعث کناره‌گیری اجباری وی از سوی تزار شد.

۲. سرلشکر یوسف آنتونویچ روت Iosif Antonovich Reutt در سال ۱۷۸۶ متولد شد او در سال ۱۸۰۱ در جنگ با لزگی‌ها و سپس در سال ۱۸۰۴ در محاصره ایروان و همچنین نبرد اجمیاذین شرکت کرد. در سال ۱۸۰۵ بر علیه خان شروان و در سال ۱۸۰۶ در نبرد با خان باکو شرکت کرد. در آغاز جنگ‌های دوره دوم روس و ایران وی یکی از مدافعين قلعه شوشی بود. وی به همراه ارتشم روسیه از ارس عبور کرد و بعد از خاتمه جنگ‌های دوره دوم روس و ایران یکی از روسای قفقاز شد. او در سال ۱۸۵۵ در تفلیس درگذشت.

و با متوقف شدن حقوق بازنشستگی اش، دچار تنگی معيشت شد. ظاهراً این مشکلات تا آمدن ورنتسف^۱ اولین نایب‌السلطنه روسها در قفقاز و بخشیدن یک روستا به نام «کارگاه بازار» به وی ادامه داشت و فرزندانش حداقل تا زمانی که آدولف پترویچ برزه^۲ زندگینامه او را در قفقاز منتشر کرد از آن روستا بهره می‌بردند. میرزا جمال اطلاعات خوبی در زمینه تاریخ و جغرافی و اخترشناسی داشت. به دلیل آشنایی به علم طب در سنین پیری بیماران را می‌دید و برای آنها دارو تجویز می‌کرد. میرزا جمال به جهت معالجه رایگان افراد بی‌بصاعت مورد احترام مردم بود. میرزا جمال در سن هشتاد سالگی، در سال ۱۸۵۳ درگذشت.

نگارش کتاب

سیاست ورنتسف به کارگیری اطلاعات افراد محلی و گماشتن حاکمان بومی برای اداره منطقه قفقاز بود در راستای همین سیاست در سال ۱۲۶۳ق/ ۱۸۴۷ با فرستادن شاه امیرخان بیگلروف^۳ به شوشا از میرزا جمال تقاضای نوشتن

۱. میخائیل سیمونویچ ورنتسف Mikhail semenovich vorontsov (۱۸۵۶ - ۱۷۸۵) اولین نایب‌السلطنه فرقان بود. به دلیل این که پدرش سفیر روسیه در لندن بود وی در آن شهر بزرگ شد. وی ضمن عضویت در ارتش روسیه، در جنگ‌های بانپلشون شرکت داشت. در سال ۱۸۲۲ آنکساندر اول او را به عنوان فرماندار کل اوکراین جنوبی منصوب کرد. موقوفیتش در آن پست باعث شد که نیکلای دوم در سی ام ژانویه ۱۸۴۵ او به مرتبه نایب‌السلطنه‌گی قفقاز با قدرت نامحدود ارتقا داد در ایام تصدی ده ساله وی بر قفقاز وی به وسیله انتصاب مقامات محلی – که در خصوص منطقه آگاهی داشتند – به اداره سرزمین تصرف شده پرداخت. ورنتسف در ۲۹ نوامبر ۱۸۵۴ به دلیل مریضی از مقامش استعفا کرد.

۲. Adolf Petrovich Berzhe در ۲۸ جولای ۱۸۲۸ متولد شد. او پسر یک اشراف‌زاده فرانسوی بود که پدرش در سال ۱۸۰۵ به روسیه آمد. او در سال ۱۸۵۱ از دانشگاه پترزبورگ در رشته زبان فارغ‌التحصیل شد و به نایب‌السلطنه ورنتسف در تفلیس پیوست و یک سری تحقیقات درباره ایران و منطقه قفقاز در سالهای ۱۸۵۲-۱۸۵۵ انجام داد که حاصل آن نوشتن مقالات متعدد در روزنامه‌ها و مجلات قفقاز بود. بهترین کار او دیکشنری فرانسه - فارسی می‌باشد. وی در سال ۱۸۶۴ به سردبیری Akty Sobrannye Kavkazskoi Arkhenograficheskoi kommissiui منصب شد جایی که او تا پایان مرگ در ۳۱ ژانویه ۱۸۸۶ در تفلیس در آن جا خدمت کرد.

3. Shah Amir khan Qarabaghi Biglarov

تاریخی درباره قرهباغ را کرد و ظاهراً جهت ترغیب میرزا جمال سریعاً حقوق بازنیستگی اش از سوی دولت روسیه برقرار شد.

آنچه مسلم است میرزا جمال از سال ۱۸۲۵ شروع به نوشتن کتابی درباره قرهباغ کرد و آن را تا قبل از سال ۱۸۴۴ آن را به پایان برد. با تقاضای ورنتسف، وی با اضافه کردن مطالبی در بخش مقدماتی و پایانی و بعضی از فصول که منافع روس‌ها را به نوعی تامین می‌کرد و احتمالاً حذف بعضی از مطالب همچون چگونگی قتل ابراهیم خان، سعی در کسب رضایت بیشتر مقامات روسی کرد و در همان سال (۱۲۶۳ / ۱۸۴۷) تقدیم ورنتسف نمود.

با این وصف «تاریخ قرهباغ» میرزا جمال باید سه نسخه باشد.

۱- نسخه اول که در فاصله سالهای ۱۸۴۴ - ۱۸۲۵ نوشته شده بود.

۲- نسخه دوم که میرزا جمال به درخواست ورنتسف نوشت.

۳- نسخه سوم که توسط کاتبی از روی نسخه دوم در سال ۱۲۹۴ق / ۱۸۷۷م. نسخه برداری شده و هم‌اکنون جزو نسخه‌های نفیس و نادر با شماره M-195 در انتیتو نسخ خطی محمد‌فضلی باکو نگهداری می‌شود که در سفری به باکو کپی از آن را به ایران آوردم.

از نسخه اول و دوم اطلاعی در دست نیست، فقط آدلف پترویچ بزره کتاب میرزا جمال را، در فاصله ششم اوست تا سوم سپتامبر ۱۸۵۵ در شماره‌های ۶۹، ۶۸، ۶۵، ۶۲، ۶۱ روزنامه قفقاز انتشار داد. ترجمه بزره ساده، منهای القاب، عناوین و اصطلاحات قدیمی بود. در ترجمه بزره از پیشگفتار و تقدیم کتاب به ورنتسف و همچنین بخش پایانی نتیجه‌گیری که در نسخه سوم دیده می‌شود خبری نیست. از آن جائی تنها فرق نسخه دوم و سوم در کتابت آن دو است و از نظر محتوی و مطلب هیچ فرقی با هم‌دیگر ندارند، پس قاعده‌تاً باید بزره از نسخه اول میرزا جمال استفاده کرده باشد.

به علاوه در ترجمه بزره تعدادی از پاراگراف‌های کتاب میرزا جمال که در

نسخه سوم دیده نمی‌شود وجود دارد و همین پاراگراف‌ها تقریباً کلمه به کلمه در «قره باغ نامه‌لر» آدی‌گوزل‌بیگ آمده است.

مقایسه

با مقایسه «تاریخ قره باغ» و «قره باغ نامه لر» آدی‌گوزل‌بیگ – که به زبان ترکی با الفبای فارسی نوشته شده – به راحتی به نزدیک بودن مطالب دو کتاب می‌توان پی برد، که حکایت از استفاده یکی از دیگری دارد:

۱. هر دو کتاب تقریباً دوره واحدی از تاریخ قره باغ را دربر می‌گیرد. میرزا جمال چند سال بعد از سلطنت نادرشاه کتاب را شروع و آن را با عهدنامه ترکمانچای (۱۸۲۸ - ۱۷۴۰) به پایان برده است و آدی‌گوزل‌بیگ از آغاز سلطنت نادرشاه شروع و با پایان جنگ‌های دوره دوم جنگ روس و ایران (۱۷۳۶ - ۱۸۲۸) ختم کرده است.
۲. هر دو کتاب از نظر محتوی، دسته‌بندی و ترتیب موضوعات شباهت بسیاری به هم دارند.
۳. چندین پاراگراف هر دو کتاب شبیه به هم است.

*

اقلیتی از محققین بر مستقل بودن هر دو نوشته از همدیگر تاکید دارند که با دلایل ذکر شده نمی‌تواند درست باشد.

گروهی بر استفاده میرزا جمال از کتاب آدی‌گوزل‌بیگ اصرار می‌ورزند. این گروه که عموماً ترک زبانند، در توجیه دلایل خود دو سال زودتر تحويل دادن کتاب (۱۸۴۵) از سوی آدی‌گوزل‌بیگ به ورنتسف را ملاک دانسته‌اند. پتروشفسکی و س. آغايان ون. لویاتوف و تعدادی از محققین دیگر جملگی بر بهره‌برداری آدی‌گوزل‌بیگ از اثر میرزا جمال اتفاق نظر دارند که واقعیت‌های موجود مهر تأییدی برگفته‌های این پژوهشگران می‌زنند.

۱. میرزا جمال نگارش «تاریخ قرهباغ» را بسیار زودتر از آدیگوزل بیگ شروع کرده است.

۲. در ترجمه برزه در روزنامه فققاز تعدادی از پاراگراف‌های کتاب میرزا جمال که در نسخه سوم – بالطبع در نسخه دوم هم – دیده نمی‌شود وجود دارد و همین پاراگراف‌ها تقریباً کلمه به کلمه در «قره‌باغ» آدیگوزل بیگ آمده که نشان دهنده استفاده مؤلف قره‌باغ نامه لرا از نسخه اول میرزا جمال است.

۳. آدیگوزل محرم اسرار روسها محسوب می‌شود و این اطمینان تا بدان جا بود که از سری ترین مسائل روسها در فققاز باخبر بود و با بسیاری از فرماندهان بلندپایه روسی منطقه منجمله سرتیپ لیسانویچ روابط صمیمانه‌ای داشت به همین دلیل دارای نفوذی فوق العاده بود که با استفاده از آن دسترسی آسان بر بسیاری از متابع از آن جمله دست نوشته اول میرزا جمال را داشت.

*

کتاب تاریخ قره‌باغ میرزا جمال گرجه به زبان فارسی نوشته شده ولی متأسفانه تاکنون به فارسی چاپ نشده است. این کتاب از بیست فصل تشکیل شده که تا فصل هفتم آن دارای شماره و از فصل هشتم تا فصل بیستم بدون ذکر شماره فقط «فصل» نوشته شده است که به شماره گذاری آنها اقدام شد.

به گفته میرزا جمال وی بیش از نیم قرن در دستگاه خوانین قره‌باغ حضور داشت و تا به مرتبه وزارت قره‌باغ بالا آمد. به دلیل این که در طی دوره طولانی میرزا بی، فرامین خان‌های قره‌باغ را به رشتہ تحریر درمی‌آورد و در بسیاری از جنگ‌ها و وقایع حاضر بود، طبیعتاً از بسیاری از مسائل جزئی و سری را دیده و شنیده و آن را تحریر کرده و برای نوشتمن وقایع و حوادث نسل‌های قبل، از تواریخ گذشته یا اشخاص مسن استفاده کرده است که به یقین منبع موثق و دست اولی برای روشن شدن وضعیت قره‌باغ و مناطق اطراف آن می‌باشد.

میرزا جمال به دلیل تعلق خاطر به خوانین جوانشیر از دیدگاه ایلاتی خود

مطلوب را قلم زده و به هر صورت ممکن از پناه خان و ابراهیم خان – تا جائی که با روسيه تصادم پیدا نکردند – به شدت دفاع کرده و هیچ‌گاه از شکست اين دو مطلب نوشته و يا آن را بسيار کم رنگ جلوه داده است

از آن جائی که ميرزا جمال خدمت به روس‌ها را برای خود افتخاری بزرگ می‌داند در نوشتن مطالبي که به نوعی اقدامات روس‌ها در منطقه را زير سوال می‌برد، همچون قتل ابراهيم خليل خان جوانشیر به سادگي و با اشاره‌بيي مغلق و پيچيده عبور می‌کند. به نظر می‌رسد ميرزا جمال بعد از سفارش ورنتسف به حذف بخش قابل توجهی از کتاب را که در برگيرنده مطالب ضد روسی بود، مبادرت کرده است.

استخوان‌بندی مطالب ميرزا جمال در هفت فصل اول کتاب مشاهده می‌شود که مفصل‌ترین فصل مربوط به جنگ‌های دوره اول روس و ايران در فصل هفتم با پانزده صفحه می‌باشد. قاعده‌تاً حوادثی که به نويسنده نزديك است باید با تفضيل بيشر و با شرح جزئيات همراه باشد، متأسفانه فصل هشتم کتاب ميرزا جمال که اختصاص به جنگ‌های دوره دوم روس و ايران دارد، فقط در دو صفحه خلاصه شده که احتمالاً می‌تواند با دلایل ذيل همراه باشد:

۱. ميرزا جمال نسخه اول را در قبل از سال ۱۲۴۱ ق پايان برده است و موقعی که در سال ۱۲۶۳ ازوی خواسته شد، که تاریخ قره باغ را بنویسد، به دلیل ضيق وقت، جنگ دوم روس و اiran را که بیست سال از آن گذشته بود، به اختصار به تحریر کشید.

۲. جدائی قره باغ از بدنه اiran به موجب عهدنامه گلستان و خودگرданی عوامل روس‌ها در قره باغ باعث عدم درج مطالب تفصيلي توسط ميرزا جمال شده است.

این کتاب برای اولین بار توسط ف. بابایف^۱ به ترکی ترجمه و در سال ۱۹۵۹ در باکو چاپ شد.

محتوای کتاب

میرزا جمال بعد از شرح دلایل نوشتن کتاب و اظهار ارادت نسبت به دولت روسیه و شخص ورنستف در بیست فصل کتاب مطالبی به شرح ذیل آورده است:

فصل اول. درباره وضعیت جغرافیایی قرهباغ، آبادیها، مرزها، رودها، اولین شهرهای بنا شده در آن، تعلق قرهباغ به مملکت اران، نحوه خرابی قرهباغ به وسیله چنگیز و تیمور و چگونگی کشاورزی در آن مطالبی آورده است.

فصل دوم. نحوه سکونت ملیک‌های خمسه ارمنی از دوره صفویه و بعد از آن.

فصل سوم. درباب آبا و اجداد پناه‌خان، چگونگی حضور وی در دستگاه نادرشاه، علل فرار وی از لشکر نادرشاه در خراسان، نحوه تسلط پناه‌خان بر قرهباغ، چگونگی کوچ ایلات جوانشیر از خراسان به قرهباغ بعد از قتل نادر، احداث قلعه بیات در قرهباغ، چگونگی ایجاد اختلاف بین ملیک‌های ارمنی توسط پناه‌خان به تفصیل بحث کرده است.

فصل چهارم. درباره حوادث بعد از قتل نادر، نحوه دریافت لقب خانی پناه‌خان از امیراصلان خان سردار آذربایجان، احداث قلعه شوشی، انتقال مردم به قلعه شوشی توسط پناه‌خان، به قلعه شوشی، حمله فتحعلی خان افشار حاکم ارومیه به قلعه شوشی و اتحاد وی با ملیک‌های ارمنی، تبعات ظهور کریم خان و خلاصی پناه‌خان از دست فتحعلی خان مطالبی مبسوط ذکر کرده است.

فصل پنجم. به حکومت ابراهیم خلیل خان، حدود قلمرو وی، چگونگی عزل و نصب حکام ولایات مختلف توسط ابراهیم خان، ظهور آقامحمدخان و ارسال فرستادگانی به نزد خان قاجار اختصاص دارد.

فصل ششم. درباره اقدامات آقامحمدخان در قفقاز، فتح تنبیس، دو دستگی ارمنیان در مقابل آقامحمدخان، چگونگی حضور سپاهیان روس به فرماندهی زیوف در قفقاز، نحوه ارتباط زیوف با خوانین منطقه از جمله ابراهیم خان، حضور مجدد آقامحمدخان در قفقاز، فرار ابراهیم خان از قلعه شوشی به داغستان، تصرف قلعه شوشی توسط آقامحمدخان و قتل وی می‌باشد.

فصل هفتم. به بررسی اوضاع قره‌باغ و قفقاز پس از قتل آقامحمدخان، چگونگی ورود ابراهیم خان به قره‌باغ، به سلطنت رسیدن فتحعلی شاه، اطاعت ابراهیم خان از وی، به زنی گرفتن آقا بیگم دختر ابراهیم خان توسط فتحعلی شاه، شروع جنگ‌های روس و ایران، روابط ابراهیم خلیل خان با روس‌ها، مرگ محمد حسن آقا فرزند ارشد ابراهیم خان، تعیین مهدی قلی خان فرزند دیگر خان از روش روس‌ها به جانشین وی، قتل سیسیانوف، گرایش ابراهیم خان و خانات دیگر قفقاز به سوی ایران و قتل ابراهیم خلیل خان به وسیله روس‌ها با هماهنگی فرزند و نوه وی می‌پردازد.

فصل هشتم. جنگ‌های دوره دوم روس و ایران.

فصل نهم. مدت حکومت پناه‌خان، ابراهیم خلیل خان و مهدی قلی خان.

فصل دهم. آثار و عمارت‌های ساخته شده توسط پناه‌خان و ابراهیم خان در قره‌باغ.

فصل یازدهم. دریافت مالیات و هدايا از سوی ابراهیم خان.

فصل دوازدهم. پیشکش‌های اشخاص معتبر و سرکردگان قشون به ابراهیم خان.

فصل سیزدهم. تامین هزینه همراهان در مسافرت توسط وی ابراهیم خان.

فصل چهاردهم. تا نوزدهم به ترتیب مداخل، اخلاق و رفتار، اسب‌های کارگزاران و اولاد ابراهیم خان.

فصل بیستم. درباب مهدی قلی خان جانشین ابراهیم خان.

نفائص

میرزا جمال در تطبیق سالهای قمری با میلادی دچار مشکل بوده است مثلاً سال قتل نادر در ۱۱۶۰ را با سال ۱۷۴۳ برابر دانسته که در واقع ۱۷۴۷ می‌باشد.

- دقت لازم را در نوشتن کتاب ننموده است به عنوان مثال اسامی یک شخص را چندگونه نوشته مثلاً قطارسکی و قطوروسکی یا قولوسکی و قولنسکی.

- برای میرزا جمال «ذ-ز» فرقی نداشته است و در بسیاری از جاهای «ز» از «ذ» استفاده کرده است همچون مذبوره، تذویر.

- گرچه متن کتاب به فارسی است ولی بعضی از اصطلاحات روسی و ترکی با آن آمیخته است.

- اغراق‌گویی خصیصه دیگر میرزا جمال است که همه نویسندهای منابع دست اول نسبت به اربابان خود دارند. مثلاً میرزا جمال قلمرو حکومت ابراهیم خان را شیروان، شکی، گنجه، ایروان، نخجوان، خوی، قره‌باغ، تبریز، اردبیل، مراغه، قاپلان کوه در سرحد عراق عرب و آذربایجان ذکر کرده است که عزل و نصب تمام خوانین مناطق فوق با وی بوده که ناگفته پیداست، خوانین قدرتمندتر از ابراهیم خلیل خان همچون هراکلیوس حاکم گرجستان، فتحعلی خان حاکم قوبا و مصطفی خان شیروانی اجازه هرگونه عرض اندام را از ابراهیم خلیل گرفته و او را در قره‌باغ محصور کرده بودند.

- میرزا جمال برای «کاف» و «گاف» فرقی قائل نشده است که برای روان خوانی به گذاشتن سرکش اقدام شد.

ترجمه انگلیسی

کتاب میرزا جمال جوانشیر توسط جرج بورنوتیان^۱ به انگلیسی ترجمه و با عنوان A History of Qarabagh در سال ۱۹۹۴ به وسیله انتشارات مزدا با جلد گالینگور در آمریکا انتشار یافت.

بورنوتیان در ایران متولد شد و در مطالعات ایرانی و ارمنی از دانشگاه Ucla ایالات متحده آمریکا مدرک دکتری گرفت سپس بورسیه IREX را برای تحقیقات درباره ارمنستان، گرجستان و آذربایجان و همچنین بورسیه Mellon را برای فوق دکتری دریافت کرد.

بورنوتیان، ارمنی، روسی و تاریخ خاورمیانه را در دانشگاه‌های Ucla، کلمبیا، نیویورک، تافت و کانکتیکت^۲ و کالج رماپو^۳ یاد گرفت.

او عضو هیأت علمی دانشکده روسیه، اروپای شرقی و خاورمیانه در کالج ایونا^۴ و عضو کمیسیون پژوهش دولت نیوجرسی است و در نیوجرسی زندگی می‌کند. بورنوتیان قبلاً در سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ به وسیله همین انتشاراتی کتاب‌هایی تحت عنوان «خانات ایروان در دوره حکومت قاجار (۱۸۲۸ - ۱۷۹۵)^۵ و «تاریخ مردم ارمنی از زمان قدیم تا سال ۱۵۰۰»^۶ منتشر کرد.

ترجمه انگلیسی کتاب شامل بخش‌های ذیل است:

۱. مقدمه نوشته شده توسط بورنوتیان از صفحات ۲۱ - ۱

۲. پنج نقشه در صفحات ۲۶ - ۲۲ به ترتیب شامل:

الف: آذربایجان و ماوراء قفقاز در پایان قرن هفدهم و آغاز قرن هیجدهم.

ب: ایران در نیمه دوم قرن هیجدهم.

1. George A. Bournoutian

2. Connecticut

3. Ramapo

4. Iona

5. The Khanate of Erevan Under Qajar, 1795 - 1828

6. A History of Armenian People. Vol 1. Pre - History to 1500.

- ج: قرهباغ و خانات قفقاز در نیمه دوم قرن هیجدهم.
- د: خانات قرهباغ در نیمه دوم قرن هیجدهم.
- ه: قفقاز در پایان قرن هیجدهم.
۳. متن ترجمه شده کتاب میرزا جمال با زیرنویس‌های مترجم در صفحات ۱۴۸-۲۹۰.
۴. منابع مورد استفاده مترجم در صفحات ۱۴۴-۱۳۹.
۵. فهرست اعلام در صفحات ۱۰۷-۱۴۸.
۶. عکس تمام کتاب تاریخ قرهباغ میرزا جمال جوانشیر بدون صفحه شمار در آخر کتاب.

منابع فارسی دست اول مورد استفاده بورنوتیان به شرح ذیل است:

۱. محمد‌هاشم آصف، *رستم الحکما* «رستم التواریخ»، به تصحیح محمد‌مشیری (تهران: سپهر، ۱۳۵۲).
۲. میرزا محمد‌مهدی کوکبی استرآبادی، *تاریخ جهانگشای نادری* (تهران: سپهر، ۱۳۷۰).
۳. عباسقلی باکیخانوف، *گلستان ارم*، به تصحیح عبدالکریم علیزاده (باکو: انتشارات علم، ۱۹۷۰).
۴. احمد بن یحیی بلاذری، *فتح البلدان* (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگی، ۱۳۶۴).
۵. عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلي، *آثارالسلطانیه*، به کوشش غلامحسین صدری افشار (تهران: ابن‌سینا، ۱۳۵۱).
۶. ابواسحق ابراهیم استخری، *المسالک و الممالک*، به تصحیح ایرج افشار (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸).
۷. محمد‌حسن خان اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۲ و ۳ (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۴).

۸. میرزامحمد حسن حسینی فسائی، *تاریخ فارسنامه ناصری*، دو جلد (تهران: سنائي، ۱۳۱۴).
۹. میرزامحمد ابوالحسن غفاری کاشانی، *گلشن مراد*، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد (تهران: زرین، ۱۳۶۹).
۱۰. رضاقلی خان هدایت، *روضۃ الصفای ناصری*، ج ۹ (قم: انتشارات حکمت، ۱۳۳۹).
۱۱. ابوالقاسم ابن عبدالله خردابیه، *المسالک و الممالک* (تهران: مهارت، ۱۳۷۰).
۱۲. محمد کاظم مروی، *عالم آرای نادری*، سه جلد، به تصحیح محمد امین ریاحی (تهران: علمی، ۱۳۶۹).
۱۳. حمدالله مستوفی قزوینی، *نرخه القلوب* (تهران: ارمغان، ۱۳۶۲).
۱۴. میرزامحمد صادق موسوی نامی اصفهانی، *تاریخ گیتی گش*، به تصحیح میرزا عبدالکریم و آقامحمد رضا شیرازی (تهران: اقبال، ۱۳۶۳).
۱۵. محمد فتح‌الله بن محمد تقی ساروی، *تاریخ محمدی «احسن التواریخ»*، به تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱).
۱۶. محمد تقی سپهر، *ناسخ التواریخ*، جلد ۱ و ۲، به تصحیح محمد باقر بهبودی (تهران: اسلامیه، ۱۳۴۴).
۱۷. ابن واضح یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، دو جلد (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲).

*

بورنویان برای ترجمه و تصحیح کتاب میرزا جمال قره باگی ضمن استفاده از کتاب شرح حال رجال ایران مهدی بامداد به عنوان منبع دست دوم فارسی از دو منبع آذری، یک منبع ترکی، چهار منبع عربی، هشت منبع روسی، یک منبع

گرجی، یک منبع فرانسوی، شانزده منبع انگلیسی یا ترجمه شده به انگلیسی و بیست و هفت منبع دست دوم به زبان‌های مختلف استفاده کرده است.

*

نظر به این‌که بورنوتیان اطلاعات جامعی از اوضاع در قفقاز در زمانهای مختلف دارد او را می‌توان یکی از محققین صاحب‌نظر در امور قفقاز دانست، در نتیجه مقدمه و توضیحات وی در زیر نویس‌ها جهت روشن شدن اذهان خوانندگان بسیار موثر و بجا می‌باشد که راقم این سطور، نیز از آن استفاده فراوان بوده است. با این اوصاف بورنوتیان دچار اشتباهات متعددی شده است که به نسبت حجم کار چندان قابل توجه نیست.

۱. در خواندن متن فارسی کتاب میرزا جمال بجز چند مورد توفیق داشته است:

- باللوقايه را باللر خوانده است.^۱

- محمدحسن خان شکی لورا محمدحسن خان شکی نوشته و «به حذف» «لو» اقدام کرده است.^۲

- فضل بیگ را درست خوانده ولی در داخل پرانتز یک اسم بی‌سممی که کمتر در تاریخ مشاهده شده به نام «Fazi» آورده است.^۳

- همتولی را قمتعلی خوانده است.^۴

۲. بورنوتیان وحدت رویه‌ای را برای تصحیح کتاب در پیش نگرفته است. در توضیح بعضی از اصطلاحات مثل ایشیک آقادسی، کشیکچیان و یساول در مقابل آن کلمات ضمن بازکردن پرانتز باگنجاندن یک لغت معادل به توضیح پرداخته^۵ و شرح دیگری درباره اصطلاحات فوق نداد، در حالی که دو خط قبلی راجع به

1. George A., Bournoutian. *A History of Qarabagh*, (clalifonia: Mazda, 1994), p. 57.

2. Ibid, p. 106.

3. Ibid, p. 136.

4. Ibid, p 136.

5. Eshik - Agasis (chamberlains), Keshikchis (watchmen) and yasavols (guards). p. 134.

«بوزیاشی» و در پاراگراف قبلی درباره «مین باشی» به توضیح در زیرنویس‌ها اقدام کرده است.^۱

۳. آوردن زیرنویس‌های تکراری در خصوص اسامی امکنه و اشخاص و یا اصطلاحات رایج در کتاب میرزا جمال، می‌تواند یکی دیگر از نقاط ضعف این ترجمه باشد. معمولاً در تصحیح نسخه خطی، مصحح برای بار اول به کلمه‌ای برخورد می‌کند به توضیح کامل درباره آن در زیرنویس همان صفحه می‌پردازد و در صورت وجود همان کلمه در صفحات بعدی درباره آن توضیحی نمی‌دهد و حداکثر می‌نویسد. ر. ک. به زیرنویس شماره x.

بورنوتیان با آوردن زیرنویس‌های تکراری که بسیاری از مطالب آنها مثل هم می‌باشند به اثرش آسیب وارد کرده است. به عنوان مثال درباره عمه خان حاکم آوار در زیرنویس‌های 286, 223, 207, 97, 2 به توضیحات تکراری اقدام کرده است. آوردن توضیح کامل درباره حاکم آوار در زیرنویس شماره 2 که برای اول در کتاب آمده بود به نظر صحیح می‌رسید، که در زیرنویس‌های بعدی می‌شد خواننده را به همین زیرنویس ارجاع داد.

نظیر چنین مواردی را بورنوتیان کراراً در زیرنویس آورده است که هدف مترجم از این عمل معلوم نیست.

۴. عدم دقیق در بعضی از مسائل پیش پا افتاده از مشکلات دیگر کتاب آفای بورنوتیان است:

- در فهرست منابع ضمن نوشتمن نام مؤلفین و کتاب‌های آنان، از ذکر اسامی کوشندگان آنها خودداری کرده است مثلاً کتاب «ماثارالسلطانیه» و «تاریخ منتظم ناصری» که کوشندگان این دو کتاب به ترتیب غلامحسین صدری افشار و محمد اسماعیل رضوانی بوده‌اند.^۲

1. Bournoution, p. 134.

2. Bournoution, p. 139.

- مؤلف کتاب تاریخ محمدی «احسن التواریخ» را سارویی^۱ در حالی که وی «ساروی^۲» می‌باشد ضمن این که نام کامل نویسنده و کوشنده آن را نیز نیاورده است و فقط نوشه محمدفتح‌اله سارویی و غلامرضا طباطبایی در حالی اسم کامل مؤلف و کوشنده به ترتیب محمدفتح‌اله بن محمدتنقی ساروی و غلامرضا طباطبایی مجده می‌باشد.^۳.

- بورنویان در مقابل سالهای ذکر شده در کتاب میرزا جمال جوانشیر با آوردن (Hijri) قصد داشته که نشان دهد سال «هجری قمری» می‌باشد. گرچه در زیرنویس شماره ۱۱ متن ترجمه شده^۴ درباره هجری قمری توضیح داده ولی بهتر می‌بود با آوردن «GH» نشان می‌داد که منظورش حداقل سال شمسی نیست و یا حداقل با توضیح درباره سال شمسی، تسهیلی در کار مطالعه کتاب ایجاد می‌کرد.

- در زیرنویس شماره ۲۳۳ متن ترجمه شده «منطقه تالش» را در شمال ارس نوشتند در حالی که تالش شمالی در شمال ارس و تالش جنوبی که شامل آستانه، تالش، اسلام، رضوانشهر، ماسال و شاندرمن، مناطق اطراف صومعه سرا، فومن و شفت، در خاک ایران واقع شده است.

- در زیرنویس شماره ۱۴ متن ترجمه شده در ذکر شهر لنکران و آن را Lenkoran نوشتند، در حالی که این اسم از فارسی گرفته شده است و مرکب از دو قسمت لنگر + کنان یا کونان، که لنگر که همان معنی لنگرانداختن و کنان یا کونان به معنی سرزمین است و باستانی Lankaran نوشتند و خوانده شود.^۵

.۵. در ترجمه یا تصحیح نسخه خطی این حق برای کوشنده یا مترجم متصرور نیست که حتی یک کلمه از نسخه اصلی را تغییر دهد، یا به جای آن کلمه‌ای

1. Saru - i

2. Saravi

3. Ibid: p. 140

۴. زیرنویس‌های بورنویان برای مقدمه کتاب از شماره ۱ تا ۸۸ و برای متن ترجمه شده از شماره ۱ تا ۴۶۶ می‌باشد. به نظر می‌رسد در صورت یکی بودن در زیرنویس‌ها، تسهیلی در امر مطالعه ایجاد می‌کرد.

۵. مقاله اینجانب با عنوان «لنکران» در مجله تحقیقات تالش، شماره اول، سال اول.

معادل بکار برده. در صورت لزوم کوشنده یا مترجم می‌تواند با ذکر کلمه بکار برده شده در نسخه خطی در زیرنویس یا در داخل پرانتز در مقابل همان کلمه توضیحات لازم را ادا کند:

- میرزا جمال در شمال قره باغ منطقه‌ای به نام تالش را ذکر کرده است که ظاهراً تا جنگ‌های دوره اول ایران و روس، قومی به نام تالش در آن زندگی می‌کردند^۱ اما بورنوتیان ضمن به کاربردن گلستان به جای تالش در زیرنویس شماره ۶۷ در متن ترجمه شده، منکر وجود تالشان در آن منطقه و اصرار به استفاده از کلمه گلستان دارد.

- بورنوتیان برای کلمه «ارس» که میرزا جمال در تمام صفحات کتاب از آن استفاده کرده کلمه روسی «آرکس» را بکار برده است.

- جاهایی را که میرزا جمال از پول رایج یعنی منات استفاده کرده بورنوتیان بدون ذکری از «منات» به جای آن از «روبل» استفاده نموده است^۲. آیا ارزش روبل و منات در آن دوره با هم برابر بود؟ چه لزومی داشت که به جای منات از روبل استفاده شود؟

۱. پیر آمده ژوبر، سفر به ایران و ارمنستان، ترجمه محمود مصاحب (تبریز: کتابفروشی چهر، ۱۳۴۷)، ص ۲۹۵

2. Bournoution, p. 91 , 99.

کیفیت حکومت و انتقال خوئین خوشیان
وابراهیم خان در هلاکت قرا باع و بعض اتفاقات متفق.

صورت نزدیک بسم اللہ الرحمن الرحیم مرید فیض خیری

حمد لله رب العالمين عدو پروردگار عالمیا را سر زده کلاد سعادت فرزند
برادر که خواه نهاد و از برادر خاکه استاد دیجیفت عزیز و دلت بختیاری بخشش
از کوه عجم و لطف فیض ادانت محت داشتند کی شاهین لیز نویز برادر خواه
پسند آن و انشنا بردا کاه فانی ارض والسماء بر ارباب دشتر خوبیست
دستی و خبردار بجهت لذوق فایع و دکار است که نشسته و اوضاع و کیفیت چه ولاد
باعث تزايد بصیرت است و در جب تکثر متفق فلهذا بتاريخ منشیان
که علمی مطابق باسته المسجیحه شاهزاده که غالباً هم امیر منزه و نیز شاهزاده با لله عز و جل
شاه ایضاً خان قرلا غزالا صدر سلطنت رف برقلمه نویسی آنها بجهند و با این مخلص حقیقی و نقد
قدیم مرزا جمال حبشه فرسره ای که مت مید در خدمت دختر خوانین قرلا غلاح صاحب که
له با مردم زیارت و وزارت قرا باع استدلال و نشسته و آنها را حکومت ایشان باز

تلخیل و مذکور

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

حمد بی حد و ثنای بی منتهای و بی عدد پروردگار عالمیان را سزد، که کلاه
سعادت و بزرگی را برس هر که خواهد، نهد و از هر که خواهد ستاند. در حقیقت
عزت و دولت و بختیاری محض از کرم عمیم و لطف قدیم اوست
در قسمت بندگی و شاهی دولت تو دهی بهر که خواهی
بعد الحمد و الثنا به درگاه خالق ارض و السماه. بر ارباب دانش مخفی و مستور
نیست که دانستن و خبردار بودن از وقایع و گزارشات گذشته و اوضاع و کیفیت هر
ولایت باعث تزايد بصیرت است و موجب تکاثر منفعت.
فلهذا به تاریخ سنه مسلمین ۱۲۶۳ مطابق با سنه للمسیحیه ۱۸۴۷ که عالیجاه
حرمت و نجابت اکتناه بولکونک^۲ و قوالیر^۳ شاه امیرخان قراباغی الاصل
بیگلروف بر قلعه شوشی آمده بودند و با این محلص حقیقی و خدمتگذار قدیم،
میرزا جمال جوانشیر قراباغی که مدت مديدة در خدمت و حضور خوانین قراباغ
صاحب کار بوده به امر میرزا بی و وزارت قراباغ اشتغال داشته، و بعد از حکومت
ایشان باز هم از جمله خدمتگذار و کارگزاران دولت علیه عالیه روسيه بوده، به
انجام امورات مرجعه قیام و اقدام می نمود.

۱. در بالا بسم الله الرحمن الرحيم کاتب نسخه نوشته است: «کیفیت حکومت و استقلال خوانین مرحومین پناه خان و ابراهیم خان در ولایت قراباغ و بعضی از وقایع متفرقه». سپس در دو طرف «بسم الله الرحمن الرحيم» با خطی دیگر نوشته: «صورت مرقومه مرحوم میرزا جمال قراباغی حسب الترمایش سردار ورانصوف».

۲. یعنی سواره نظام.

۳. یعنی سرهنگ.

در مقام صحبت از روی خیرخواهی و کمال اخلاص نسبت به حضور بندگان منبع الجود و الاحسان عظیم الشأن نجابت اکتناه عظمت و حشمت دستگاه ملاذالامراء العظام و ملجبًا خاص و عام نظر کرده اعلیحضرت ایمپراطور اعظم و خاقان اکرم قایمقام پادشاه عالم پناه جناب ینارال آدنیفاناظیر و صاحب انواع حمایلات غراف^۱ و کنیاز^۲ میخائیل سیمونونیچ و رانصوف دام فی عون عنایه حضرت قادر رؤف بودند، اظهار کردند که بندگان معظم الیه بر دانستن و قایع و گزارشات هر ولایت زیر حکم خود و حقیقت حکومت و اختیار و قدرت خوانین گذشته میل تمام دارند، اگر درین باب شرحی به قلم آورند و حقایق و قایع ولایت قراباغ و گزارش اختیار و اقتدار خوانین گذشته را مفصلًاً مشروح و معروض حضور چنان امیراعظم صاحب کرم دارند، بغايت مقبول و مطبوع افتاد موجب تحصیل رضا خاطر مبارک ایشان خواهد شد و چون بnde بنابر اخلاص و ارادت خود خصوصاً به سبب الطاف و مرحمت کنیاز قایمقام معظم الیه این گونه وسیله و خدمت را عین خوش بختی و سعادت خود می دانستم که در نظر انور شریف چنان امیراعظم و نجیب صاحب شوکت و صاحب کرم ذرّه وار خود را جلوه داده، بلکه سعادت خوشحالی و مرحمت ایشان ذیشان را حاصل و دریافت کنم پس متوكلا على الله.

آن‌چه حقیقت بود که از تواریخ قدیم و از اشخاص مسن و کاردان دیده و شنیده و در مدت پنجاه سال خودم دانسته و خبردار شده بودم، بدون زیاد و نقصان به تحریر آن قیام و اقدام نمود.

امیدوار است که این نسخه تحفه درگاه ایشان ذیشان، شده از جمله خدمات و اخلاص مخلص حقیقی خواهد گردید و من اللہ الاستعانا و التوفيق.
و این اوراق را مشتمل به چند فصل ساخته و در هر فصلی به ذکر و قایعی پرداخته شد و اللہ الموفق والمعین.

۲. از القاب اشرافی در روسیه تزاری.

۱. به معنای شاهزاده.

فصل اول

در بیان اصل آبادی و سرحد و سنور و شهر و نهر قدیم ولایت قراباغ

آن چه در تواریخ قدیم مرقوم است سنور و سرحد ولایت قراباغ این است: طرف جنوبی، رود ارس از پل خدا آفرین می‌رود الی سینق کورپی^۱ که الحال در میان اهالی محل قزاق شمس‌الدین و دمورچی حسنلو^۲ می‌باشد و امناء دولت روسیه به اصطلاح روسیه قراسنی مُسْدَد^۳ یعنی قزل کورپی^۴ می‌نامند. و طرف شرقی رودخانه گُر است، تا که در قریه جواد آب کر و رود ارس به یکدیگر ملحق شده می‌رود به دریای خضری^۵ متصل می‌شود. و طرف شمالی که سرحد قراباغ و یلى ساویط بول^۶ رود کوران است تا آب گُر و همه جا رود گُر به رودخانه ارس می‌رسد. و طرف غربی کوهستانات عظیم قراباغ است که کوشبک^۷ و سالوارتی^۸ و اریکلو^۹ می‌گویند.

نهایت در اعصار سابقه که اغتشاش تغییر رو داد و بعضی اوقات پادشاهان ایران و روم و ترکستان به این ولایتها تسلط یافته‌اند، سرحد علاحده نهاده و قلعه‌ها ساخته، موسم به اسم دیگر کرده‌اند.

۱. کورپی یعنی پل Seneq Korpi

2. Damurchi Hasanlu.

3. "Qrasni Mosd" or "Krasny most".

۴. یا پل فرمز Qezel Korpi

۵. منظور دریای مازندران است.

۶. سیسیانوف بعد از تصرف گنجه در سال ۱۸۰۴ به نام همسر الکساندر اول الیزابت، قلعه گنجه را Elizavetpol نامید.

7. Koshbeg.

8. Salvarti.

9. Eriklu.

و این ولایت قراباغ از جمله مملکت اران^۱ است، چون در زمان نوح پیغمبر علیه السلام که طوفان شد و بعد از مدتی که از طوفان گذشته بود، یکی از اولاد و احفاد نوح علیه السلام درین ولایتها که میان رودکر و ارس واقع اند، که عبارت باشد از شهر تفلیس و گنجه و ایروان و نخجوان و اردوباد و بردع^۲ و بیلغان^۳ که در خاک قراباغ اند و الحال هر دو خراب هستند، درین ولایتها و خاک و حکمران و صاحب شده و آباد نموده همه ساله نام خود گذاشته موسوم به اسم اران کرد، چون که نام خود او اران بوده است.

بردع و بیلغان

اول شهری که در ولایت قراباغ بنا شده شهر و قلعه بردع است که در سر رودخانه ترتر است و در سه فرسخی رود کُر واقع است و اهل آن شهر در قدیم ارمنی و یا غیرملت^۴ بوده اند و در زمان خلفاء سابق بنی عباسیه که شهر بغداد را آنها آباد نموده و دارالخلافه کرد، و در آنجا ساکن می بودند در آن زمانها که تاریخ اسلامیه در سنه ۳۰۶ هجری بود مطابق سنه المیسیحیه ۸۸۶^۵ اهالی آن شهر مسلمان شدند.

و بعد از آن شهر بیلغان است، که آن را قباد پادشاه که از جمله پادشاهان ایران و فارس است، او بنادر کرده است، که تخمیناً یکهزار و پانصد سال می شود. از رود

۱. جهت اطلاع بیشتر ن. ک. به: اران، عنایت الله رضا.

۲. شهر ایرانی که ظاهراً به وسیله قباد مرمت و تعمیر و مرکز ولایت اران شد. این شهر بعد از اسلام به دلیل موقعیت تجاری از روتنی فراوان برخوردار شد. مردم آن شهر به زبان ایرانی سخن می گفتند. این شهر بارها مورد هجوم اقوام بدوی از آسیای میان و مرکزی همچون مغولان و تیموریان واقع و خرابی بسیار در آن پدید آمد. نهایتاً این شهر طبق عهدنامه گلستان از ایران جدا شد.

۳. شهری در شمال رود ارس که ظاهراً در دوره قباد ساسانی ساخته و مدتی مرکز ولایت اران شد. ظاهراً از اوایل قرن یازدهم هجری این شهر از بین رفته است.

۴. یعنی غیرمسلمان.

۵. میرزا جمال اشتباه کرده. ۳۰۶ ق می برابر با ۹۱۸ م است.

ارس نهر عظیمی آورده، صحرای وسیع الفضای بیلغان را شهر ساخته و سمت و اطراف را از رودخانه کوندلن^۱ تا رودخانه غرغر^۲ قرایا و دهات نموده، رعایا را جای سکنی و گذران مقرر کرده، تماماً مزارع و مراع و باغ و زراعت و آبادی‌ها بنا کردند و از قدیم‌الایام اسم همان نهر عظیم برلاس^۳ بود و حالا مشهور به کوورآرخی^۴ شده است و تا عهد چنگیزخان آن شهر و دهات و نهرآباد بود.

در سنّه ۶۳۵ قشون چنگیزخان آمده، شهر بیلغان را محاصره نمود و بعد از چندماه به شهر تسلط یافته، خلق شهر را قتل عام کرده و اهالی ولایت محال‌ها و دهات قرایاغ، به کوهستانات قراباغ و شیروان متفرق شدند و مدتی باز همان شهر بیلغان و نهر بزرگ خراب مانده، تا وقتی که تیمور پادشاه از ترکستان بر سر ولایت روم^۵ آمده، با ایلدرم با یزید، سلطان فرمان فرمای روم دعوا کرده، غالب شده و از آنجا معاودت کرده، شهر بیلغان را باز آباد کرده، خلق بسیار جمع نموده و نهر را باز به شهر آورده، مجدداً آباد و معمور ساخت. پس مدتی آباد بود، تا آن که در عهد پادشاهان صفویه و نادرشاه از تردّق قشون‌ها به طرف گرجستان و شیروانات باز خراب شده، خلق آن شهر پراکنده گشتند و الحال خراب است.

در حقیقت این نهر عظیم است و بسیار منفعت دارد و در زیر آب آن^۶ مزارع غله و شلتوك و پنبه و باع ابریشم و سایر حبوبات هر چه کاشته شوند، بسیار خوب به عمل آید، بلکه از یک چتورت^۷ گندم، بیست چتورت و بلکه زیاد، محصول به عمل آید، خصوصاً شلتوك و جاورس^۸ که تخمیناً اگر یک چتورت کاشته شود، پنجاه چتورت و بلکه زیاد، محصول به حصول آید و کاشتن هم آسان

1. Kondalan.

2. Gargar.

3. Barlas.

4. Govur Arkhi.

۵. عثمانی.

۶. در متن «او».
۷. واحد اندازه‌گیری وزن در روسیه که ۲۱۰ لیتر برای خشکبار و سه لیتر برای مایعات بود که در این میانه گندم در زمانهای مختلف از ۲۸۸ تا ۱۴۴ پوند فرق داشت.

۸. ارزن

است که با دوران^۱ اگاو با کمال خوبی می‌کارند و اگر در زیر این نهر با ضابطه و نظام، البته که پنج هزار و شش هزار زیاد خانوار با فراغت و رفاهیت گذران می‌کنند، که قریه و ده‌ها ساخته، با کمال خوبی، معاش گذاری می‌توانند زندگانی نمایند و سوای این نهر عظیم، چند نهر دیگر هم دارد، که از ارس بپرون شده و در سر هر نهر، قریه‌های بزرگ صدباب و دویست باب، خانو: باشند فراغت و آبادانی کرده، از محصولات غله و شلتوك و پنبه به غایت نفع بردار شوند.

اگرچه شهر بیلغان زیاد از سیصد سال می‌باشد که خراب شده، اما از آن نهرا، در اوایل حکومت خوانین، مرحومین پناهخان و ابراهیم خان آباد بوده‌اند، که از مداخل آنها، خوانین مرحومین نفع بردار بودند و اسامی آن نهرا بدین تفصیل است: کورک آرخی^۲، لوار آرخی^۳، میمنه آرخی^۴، کمی چی آرخی^۵، ساری آرخی^۶، ایاز آرخی^۷، تاشقای آرخی^۸، خان آرخی^۹.

.۱. در متن «رعس».

- | | |
|---------------------|---------------------|
| 2. Kurek - Arkhi. | 3. Lavar - Arkhi. |
| 4. Meimana Arkhi. | 5. Kamichi - Arkhi. |
| 6. Sari - Arkhi. | 7. Ayaz - Arkhi. |
| 8. Tashqai - Arkhi. | 9. Khan - Arkhi. |

فصل دوم

در بیان تبعیت و عادت و قواعد قدیم ولایت قراباغ در عهد سلاطین فردوس مکین صفویه در ایران بوده‌اند

ولایت قراباغ ایلات و محال‌های خمسه ارامنه که محل دیزاق^۱ و ورنده^۲ و خاچین^۳ و چله برد^۴ و طالش^۵ باشند، تابع حکم بیگلریگی گنجه شده‌اند و تا عهد مرحوم نادرشاه، اگرچه خوانین کوچک در میان ایل جوانشیر و اوتوزایکی^۶ و برکشاط^۷ وغیره بوده‌اند، اما همه ایشان در زیر حکم بیگلریگی ایلی سایط بول^۸ بوده‌اند.

بعد از آن که نادرشاه ولایت تفلیس و گنجه و ایروان و نخجوان و قراباغ را از تسلط اهالی و قشون روم به تصرف خود آورده، چند وقت قلیلی باز ولایت قراباغ در زیر حکم بیگلریگی ایلی سایط بول بود و گاه در زیر حکم سردار آذربایجان گشته، در میان هر ایل و محال باخوانین و ملکان بوده‌اند، که خدمات تعلقۀ پادشاهی را، بنا بر امر سردار آذربایجان به عمل آورده‌اند، تا زمانی که نادرشاه را در سنّه مسلمین ۱۱۶۰ مطابق سنّه المیسیحیه^۹ ۱۷۴۳ باشد، به قتل رسانیدند، به همان قرار می‌بود که مذکور شد.

-
- 1. Dizaq.
 - 3. Khachin.
 - 5. Talesh.
 - 7. Bargoshat.

- 2. Varandeh.
- 4. Chaleberd.
- 6. Otuz - iki.

چون سی و دو قبیله بودند

۸. میرزا جمال گنجه را به دو صورت «ایلی سایط بول» و «ایلی سایط بول» نوشته است.
۹. ۱۱۶۰ ق برابر است با ۱۷۴۷ م که میرزا جمال به اشتباہ ۱۷۴۳ نوشته است

فصل سیم

در بیان نسب و حکومت مرحوم پناه خان در ولایت قراباغ

اصل و نسب مرحوم پناه خان از ایل جوانشیر دیزاق است، از اویماق ساروجلو^۱ که فرقه ایست از ایل بهمن لوکه قدیم از ترکستان آمده‌اند و اباء و اجداد ایشان در میان ایل جوانشیر مشهور و معروف، که صاحب اسم و نان و صاحب دولت و احسان بوده‌اند.

وقتی مرحوم نادرشاه به ولایت‌های قراباغ و گنجه و تبلیس و شیروانات تسلط یافته، در میان ایلات و دهات هر کسی را که رشید و کارآمد و کاردان دانسته، باید به حضور خود برد، از جمله خدمتگذاران حضور خود ساخته، صاحب و مواجب و احترام و منصب کرده، از آن جمله پناه خان را، که در میان ایلات به پناه علی‌بیگ ساروجلوی جوانشیر مشهور بوده است و در امر کارهای معلومه، صاحب اسم و در مقام جنگ و دعوا از امثال خود سبقت کنند. خصوصاً در اوقات دعواهای نادرشاه مرحوم با اهالی لشکرهای روم رشادتها نموده بود، بنابر آن به حضور خود برد و همه وقت در سفر و حضر در خدمتگذاری و راستی کوشیده، در حضور شاه صاحب منصب و حرمت شده، به خدمات مرجوعه قیام و اقدام می‌نمود.

چندسال که بدین قرار شده، روز به روز مرحمت نادرشاه در ماده او زیاد گشته، از امثال و الاقران در منصب و مرتبه برتری یافته، چنان که عادت بخيلان و

1. Sarujlu.

حسودان می باشد، پاره [ای] از اشارار در خانه شاهی و پاره [ای] از ایالات در خفیه و آشکار، در حضور نادرشاه مرحوم به بدگویی مرحوم پناه خان گشاده اند، تا آن که مزاج مرحوم شاه را از پناه خان متغیر ساخته اند، پس پناه خان حقیقت را دانسته، از بیم جان خود در وقتی که شاه در خراسان بوده، فرصت یافته، چند نفر از اقوام و مخلصان خود برداشت، در سنه ۱۱۵۰ به ولایت قراباغ فرار کرده، چون فرار کردن او بر شاه معلوم گشته، چاپارها فرستاد که بلکه در راه گرفته شوند، میسر نشده و فرامین با تأکید تمام به سردار آذربایجان و حکام گنجه و تفلیس و شیروان و مرقوم شد. که پناه خان را در هرجا یافته شوند، گرفته روانه حضور شاه سازند و خانه و عیال و سایر اقرا و اقوام را اگرچه به امر شاه رنجانیده و جریمه گرفتند، فایده نکرد.

مرحوم پناه خان داخل خاک قراباغ شده، با خاصان خود، گاه در کوهستانات قراباغ و گاه در ولایت شکی در محل قبله^۱ اوقات گذاری کرده و فرزند بزرگ او مرحوم ابراهیم خلیل خان که در آن وقت، قریب به پانزده سالگی بودند، که در خراسان در خانه خوده يشان^۲ بوده است. بعد از چند وقت، از غصب پدر بزرگوار خود به قراباغ آمده همه وقت در حضور پدر بزرگوار خود بوده است. دو سال بعد منوال گذران کرده، تا آن که در سنه مذکوره فوق، که ۱۱۶۰ باشد، نادرشاه را به قتل رسانیدند.

در میان حلق باقی مانده قراباغ پناه خان خود را ظاهر ساخته و از جوانان کارآمد بر سر خود جمع کرده، دست غارت به طرف گنجه و نجوان و غیره گشاده، همه جوانان و مخصوصان خود را که در حضورش بودند، صاحب وضع و لباس و اسب و اسباب کرد.

۱. فرار پناه خان از خراسان در سال ۱۱۵۶ ق بود.

۲. Qabala شهری در اطراف شکی در شمال غربی قراباغ و جنوب داغستان به موجب عهدنامه گلستان از ایران جدا شد.

۳. ظاهراً منظور خانه اقوام و خویشان است.

درین اثنا خبر رسید که ایلات جوانشیر و غیره که شاه کوچانیده به خراسان برده بودند، تماماً خودسر کوچ کرده، معاودت به وطن‌های خود نموده می‌آیند، با همان جمعیت که در نزد پناهخان بودند، آنها را برداشته تا سرحد عراق^۱ و آذربایجان به استقبال ایلات قراباغ و اهالی ایلات و اقرباء او چون سلامتی وجود او را دیده و جمعیت نوکر و خاصان را مشاهده کرده، همه خوشحال و مسرور گشته، بالاتفاق با مرحوم پناهخان داخل خاک قراباغ و هرکس به یورت^۲ اصلی خود شده، فراغت گشته‌اند.

چون اهالی ایلات همه بی‌وضع و غارت شده و زحمت کشیده و بی‌چیز بوده‌اند، مرحوم پناهخان با بسیاری از جوانان کارآمد اقرباء خود و ایلات با خود متفق ساخته، از ولایت شیروان و شکی و گنجه و ایروان و قراباغ به تاخت و تاز مشغول شده، همه جوانان را صاحب وضع و دولت ساخته، ارادت سایر خلق را با بذل مال و اسب و خلعت و بعضی را که راه مخالفت پیش گرفته‌اند، با بازخواست و قتل مطیع خود ساخته، احدي از اهالی جوانشیر و اوتوزایکی و سایرا یلات و دهات قدرت آن نداشتند، که از امر و حکم پناهخان بیرون شوند. چون حکام شیروان و شکی این‌گونه استقلال پناهخان را در ولایت قراباغ شنیده و دانستند، به خود ایشان^۳ مضر و مخل دانسته، هر دو بالاتفاق به دفع مرحوم پناهخان مصمم شده، اتفاق کردند.

هنوز که محال‌های خمسه ارامنه قراباغ^۴ مطیع او نبوده‌اند، صلاح دید که در میان ایلات در جای مناسب بنای قلعه گذاشته شود که هرگاه خوانین اطراف به

۱. منظور عراقی عجم است. سلجوکیان به دلیل این که با عراق عرب اشتباه نشود این نام را رایج کردند حدود عراق عجم از غرب به جلگه بین النہرین و از شرق به کویر مرکزی ایران بود که شهرهای مهمی چون ری، همدان، اصفهان و کرمانشاه در داخل آن قرار داشتند.

۲. منطقه وسیعی که قبائل، چادرهای خود را در آن برپا می‌کنند.

۳. در متن «بخدیشان».

۴. جهت اطلاع از ملیک‌های پنجگانه ارمنی به مقدمه رجوع کنید.

دفع او آیند، لابداً خانه و عیال خود و سایر اقوام و خدمتگذاران و خاصان و بزرگان را در آنجا محافظت نمایند.

قلعه بیات

بعد از مشاوره بنای قلعه بیات را که الحال در میان محلات کبیرلو^۱ است گذاشت، در اندک وقت حصار و خندق محکم و بازار و حمام و مسجد درست کرده، تمامی خانواران و اهل و عیال خود و اقوام و بزرگان و بزرگان ایل را به آنجا جمع کرده و از اطراف و جوانب، حتی از ولایت تبریز و اردبیل خلق بسیار و صاحبان صنعت آوازه رشد و مراعات و محبت مرحوم پناه خان را شنیده، با اهل و عیال و خانه آمده، در قلعه بیات سکنی گرفتند.

بنای قلعه بیات در سنه مسلمین ۱۱۶۱ مطابق با سنه المیسیحیه ۱۷۴۵^۲ شد.

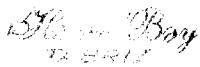
بعد از استحکام قلعه بیات و کثربت جمعیت مرحوم پناه خان، حکام شیروان و شکی که ضررها کلیه از جمعیت و قشون پناه خان مشاهده می کرده اند، هر دو اتفاق کرده، با قشون بسیار بر سر قلعه بیات به دفع پناه خان آمده اند و به محاصره مشغول گشته، مرحوم پناه خان با سوارهای نامی اقوام و ایلات و ملازمان کارآمد، در هر دو و سه روز، یک دفعه از قلعه بیرون شده، در میدان وسیع که در میان قلعه و قشون دشمن بوده است، طرح جنگ انداخته، مردانگی ها کرده، به قشون های شیروان و شکی فایق شده، به قلعه معاودت کرده، هیچ گونه امری و کاری خوانین شیروان و شکی در پیش نبرده، مدت محاصره زیاد از یک ماه کشیده، در هر روز ضرر کلی از غارت اسب و اولاد و قشون خود یشان دیده، پشیمان و پریشان کوچ کرده، هر کس مراجعت به ولایت خود کردن و در وقت معاودت حاجی چلبی که حاکم ولایت شکی و کامل اهل زمان بوده است، این کلمات را گفته، که پناه خان،

۱. یکی از زنان پناه خان دختر رئیس قبیله کبیرلو بود.

۲. میرزا جمال اشتباه کرده ۱۱۶۱ برابر با ۱۷۴۸ م است.

خان بوده، حالا که ما آمده و با او دعوا کرده و کاری در پیش نبرده، همچنین معاودت نمودیم، او را شاه کرده مراجعت کردیم.

پس بعد از این مقدمه، کار و استقلال و حکومت پناه خان مرحوم روزیه روز زیادت نهاد، به فکر مطیع کردن محالهای خمسه ارامنه افتاد.



اختلاف ملیک‌های ارمنی

اولاً ملک شاه نظریگ^۱ که ملک قدیم محل ورنده^۲ است با ملکان محل چله برد^۳ و طالش^۴ و دیزاق، در میان کدورت و مخالفت داشته‌اند، اطاعت مرحوم پناه خان را مصلحت دانسته، قبول کرده، در اخلاص و دوستی مضایقگی نکرده، پناه خان هم اطاعت چنان شخص بزرگ و صاحب حرمت و دولت را از آمد اقبال دانسته، روز به روز در حرمت و احترام او مضایقگی نکرد.

و ملک محل خاچین اگر چند وقت به مخالفت و دشمنی دست و پا زده آخرالامر مطیع و منقاد شده، ملک علاحده^۵ که آباء و اجداد این ملک است، که الحال هست، از طرف مرحوم پناه خان منصوب شده، همه اهالی خاچین مطیع و به خدمات مرجوعه درست اقدام کرده‌اند. اما ملکان محل دیزاق و چله برد و طالش چند سال با او دشمنی و دعوا بسر برده، آخرالامر با قتل و غارت و غیر تدابیر که لازم بوده است همه مطیع شدند.

بعد از آن که مدت پنج سال در قلعه بیات سکنی کرده‌اند، باز مصلحت چنین دیدند که چون در اطراف و جوانب، دشمن بسیار هست، در قلعه بیات سکنی کردن و ابدی شهر و قلعه ساختن، از قاعده احتیاط دور می‌نماید، پس لازم می‌شود که قلعه را در جایی و مکانی که متصل به کوهستانات قراbag باشد بنادرن

۱. جهت اطلاع از ملک شاه نظر بد مقدمه رجوع کنید.

۲. واراندا.

۳. جرابرد.

۵. منظور ملیک الله وردی خان می‌باشد.

۴. نام دیگر گلستان.

که ایلات قراباغ در وقت دشمنی در کوهستان‌های صعب و مکان‌های محکم، مال و مواسی خودیشان را محافظت نمایند، که از دشمن ضرری نرسد.

چون اهالی محل خاچین، که بالای سر شاه بولاغی که ترنکوت^۱ است، ساکن می‌باشند و همه وقت با مرحوم پناه‌خان سالک طریق عداوت و دشمنی^۲ می‌بودند. اول دفع ماده فساد ایشان را وجهه همت ساخته، با قشون سواره و پیاده عزم مدافعت ایشان فرموده، اهالی محل خاچین به قریب دو هزار تفنگچی و خانواران خود در حوالی بال‌لوقایه^۳ در جای صعب و محکم، سقناق^۴ کرده، کمر به عداوت و دشمنی^۵ بستند. پناه‌خان مرحوم یورش به سنگر ایشان برده‌اند، مدت سه روز متوالی از هر دو طرف، آتش قتال و نایرۀ جدال در اشتغال بود، در روز سیم پناه‌خان مرحوم، سنگر ایشان را متصرف شده، پاره از اهالی ذکور ایشان را به قتل رسانیده، به جهت خوف و عبرت دیگران، در سر رودخانه خاچین در سر تلی از سرمقتولین بنای کله مناری، کرده به قریب سیصد نیزه از سر ایشان در آن منار نصب کرده‌اند.

بعد از این مقدمه که از جای چنان صعب و دشوار و سنگر محکم، که به قریب دو هزار نفر تفنگچی بوده‌اند، به تصرف پناه‌خان آمده، اهالی اطراف و محلاتی خمسه را خوف عظیم غالب شده، گاه با صلاح و آشتی و گاه دشمنی، با پناه‌خان مدارا کرده‌اند.

چند دفعه با ملک حاتم^۶ ملک محل چله‌برد و ملک او سوب^۷ بیگ ملک محل طالش، که هر دوایشان ملک قدیم و صاحب دولت بودند و جمعیت کلی داشتند، مقابله و مقاتله به عمل آمد. آخر که تاب توقف نیاورده، مدتی در

1. Tarnakut.

۲. در متن «دوشمنی».

۳. Balluqaye؛ منظور رودخانه بالواسطه که از بین دو شهر عسگران و اقدام عبور می‌کند.

۴. Saqnaq؛ استحکامات یا پناهگاه.

۵. در متن «دوشمنی».

6. Hatam.

7. Usub.

مکان‌های صعب‌المسالک و دره‌های عمیق و کوهستانات رفیع به سر برده، چون دیدند که زراعات و باغات و مال موادی ایشان در دست توابع و قشون‌های مرحوم پناهخان غارت و منکوب و خراب گردید، گذران ایشان به تنگی می‌رسید، ناچار دیار و خانها [خانه‌ها] و باغات و مزارع نموده، جلای وطن اختیار کرده به طرف گنجه فرار کردند و مدت هفت سال در ولایت گنجه و در محل شمکور^۱ توقف کردند و چون پناهخان را فراغتی از مفاسدان و عداوت اهالی خاچین رو داد، ملک علاحده به محل خاچین نصب فرموده، همگی باقی ماندگان مطیع و منقاد شدند.

قلعه دیگر

بعد از آن بنای قلعه ترنکوت را که الحال به شاه بولاغی مشهور است نهاد. پس صلاح چنین دیدند که قلعه بیات را موقوف کرده در شاه بولاغی طرح قلعه در حوالی سرچشمۀ بزرگ آن‌جا افکنده، در اطراف آن حصار وسیع در جای مرتفع بنا کرده، بازار و چارسو و حمام و مسجد تعمیر کردند و تمامی خانه اهالی ایلات و بزرگان و اهالی صنعت و مخصوصاً صان و ملازمان را در سنه ۱۱۶۵ مسلمین، به قلعه شاه بولاغی سکنی داده، در آنجا متمکن گشته‌اند.

مدت سه و چهار سال در شاه بولاغی با استقلال تمام نشسته و آوازه استقلال مرحوم پناهخان که روز به روز اشتهر یافته و زور و جمعیت حضور ایشان به اطراف و جوانب رسیده، خوانین شیروان و شکی و گنجه و ایروان و نخجوان و تبریز و قره‌داغ رسل و رسائل پیش مرحوم پناهخان فرستاده، اظهار دوستی و یگانگی کرده و با بعضی از خوانین بنای خوشی گذاشته، دست تسلط را به محالات زنگه زور^۲ تعلق نخجوان و قپانات^۳ تعلق تبریز و چولدور^۴ و

1. Shankor

2. Zangezur.

3. Qapantan.

مغری کونای^۵ تعلق قره‌داغ، که در زیر حاکم نخجوان و تبریز و قردادغ^۶ بودند، دراز کرده، به همه آنها صاحبی کرده، داخل سایر رعایا قراباغ کرده، ملکان و سلطانان نصب نموده، همه مطیع و منقاد امر مرحوم پناه خان شدند، که تا حال بدان قرار است.

4. Chuldur.

5. Meghri Gunuy

۶. هم به صورت قره‌داغ و هم قردادغ نوشته است.

فصل چهارم

در بیان صدور فرمان به اسم خانی و حکومت مرحوم پناه خان

بعد از آن که مرحوم نادرشاه به قتل رسیده، علی قلی خان برادرزاده نادرشاه، خود را عادل شاه لقب داده، در جای مرحوم نادرشاه به مستند شاهی نشسته، امیراصلان خان سردار، که از طرف عادل شاه مذکور، در ساحت آذربایجان به امر سرداری منصوب شده، در شهر تبریز توقف داشت، این گونه استقلال و شهرت پناه خان را در قراباغ شنیده، خود به خود اسب و شمشیر و خلعت فرستاده، به اطاعت عادل شاه دعوت و ترغیب نمود.

مرحوم پناه خان با فرستادگان او، لازم حرمت و مهربانی به عمل آورده، چند نفر از کدخدایان نامی ایلات که کارдан و معتبرین بودند، همراه فرستادگان امیر اصلان سردار کرده، راهی نموده، چون هنوز آن وقت نبوده، که با چنان سردار صاحب شوکت و دولت، بنای دشمنی و عداوت نهاده، به مقام سریز و مقاتله آید و در اطراف و جوانب، خوانین بعضی ولایت‌ها هر چند در ظاهر بنای الفت و لاف دوستی و صداقت می‌کردند، اما باطنًا نیز در مقام بدخواهی پناه خان مستعد بودند، بناءً علیه اظهار اطاعت به دولت عادل شاهی کرده، جوابهای صداقت‌آمیز و تحف و هدايا فرستاده، اظهار دولت خواهی کرد.

امیراصلان خان سردار، این گونه اطاعت و آمدن فرستادگان را، نسبت به دولت عادل شاهی خدمت عظیم دانسته، عریضه به حضور عادل شاه نوشته، در تاریخ

سنه المسلمین ۱۱۶۱ مطابق با سنه للمسيحيه ۱۷۴۵^۱ از عادل شاه فرمان خانی و حکومت قراباغ، با خلعت گرانمایه و اسب با زین طلا و شمشیر مرّصع با معتمد امیراصلان خان سردار، در قلعه بیات که بودند، رسیده و امیراصلان خان سردار علیحده، تحف و هدايا به مرحوم پناهخان هم فرستاده بود و کد خدایان را که از طرف پناهخان مرسول شده بودند، با خلاع و انعامات و حرمت معطوف داشته، مرحمت‌ها کرده بودند.

پس اول اسم خانی و حکومت پناهخان با فرمان عادل شاه برادرزاده مرحوم نادر شاه است، بعد از آن مدتی قلیلی نکشیده، به سمع مرحوم پناه رسیده که علیقلی خان را که عادل شاه می‌گفتند، شاهرخ میرزا پسر مرحوم نادرشاه^۲ گشته، در خراسان به مسند شاهی نشسته و هرج و مرج در ساحت عراق و آذربایجان و فارس ظاهر شده، در آن [ازمان] پناهخان مرحوم عزم و همت بسته، که ولايات گنجه و ایروان و نخجوان و اردبیل را مخصوصاً به تصرف خود درآورده، خوانین آن جای‌ها را مطیع خود سازد.

در قلیل مدتی بعضی را با زور و بعضی را با رسائل و خویش و قرابت مطیع کرده، در شهر اردبیل مخصوصاً درگاه قلی بیگ ساروجلو را حاکم گذاشته و از خوانین زادگان گنجه هر که را که خواهش کرده، به امر حکومت منصب می‌کرد و هر که را خواست، عزل می‌کرد و چند نفر از اولاد خوانین آن ولايت‌های مذکوره آورده، در قلعه شاه بولاغی، در نزد خود به اسم زوال نگه‌داری کرد.

قلعه شوشی

تا این‌که استقلال محمد حسن خان در سمت مازندران و عراق و آذربایجان معلوم شده، باز از صاحب‌کاران و کاردانان حضور مرحوم پناهخان در همه وقت در فکر امور حکومت غافل نبودند، به اشاره و حسب‌الامر مرحوم پناهخان، مصلحت

۱. سال ۱۱۶۱ برابر با سال ۱۷۴۸ م است.
۲. شاهرخ پسر رضاقلی میرزا و نوه نادر شاه بود.

چنان کردند، که چون درین مدت‌ها بعد از وفات مرحوم نادرشاه با علیقلی خان و امیراصلان خان سردار مدارا و ربط اتحاد و دوستی منعقد بوده، حال می‌شود که با محمدحسن خان چنان ربط و علاقه دوستی نشود و از خوانین اطراف چندان خاطر جمعی نداریم و دور نیست که محمدحسن خان را تحریک داده و بالاتفاق به دفع ما پردازند و ایلات و احشام قراباغ پامال قشون قزلباش بوده، درقلعه شاه بولاغی تاب مقاومت چنان دشمن قوى و خوانین اطراف نیاورده و بالمره مستاصل باشیم.

پس علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد، قلعه را باید در اندرون کوهستانات در جایی که صعب و محکم و ابدی و پایدار باشد، بنا کرده شویم، که مطلقاً دشمن قوى قادر به محاصره کردن قلعه نشده یک سمت قلعه دائماً گشاده بوده، از ایلات که در کوهستانات خواهد شد و از محلات خبرداری و دسترسی قطع نشود. این مصلحت را با ملک شاه نظربیگ، که همه وقت و در خیرخواهی بوده است در میان گذاشته‌اند، بنابر صوابدید و رهنما بی ملک شاه نظربیگ، به بنای قلعه شوشی، مصمم شده‌اند و چند نفر از اشخاص کارдан و صاحب وقوف حضور خود فرستاد، ملاحظه اطراف و جوانب جای قلعه کرده و در اندرون همین قلعه که آب جاری نبوده است، مگر دو سه چشمۀ کوچک، که کنایت به چنان جمعیت و اهالی قلعه نمی‌کرد، پس به جای‌های مظنون چاه کنده، معلوم نمودند که در اکثرًا جای‌ها چاه به جهت آب حاصل می‌شود، این خبر را به عرض مرحوم پناه خان رسانیدند، خوشحال گشته، خود ایشان با چند نفر از خاصان آمده، ملاحظه کرده، عزم جزم بر بنای قلعه گذاشته‌اند.

به تاریخ اسلامی سنه ۱۱۷۰ مطابق سنه المیتیحیه ۱۷۴۵ تمامی رعایا، ساکنین قلعه شاه بولاغی و خانواران اعیان و اشخاص و ملکان و ملازمان و

کد خدايان ایلات و بعضی دهات را کوچانیده، در آندرون این قلعه سکنی داده، که هیچ آبادانی قبل از آن در این جا نبوده، مگر آنکه اهالی قریه شوشی که در طرف شرقی قلعه در شش ویرشی^۱ ساکنند، مزرعه و جای علف آنها بوده است بعد از فراغت کردن خلق که همه را و خصوصاً خانه و عمارت خود را، یورت مخصوص معین کرده، بنای حصار قلعه را با اوستادان ماهر و کارگزاران^۲ هشیار و کامل کشیده، که الحال آن حصار و دیواری که بنای مرحوم پناه خان بوده، خراب شده، مگر در بعضی جاهای که آثار و بقیه معلوم است.

حمله محمدحسن خان

و بعد از یک سال [از احداث] قلعه محمدحسن خان قاجار که پدر آقامحمدشاه است، با لشکر عراق و آذربایجان، به عزم تسخیر قلعه شوشی و مطیع کردن مرحوم پناه خان از ارس گذشته، وارد چهار فرسخی قلعه شده، اردو^۳ کرده، آن‌جه تدبیر و فکرها به خاطر گذرانیده، که بلکه مرحوم پناه خان به او اطاعت نماید و به قلعه شوشی مستولی شود، مدت یک ماه نشسته قادر نشد، که با چنان لشکر بسیار به حوالی قلعه آید، بلکه بسیار از اسب و استر و سایر چهارپایان^۴ اردو را اهالی قلدر^۵ قربانی، در خفیه و آشکار غارت کرده، ضررهای کلیه به قشون محمدحسن خان رسانیدند.

در این اثنا خبر استعداد کریم خان زند در مملکت فارس در شهر شیراز به سمع محمدحسن خان رسیده که جمعیت تمام درست کرده، در عزم تسخیر عراق و مازندران، است به این حال قلعه گیری و تصرف شیروانات و گنجه و غیره را گذاشت، با سرعت تمام به طرف عراق و فارس و مازندران حرکت کرده و تا

۱. واحد اندازه گیری روسی که $\frac{2}{3}$ مایل انگلیسی می‌باشد.

۲. در متن «کارگزاران».

۳. در متن «اوردو»

۴. در متن «چارپایان»

۵. در متن «قولدور»

رسیدن محمدحسن خان، کریم خان زند تمامی ولایات فارس و پاره از ولایات عراق و غیره را به تصرف آورده، مستعد و آماده مقاتله محمدحسن خان شده و از این طرف محمدحسن خان نیز، با جمعیت کلی از آذربایجان و گیلانات و غیره فراهم کرده، به عزم دفع کریم خان، حرکت به صوب فارس نمود.

اما از آن جا که بخت و دولت از عطایای پروردگار عالمیان است، چند نفر از خاصان محمدحسن خان به فکر خیانت افتاده، او را کشته و سرش را بر پرده به نزد کریم خان برد، تمنای مناصب بلند و انعامات کلیه نمودند، از آن جا که تعصب بزرگان و سرداران در چنان کارهای مذمومه به سرداران می‌رسد، قاتلان محمدحسن خان را به سیاست رسانده، از انعام محروم کرده، که دیگران نسبت به ولی نعمت خود، مرتکب چنین خیانت نشوند.

فتحعلی شاه افشار

بعد از مقدمه محمدحسن خان، فتحعلی خان افشار اورومی که از جمله سرداران نادرشاه بود، از ولایت ارومیه صاحب داعیه شده، به تمامی آذربایجان تسلط یافته، هر چند به مرحوم پناه خان ایلچی های سخنдан فرستاد، به اطاعت و اتحاد خود دعوت کرده، مرحوم پناه خان اطاعت چنان سرداران را، به حقیقت به خود عار و خفت دانسته، به جواب های درشت فرستادگان او را معطوف داشته.

بعد از مراجعت و ورود ایلچیان، فتحعلی خان جمعیت تمام از اهالی ولایت های آذربایجان و ارومی غیره منعقد ساخته، به عزم قلعه گیری و تسخیر قراباغ و دفع پناه خان بر سرقلعه شوشی آمده، در یک فرسخی برابر قلعه اردو کرده، ملکان محل ایلچیان را برد و طالش که باطنًا با مرحوم پناه خان عداوت داشتند، به نزد فتحعلی خان رفته، در حوالی قلعه مدت شش ماه بنشست و در هر چند روز در میانه مرحوم پناه خان و قشون فتحعلی خان مجادله و مقابله رو داده، در همه حال قشون مرحوم پناه خان به لشکر قزلباش فایق شده، در این مدت فتحعلی خان

کاری از پیش نبرده، روز به روز عسرت و شکست خود را مشاهده کرده، آخرالامر یک دفعه با تمامی قشون خود از سواره و پیاده و پیاده‌های محالهای ملکان مذکورین، به هیئت اجتماعی و جمعیت تمام، همت به یورش بسته، از رودخانه شوشی به صوب قلعه عبور کردند، تا نیم ویرشی قلعه رسید.

از این طرف پناه‌خان مرحوم، با جوانان کارآمد نامی و تفنگچیان قوچاق ایلات و محالهای ورنده و خاچین و از یک طرف سرکردگان سواره‌های ایلات با اقوام رشید مرحوم پناه‌خان حمله آور شده، به قشون فتحعلی خان شکست عظیم داده، در دره‌های عمیق و معبرهای تنگ به گرفتن و کشتن دست گشاده، تا اردبی فتحعلی خان از کشتن و افکنند و کشتن دست برنداشتند.

تخمیناً به قریب دو هزار نفر از سواره و پیاده قشون فتحعلی خان، در آن یورش مقتول و دستگیر شده، خایب و خاسر با هزار پریشانی و پشیمانی در اردبی خود توقف کرده، مرحوم پناه‌خان با کسب و گرفتاران قشون فتحعلی خان، مظفر و منصور به قلعه معاودت کرد.

فتحعلی خان افشار بعد از مقدمه این‌گونه شکست قشون و نزدیک شدن زمستان، بنای سازش و مصالحه گذاشته، ایلچی‌های کاردان فرستاد، با قسم‌های مغلّله تعهدات کرده، که پناه‌خان گرفتاران و اسراء قشون او را مخصوص نماید، تا^۱ در مقام اتحاد و دوستی باشند، که از روی راستی صبیّه خود را به فرزند بزرگ او ابراهیم خلیل آقا عقد و مناکحه کرده در خویشی و دوستی ابدی خواهیم شد و هم مشروط به آن‌که را روانه نزد من کند، که در اردو شیرینی خورده و صیغه نکاح خوانده و دو سه روز در اینجا مانده، معاودت نماید و به جهت خاطر جمعی مرحوم پناه‌خان سه نفر از اولاد نامدار و اقوام خود را تا معاودت ابراهیم خلیل آقا به عنوان گرو، در نزد پناه‌خان فرستاده بود که محافظت نمایند.^۲

۱. در متن «و»

۲. گفته‌های میرزا جمال درباره نتیجه جنگ پناه‌خان و فتحعلی خان افشار غیر واقعی است. ر.ک. به مقدمه کتاب.

مرحوم پناهخان اعتماد به قسم‌های مغلظه فتحعلی خان و فرستادن اقوام و اولاد خود کرده، ابراهیم خلیل آقا را با دو سه نفر از کدخدایان روانه اردوی فتحعلی خان کرده، فتحعلی خان از این خبر خوشحال شده، از اولاد خود چند نفر را به استقبال فرستاده، ابراهیم خلیل آقا را با اعزاز تمام و اسباب عشرت ساز و نواز داخل اردو کرده و بدی ساعت را بهانه نموده، دو روز ابراهیم خلیل آقا را با عشرت تمام در اردو نگه داشته و مکرر آدم‌های معتمد و شیرینی به نزد پناهخان فرستاده، چنان‌که عادت ایشان است که لازمه تعارف ظاهری را به جهت فریب دادن و برای صلاح کار خود ایشان به عمل می‌آورند، آن‌چه که لازمه تعارف رسمی بود، در آن دو روز به عمل آورده و دستگیران و گرفتاران خود را خلاص کرده و روز سیم ابراهیم خلیل آقا را با کدخدایان محبوس‌وار برداشته، تا قلعه ارومیه در هیچ‌جا توقف نکرده، بر منت.

پس پناهخان مرحوم و اعیال قراباغ ازین مقدمه به غایت غمگین و پریشان و پشیمان و مایوس شدند، آخرالامر چون از غمگینی و پشیمانی فائدۀ حاصل نبوده، به فکر خلاصی فرزند خود و دفع فتحعلی خان در تدابیر و مصالح شدند. از آن‌جاکه پروردگار عالمیان و خالق آفریننده انس و جان، در هر آن و زمان معین و یاور راستان و وفاداران ثابت قدم و راسخ دم باشند و از مکروحیله که آخر او منجر به ندامت و خسران است، دور شوند.

کریم خان

درین اثنا خداوند عالم استقلال تمام به کریم خان زند، که در ساحت عراق و فارس صاحب داعیه شده بود، مرحومت کرده، با فتحعلی خان مزبور بنای پرخاشی^۱ و ستیزگذاشته، یک نفر از اقوام خود را نامزد به دفع فتحعلی خان کرده، با لشکر عراق و فارس روانه آذربایجان ساخت و فتحعلی خان نیز به مجرد

۱. در متن «پرخواشی».

استماع این خبر، با تمامی قشون‌های آذربایجان و اطراف و جوانب، قبل از ورود لشکر کریم خان، به عزم مدافعه به مقابله شتافت، در حوالی اصفهان تلاقی فریفتند دست داد، لشکر کریم خان مغلوب و خویش کریم خان^۱ که سردار قشون بود، در آن مع رکه مقتول شده، فتحعلی خان مظفر بازگشته، بلکه به پاره ولایات عراق علاوه متصرف شده، مراجعت نمود.

بعد از وقوع این حادثه کریم خان زند به قصد انتقام افتاد. از ولایت فارس با عساکر گران و لشکر کلی عزیمت آذربایجان و دفع فتحعلی خان نموده و قبل از ورود به آذربایجان معتمدی به نزد مرحوم پناه خان فرستاد، اظهار تلطّف و مهربانی و اتحاد کرده، نوشته به این مضمون مرقوم کرده بود، که فتحعلی خان با ما نه اینکه دشمن، بلکه خونی شده و با شما آنچه ناکردنی بود، از نقص عهد و قسم بجا آورده و پسر تورا^۲ از روی مکروغدر و حیله به نزد خود آورده، محبوس کرده است، باید که آنچه در قوه داری، در مرافقت مضایقگی نکنی، که هم انتقام و هم خلاصی پسر تو، که خوشحالی شماست، نصب العین ضمیر ماست.

پناه خان این گونه اسباب را به جهت دفع دشمن دروغ کار و حبله ساز، غنیمت دانسته، با قشون آراسته و سوارهای نامی قراباغ، در ساحت آذربایجان به نزد کریم خان رفته و کریم خان هم آنچه لازم بود، از تعظیم و عزّت و حرمت و انعام مضایقه نکرده، بالاتفاق به دفع فتحعلی خان، به طرف ولایت ارومیه هم عنان شدند. و فتحعلی خان آنچه از ولایت‌ها در زیر حکم خود بود، با قشون کلی و جمعیت تمام به مقابله آمد، هر دو لشکر طرح جنگ انداخته، آخر الامر فتحعلی خان مغلوب و در قلعه ارومیه محصور گشته^۳ و بعد از چند روز به غیر از اطاعت چاره ندیده و از طرف کریم خان اُمید نوید هم دیده، به نزد کریم خان آمده و قلعه ارومیه به تصرف کریم خان درآمده، مستقل گردید.

۱. منظور عسگرخان برادر کریم خان است.

۲. در متن «تر»

۳. ۱۷۶۲ م

وکریم خان خود را وکیل شاه ایران^۱ نام و لقب نهاده بود. به سبب آن که چون در ایران هنوز پادشاه مستقل نیست، تا خروج و جلوس پادشاه، خود وکیل پادشاه هستم، از آن جهت به کریم خان وکیل می‌گفتند. ابراهیم خلیل آقا که در ارومیه محبوس بود، خلاص نموده و به حضور خود آورده، اسب و شمشیر و خلعت و فرمان خانی و حکومت قراباغ را داده، با اعزاز و اساس تمام به قراباغ راهی نموده و به پناهخان از راه لطف و مهربانی و از راه مزید محبت خواهش کردند، که باید چند وقت در نزد من باشی، که تلافی صداقت و امانت ترا بجا آریم، در حضور خود به ولایت شیراز برده و مرحوم ابراهیم خان داخل قراباغ شده، اهالی قراباغ و سایر ولایت‌ها مطیع و منقاد او شده و مسند حکومت و خانی مستقل^۲ و بدون اطاعت به کسی حکمرانی نموده، به حکومت نشست.

و مرحوم پناهخان مدت قلیلی در شهر شیراز که دارالسلطنه کریم خان مانده بود^۳، اجل موعود رسیده، در شیراز به رحمت خدا واصل^۴ و نعش او را با حرمت تمام به قراباغ آورده، در ملک حلال زرخرد خود، که الحال به آغدام مشهور است مدفون کرده. رحمة الله عليه.

وازکارهای وقایعی که رو داده، معلوم است که بعد از وفات نادرشاه مرحوم دوازده سال که حکومت و صاحب‌کاری مرحوم پناهخان شده، روز به روز فتح و نصرت و بخت و دولت از هر طرف به مرحوم پناهخان رو داده و اکثر ولایت آذربایجان را حکم کرده و در اطاعت او شده‌اند.

و کریم [خان]، فتحعلی خان را با خود برده تا حوالی اصفهان، آن جا که با قشون کریم خان دعوا نموده و خویش کریم خان به قتل رسیده بود، در آن جا، فتحعلی خان را به قتل رسانید و به انتقام خود رسید، چنان‌چه با مرحوم پناهخان هم نقض عهد کرده و قسم دروغ یاد نموده و حیله و تزویر^۴ کرده بود. پروردگار

۱. کریم خان خود را «وکیل الرعایا» نامید نه وکیل شاه ایران.

۲. در متن «بود مانده»

۳. ۱۷۶۳ - ۷ / ۱۷۷۶ م

۴. در متن «اتذویر»

عالیم به زودی به سزای عمل خود رسانیده، از تخم مکر و حیله و دروغ به غیر از ثمر ندامت و خسارت نفع بردار نشد.

چنان که حق تعالی بندگان خود را از مکر و حیله و قسم دروغ و نقض عهد نهی فرموده و به تجربه رسیده، که هر کس به دوست خود و به ولی نعمت و بزرگ خود دروغ گوید و حیله و خیانت ورزد و در نعمت و مرحمت بزرگ را که پروردگار عالم او را بزرگ کرده است، ناشناس و چشم پوشی کند، در جزای آن غیر از خسارت و ندامت حاصلی نمی یابد و الله یجزی جزاء آن خیراً فخیر و اَنْ شرّاً فبیشّ.

فصل پنجم

دریان حکومت ابراهیم خان و قواعد و وقایع آن زمان

مرحوم ابراهیم خان از تاریخ سنه المسلمهين ۱۱۷۴^۱ که بنابر حساب سنه المیسیحیه ۱۷۵۶^۲ تا سنه ۱۲۲۱ که بنابر حسب سنه المیسیحیه ۱۸۰۶ باشد در مسند حکومت قراباغ بدون اطاعت و انقیاد به پادشاهان ایران و روم با استقلال نشسته، حکمرانی کرده و حکم و امر او به ولایت‌های شیروان و شکی و گنجه و ایروان و نخجوان و خوی و قردادغ و تبریز و اردبیل حتی مراغه و قاپلان کوه که سر حد عراق و آذربایجان است، نافذ گشته، عزل و نصب خوانین ولایت‌ها همه حسب الحکم و امر مرحوم ابراهیم خان شده^۳ با والی ولایت آوار و داغستان که عُمّه خان بن نوصال خان بوده است، خویشی کرده، خواهر مکرمه عُمّه خان را به عقد و نکاح خود^۴ درآورده، هر وقت که ضرور[تی] در کار بوده است، از ولایت داغستان ولرگی^۵ قشون خواهش نموده، با تفاوت عُمّه خان و سایر سرکرده‌گان به ولایت قراباغ آورده، به هر جا که لازم می‌شد با سرکردن اولاد

۱. میرزا جمال اشتباه کرده چون محاصره قلعه ارومیه به وسیله کریم خان در سال ۱۱۷۵ بوده و هنوز پناه خان از حکومت قراباغ برکنار نشده بود تا فرزندش ابراهیم خلیل خان جانشین او شود پس تاریخ شروع حکومت ابراهیم خلیل خان جوانشیر باید از سال ۱۱۷۶ ق باشد و نه ۱۱۷۴ ق.

۲. ۱۱۷۴ برابر با ۱۷۶۰ - ۶۱ م است.

۳. میرزا جمال به دلیل تعلق خاطر به خانواده ابراهیم خان و برای نشان دادن افزایش قدرت او بسیاری از نقاط در حوزه قلمرو او آورده واقعیت این است که همه این مناطق زیر نظر او اداره نمی‌شد.

۴. ابراهیم خان قبل از ازدواج با خواهر حاکم آوار برای فراهم کردن تسلط بیشتر بر قراباغ سعی در ایجاد اختلاف میان ملیک‌های پنج گانه کرد. به همین دلیل در سال ۱۷۷۵ م با حوری زاد دختر خان ملیک شاه نظر ازدواج کرد. ر. ک. به مقدمه کتاب.

خود و قشون قراباغ فرستاده، تنبیه کرده و به اطاعت خود می‌آورده‌اند. مع ذلک با خوانین ولایت‌ها که شاهسون و قردادغ و خوی و گنجه باشند، هم خویشی کرده، خواه با زور و خواه با خویشی، همه اطاعت ابراهیم خان را با جان و دل قبول کرده‌اند، حتی از ولایت‌های تبریز و قردادغ، بعضی محال‌ها را به سرکردگان نامی به رسم انعام شفقت کرده‌اند، که از مداخل آن نفع بردار باشند و دولت و جلال ابراهیم خان اگرچه اسم پادشاهی نداشته، اما مانند پادشاهان ایران شده و از اولاد و احفاد و خوانین ولایت‌های مزبوره، همه وقت در قلعه شوشی به رسم زوال در حضور مرحوم ابراهیم خان ساکن گشته‌اند.^۱

آقا محمدخان

تا زمانی که بعد از فوت کریم خان، آقامحمدخان پسر محمدحسن خان قاجار که در شهر شیراز زوال بوده است، فرار کرده و ادعای^۲ سلطنت نموده، چندسال بعد از کوشش [فراوان] به عراق و فارس تسلط یافته، شهر طهران را دارالسلطنه خود ساخته، در سنه ۱۱۰۷^۳ مسلمین به ولایت آذربایجان آمده، تمامی ولایت‌های طرف جنوبی ارس را به حیطه تصرف درآورده، سوای ولایت ایروان و طالش.^۴ و به مرحوم ابراهیم خان که قبل از آن خلعت و شمشیر و اسب با زین و لجام طلا فرستاده، به اطاعت خود دعوت کرده بود، اطاعت زبانی و تعارف ظاهري و آمد و رفت ایلچی، در میانه اگرچه به وقوع می‌رسید. از آن جمله ابراهیم خان عبدالصمد بیگ عموزاده خود را با میرزا ولی بهارلو که مرد کاردان و شیرین زبان

۱. این گفته میرزا جمال نادرست است زیرا فتحعلی خان حاکم قوبا بر سراسر منطقه قفقاز تسلط داشت. گرچه ابراهیم خلیل خان در ارتفاعات قراباغ به خصوصیتش با فتحعلی خان ادامه می‌داد اما به گفته باکیخانوف از تعرضش در امان نبود.

۲. در متن «ادعاء»

۳. احتمالاً اشتباه سهیز بوده که ۱۲۰۷ را ۱۱۰۷ ق نوشته شده. تهران در سال ۱۲۰۹ به پایتختی انتخاب شد. چون در سال ۱۲۰۷ ق هنوز لطفعلی خان پادشاه زنده در حیات و شیراز پایتخت ایران بود.

۴. میرزا جمال اشتباه کرده. ولایت ایروان و تالش شمالی در شمال ارس است.

بود، بالاتفاق به عنوان زوال به نزد آقا [محمدخان] فرستاده بودند و شاه هم با احترام و کمال حرمت در حضور خود نگه داری می کرده^۱ وقتی که در ولایت کرمان، با لطفعلی خان زند که دشمن آقامحمدخان بود و خودش جوان رشید و سخی و صاحب داعیه بوده تسلط یافته و اهالی کرمان را قتل عام کرده بود و پاره اموراتی که باعث برهم زده گی باشد، در میانه ابراهیم خلیل خان و آقامحمدشاه ظاهر می گشت، عبدالصمد بیگ از کرمان با میرزا ولی بهارلو و چند نوکر فرار کرده بودند شب و روز ایلغار کرده، در کنار رودخانه قزل اوزن^۲ که چاپارها پیش از وقت آمده، به اهالی قریه سرجم^۳ خبر کرده بودند، پیاده و سواره راهها را گرفته، با عبدالصمد بیگ دعوا کرده، عبدالصمد بیگ را با زخم گلوله از زانو زخمدار نموده، با رفتا خود بگرفتند و میرزا ولی را نیز دستگیر کردند. عبدالصمد بیگ در آن جا با همان زخم گلوله مرحوم شده^۴ و سایر گرفتاران را با میرزا ولی به حضور شاه بردند، در شهر طهران محبوس کرده بودند.

وقتی که آقامحمدشاه در سرقلعه شوشی می بود، از طرف مرحوم ابراهیم خان گاه گاه ایلچی آمد و رفت می نمودندی، یک دفعه آقامحمدشاه از سفارشات مرحوم ابراهیم خان غضبناک شده، حکم نوشته بود که میرزا ولی را در طهران بر دهن توب بسته انداخته بودند و سایر گرفتاران را که همگی ده نفر بودند به قتل رسانیده، احدی باقی نگذاشته بودند رحمة الله عليهم.

۱. ر.ک. به مقدمه کتاب.

2. Qezel Uzun

3. Sarjam. تاریخ متظم ناصری، این منطقه را در تهران: محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تاریخ متظم ناصری، ج ۳، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷)، ص ۵۷؛ صاحب ناسخ التواریخ آن را در حدود آذربایجان: محمد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، ج ۱، به کوشش محمد باقر بهبودی (تهران: اسلامیه، ۱۳۴۴)، ص ۳۷؛ و مؤلف روضة الصفا ناصری آن را در حدود خمسه زنجان نوشته است: رضاقلی خان هدایت، روضة الصفا ناصری، ج ۹ (تهران: مرکز و پیروز، ۱۳۲۹)، ص ۲۹۷.

4. عبدالصمد بیگ چون در میان ایل شاهسون رسید او را شناخته و چون قصد دستگیری وی را داشتند وی ضمن مقاومت چندین نفر را زخمی نمود ولی نهایتاً خود وی در اثر تیری که از رانش گذشت از پای درآمد. ر.ک. به مقدمه.

فصل ششم

در بیان وقایع و خاتمه آقا محمدشاه

چون در میان ابراهیم خان و آقامحمدشاه کدورت و برهم زدگی ظاهر شد، در سال ۱۲۰۹ بالشکری گران و عساکر فراوان، به جهت تسخیر ولایت‌های تفلیس و ایروان و قراباغ و طالش، به جنوب آذربایجان آمد.

اولاً علیقلی خان شاهسون را که عمدۀ سرکرده‌گان آقامحمدشاه بود، با سایر خوانین بر سر قلعه ایروان فرستاد و خودش با تمامی لشکر عراق و فارس و آذربایجان و خراسان بر سر قلعه شوشی آمده، در یک فرسخی قلعه، در منزل قواخان اردوکرده و والی تفلیس عالیجاه ارکلی خان^۱ و حاکم ایروان محمدخان و حاکم طالش میرمصطفی خان، همه با مرحوم ابراهیم خان هم قسم بودند، که اطاعت آقامحمدشاه را قبول نکرده، در اعانت و اتحاد یکدیگر متفق باشند.

پاره ایلات قراباغ را به سمت تفلیس و پاره به جنوب شیروان، نزد مصطفی خان که در ولایت شیروان منصب کرده، ابراهیم خان بود فرستاد. ماباقی ایلات و قشون را که در سیاهه و دفتر بودند، در کوهستانات قراباغ و در اندرون قلعه سکنی داده، پیاده و سواره بسیار از ایلات و محالهای قراباغ جمع کرده، با تدارکات کلیه که اسباب قلعه‌داری باشد^۲ با توبهای بزرگ و کوچک مستعد قتال و جدال با شاه بودند، مدت سی و سه روز آقامحمدشاه در حوالی قلعه بود، با چنان

۱. هر اکلیوس

۲. جهت اطلاع از نظر ملیک‌های خمسه درباره حضور آقامحمدخان در قفقاز به مقدمه کتاب رجوع کنید.

قشون‌گرانی قادر نشد که از رودخانه اطراف قلعه، که پنج ویرث به قلعه می‌شود، به صوب قلعه عبور نمایند.

سواره و پیاده قشون قراباغ و سرکردگان ایلات و دهات و ملکان محال ورنده و دیزاق و خاچین در بیشه‌ها و راه‌ها و گذرگاه، دست تسلط و غارت به قشون قزلباش گشاده، هر روز فوج فوج از اسب و استرو سایر تدارکات و کاروان غله که از ولایت‌ها به اردو می‌آوردند، غارت کرده و اسیر نموده، به حضور ابراهیم خان می‌آوردند، به حدی که یک رأس قاطر به چهارمناط و یک نفر شتر شش منات^۱، اسب خوب به ده منات، بنابر حسب پول آن وقت بسیار می‌فروختند.

و در اطراف اردوی خود برج‌های محکم و خوب^۲ ترتیب داده بودند، که مبادا قشون قراباغ شب‌ها به اردو شبیخون آورده شوند. پیاده محل ورنده یک شب با جمعیت رفته، یک برج بزرگی را که از تفنگ‌چیان خاصه خود آقامحمدشاه محافظت می‌کرد، به تصرف درآورده، در یک ساعت تمامی تفنگ‌چیان را به قتل رسانیده و دو سه نفر زنده، وقت طلوع صبح به حضور مرحوم ابراهیم خان آوردند.

روز و شب، آرام و فراغتی به قشون قزلباشیه ندادند و سه و چهار دفعه خود شاه با قشون کلی به عزم عبور کردن از رودخانه، به صوب قلعه آمد، از این طرف پیاده‌های چابک و سواره‌های قوچاق، با سرکردگان به مقابله رفته، با دعوا و جنگهای مردانه، مغلوب ساخته، معطوف کردند.

تا آن که جوادخان حاکم گنجه با ملک محال چله برد^۳ که از مرحوم ابراهیم خان روگردان شده، در ولایت گنجه در نزد جوادخان می‌بود، به حضور آقامحمدشاه آمد، بنابر صلاح دید ایشان، از سرقلعه با هزار شکست و پریشانی کوچ کرده، به صوب تفلیس و تسخیر گرجستان حرکت کردند. مرحوم ابراهیم خان قبل از

۱. میرزا جمال به هر دو شکل «مناط» و «منات» نوشته است.

۲. در متن «محکم و خوب برج‌ها» ۳. ملیک مجنوں.

حرکت شاه آن خبر را به عالیجاه والی گرجستان رساندند که، آقا محمدشاه از تسخیر قلعه عاجز گشته و ضررهاي کلی از قشون و چهارپای اردو حاصل کرده صلاح دیده، که بلکه این شکست خود را در تسخیر تفلیس و غارت دهات گرجستان درست نماید، در تدارک رفع فساد و تسلط او باشد.

آقامحمدشاه به جهت راحت و آسایش چهارپا^۱ و قشون خود که در حقیقت در محاصره بوده، در سمت آغدام اردو کرده، مدت یک ماه بلکه زیاده، راحت را غنیمت دانسته، از آنجا عازم تسخیر ولایت گرجستان و شهر تفلیس شدند.

جوادخان با ملک مجنون، در هر جا پیشرو قشون و رهنماي شاه بودند. بعد از ورود به سمت تفلیس، در انداز وقت، شهر تفلیس را مسخر و اهالی شهر و سایر دهات دسترس را غارت و اسیر کرده و به شهر آتش زده^۲ معاودت به جنوب آذربایجان کردند و در هر جا، از کنار گر از حوالی قریه جواد ارس گذشته، در ساحت مغان قشلاق کردند، زمستان در آنجا بسر بردنده، وقت بهار که قلعه ایروان و ولایت [قراباغ] هم مسخر نگشته، مانده بودند، باز در ساحت فارس انقلاب شده، شورش بسیار در ساحت کرمان و غیره بوده، به عزم اصلاح آن به ولایت فارس عزیمت کردند.

در آن بهار که شاه در ولایت فارس بود، مرحوم ابراهیم خان به والی گرجستان هم تکلیف کرده و از داغستان قشون آورده و شهرگنجه را محاصره کردند، که باعث خرابی تفلیس شده بودند، در انداز مدت جوادخان باز اطاعت کرده، پسر و خواهر خود را به مرحوم ابراهیم خان زوال داده، شرط و عهد کرد، که از حکم و اطاعت مرحوم ابراهیم خان بیرون نشود و در وقت دعوا هم، ملک مجنون مقتول شد.

در آن وقت که هنوز آقامحمدشاه در ساحت فارس و خراسان بود، سردار

۱. در متن «چارپا»

۲. راجع به اقدامات ملیک مجنون در تصرف تفلیس ر. ک. به مقدمه.

اعظم ینارال انشف و لیبران و غراف زیوف^۱ با لشکران گران و اساس بی نهایت حسب الامر و فرمان ایمپراطوریه عظمای قطرنه^۲ وارد ساحت دریند شده، قلعه دریند را مسخر کرده، وارد حوالی شهر شماخی گشته، اردو کردند.^۳ مرحوم ابراهیم خان پسر خود ابوالفتح خان را با چند نفر از بیگزاده گان قراباغ با تحف و هدايا و اسباب نجیب، بارضا و رغبت تمام، به حضور سردار اعظم ولیبران^۴ زیوف فرستاده و از صمیم خاطر اطاعت و اظهار خلوص و صداقت دولت علیه روسیه کرده و عریضه عقیدت فریضه هم به حضور ایمپراطوریه عظما نوشته بودند. سردار معظم الیه آن چه لازمه حرمت و تعظیم بود درباره ابوالفتح خان و سایر بیگزاده گان قراباغ به عمل آورده^۵ و عریضه مرحوم ابراهیم خان را با معتمد فرستاده، مرحوم خان و ایشیک آفاسی خود از راه دریند و قزلار، روانه حضور ایمپراطوریه عظما کرده و تحف و هدايا قیمتی در مرافت یک نفر کنیاز، به جهت مرحوم ابراهیم خان فرستاده، امیدوار مرحمت ابدی پادشاه عظما کرده بودند.

خوانین اطراف را معلوم شد، که ابراهیم خان پسر خود را به حضور سردار اعظم فرستاده، همه ایشان که میرمصطفی خان طالش و مصطفی خان شیروانی و جوادخان حتی خوانین ایروان و نخجوان و خوی و قرداخ، ایلچی ها به حضور مرحوم ابراهیم خان فرستاده بودند که ما از صلاح دید ابراهیم خان بیرون نمی شویم، چنان که اطاعت دولت اروسیه را صلاح دیده اند، همگی ما سالک طریق ارادت و اطاعت پادشاه مرحمت دار اروسیه را قبول خواهیم کرد.

۱. منظور والرین زیوف می باشد.

۲. آقامحمدخان قاجار پس از سرنگونی خاندان افشار در شهریور ۱۲۱۰ ق. در حال بازگشت از خراسان بود که از هجوم روس ها به فرماندهی والرین زیوف به قنفاز مطلع شد ولی از آن جایی که ارتش ایران فصلی - بهار و تابستان - می جنگید مقابله با سپاهیان روس به بهار سال آینده موقول شد. ر.ک. به: سفرنامه اوپیوه.

۳. برای چندمین بار نام کوچک زیوف یعنی Valerian را تکرار کرده است.

۴. برقراری روابط دوستانه از سوی زیوف با ابراهیم خان اعتماد ملیک ها نسبت به دولت روسیه بسیار متزلزل کرد زیرا ملیک ها که از حضور روسها بسیار خوشحال بودند انتظار سرنگونی ابراهیم خان را از قوای روسی داشتند تا قراباغ در تحت تسلط آنها قرار گیرد. ن.ک. به مقدمه.

مرحوم ابراهیم خان مراسله و نوشتگات خوانین مزبوره را مجدداً تماماً روانه حضور سردار اعظم زیوف کردند، اگرچه عظمت و شوکت والی گرجستان مثل سایر خوانین شیروان و خوی و ایروان و غیره نبوده، او جاق قدیم و ولایت عربیض و دولت عظمی داشت، اما باز در هر مصالح از صلاح دید مرحوم ابراهیم خان تجاوز نمی کردند به سبب آن که مرحوم عُمه خان حاکم آوار داغستان و سایر بزرگان آن جاها به سبب خویشی و فرابت با مرحوم ابراهیم خان مطیع و منقاد می بودند. هرگاه احیاناً کدورتی در میان والی گرجستان و مرحوم ابراهیم خان به وقوع می رسید، بنابر اشاره مرحوم ابراهیم خان عُمه خان و سایر خوانین داغستان بالشکر بسیار به طرف گرجستان حرکت کرده، خرابی بسیار به عمل می آوردند.^۱

چنان که در سنه ۱۱۹۹ کدورتی در میانه والی [گرجستان] و مرحوم ابراهیم خان ظاهر شد، عُمه خان حاکم آوار با قشون بسیار به گرجستان حرکت کرد قلعه و سقناق و کومش خانه را به تصرف آمده، خلق بسیار به قتل رسانده، ماباقی عیال و اطفال ساکنین آن جا را اسیر کرده و از اطراف و جوانب دهات بسیار غارت کرده، به ولایت آخسقه^۲ به نزد سلیمان پاشا رفت، زمستان در آن جا مانده، از سلطان روم خلعت و انعام بسیار حاصل کردند.

وقت بهار باز از گرجستان عازم داغستان بودند، قلعه و اخان^۳ را که در سرحد و گذرگاه بود، از کنیازها، اباشیرضا^۴ کنیاز با اهل و عیال خود در همان قلعه سکنی داشت و قلعه محکم بوده محاصره کرده، بعد از محاصره، به قلعه تسلط یافته بسیاری از اهل قلعه به قتل رسانده، سائر اطفال و عیال قلعه را اسیر و مال و دولت ایشان را غارت کرده بودند و یک نفر دختر اباشیرضا کنیاز را، با پاره اشیا به

۱. میرزا جمال بالاخره اعتراف می کند که عظمت و قدرت هراکلیوس بالاتر از ابراهیم خلیل بوده است.^۵

2. Akhesghe (Akhalsikhe)

3. Vakhun (Vakhun)

۴. اباشیدزه Abashidze یک خانواده اشرافی زمین دار در ایمرتی در غرب گرجستان بود.

رسم تحف و هدایا روانه نزد مرحوم ابراهیم خان کرده بودند. ابراهیم خان به حاله نکاح خود درآورده بودند، یک نفر پسر و یک نفر دختر از همان دختر اباشیرضا کنیاز به وجود آمدند و یک نفر دختر کنیاز اباشیرضا را خود عمه خان نکاح کرده بودند، که حرم او بود.

از این جهت‌ها احتیاج والی [گرجستان] به مرحوم ابراهیم خان بسیار می‌بود، مع ذلک خوانین شیروان و شکی و گنجه و ایروان و خوی و قراداغ و نخجوان و طالش و تبریز و خوانین شاهسون و شقاقی در اطاعت مرحوم ابراهیم خان بوده، تمرد و تخلف را قادر نبودند^۱ والی تفلیس نیز از راه اخلاق و احتیاط، به اطاعت دولت علیه ارّوسیه رضا داده، ایلچی و عربیضه فرستاده بودند، همه مهیای اطاعت و اخلاص نسبت به دولت علیه عالیه شده بودند، که مقدمه آفات ایمپراطوریه عظماً رو داده، سalar اعظم زیوف ابوالفتح خان را با بیگزادگان و کدخدایان قراباغ با اعزاز و حرمت و انعام کلی معطوف داشته، بنابر حکم پادشاه مرحوم، باول^۲ معاودت خود را حالی مرحوم ابراهیم خان کرده بودند.

از این خبر یاس کلی رو داده و هم سبب زیادتی عداوت آقامحمدشاه شد، چون که در خاطر داشت که بلکه ضررها کلیه حاصل نکرده، باطرزی و ملايمتی ابراهیم خان را مطیع خود سازد، بنابر اطاعت و ارادت مرحوم ابراهیم خان بدون جنگ و نزاع به دولت دائم القرار روسیه و دست کشیدن از پادشاه اسلام و ایران، او را به غیظ کلی آورده، عزم جزم به دفع مرحوم ابراهیم خان بسته^۳، وقت بهار با لشکر بسیار، به صوب آذربایجان حرکت کردند.

چون مدت سه سال پی در ولایت قراباغ از آفت سماوی و ارضی، محصول

۱. هر کدام از خانات از استقلال نسیی برخوردار بودند.

۲. پل اول (Paul I) بعد از به قدرت رسیدن، به احضار زیوف از فرقاوز اقدام کرد. ر. ک. به مقدمه.

۳. سرکوبی ابراهیم خان از اهداف درجه دوم آقامحمدخان برای حضور در فرقاوز بود. مهمترین دلیل حرکت شاه ایران، مقابله با سپاهیان روس بود.

غله و سایر حبوبات به دست نیامده، قحطی تمام رو داده بود، حتی مظننه غله به حدی رسیده بود، که یک چتورت گندم بنابر حساب پول آن وقت به مبلغ چهل و پنج مناطق با دشواری می دادند.

حضور مجدد کار به اضطرار رسیده و لشکر قزلباش و آقامحمد شاه به کنار رود ارس رسیدند، از قحطی آذوقه و زحمات چندسال دیگر توقف در قلعه شوشی در مقابل چنان پادشاه قوی مشکل بوده^۱، لابداً با اهل و عیال و اولاد و احفاد و اقوام و خانه و عیال بیگ های معروف مخلص و ملازمان جانباز، از قلعه کوچ کرده، عزیمت صوب جاروتله^۲ کردند و در آن جا استقامت کرده، اگر از داغستان و گرجستان و سایر ولایت ها اعانتی و تدارکی شود، به مقابله آمده شوند و الی از آن جا به داغستان به خانه خویش خود، عمه خان حاکم آوار رفته، خود را از سیاست آقامحمد شاه محفوظ دارند.

وازجمله خوانین که در آن زمان در حضور ابراهیم خان بودند و جدا بی اختیار نکردند، مرحوم نصیر داماد خان و عطاخان شاهسون و سلیم خان حاکم ولایت شکی، که او هم داماد خان بودند، با بیگ های ولایت شکی و شاهسون و اولاد و احفاد ایشان.

و آقامحمد شاه در کنار ارس خبر بیرون شدن ابراهیم خان را از قلعه شنیده، به قریب دو هزار نفر سواره با سرکرده گان فرستاده بود که خبردار بوده، بلکه در راه گنجه و کنار گر رسیده شوند و همان لشکر و مرسوله قزلباش در حوالی کورپی رودترتر^۳ به کوچ و جمعیت که در حضور ابراهیم خان بودند، رسیده دعوا کرده، از کوچ و کلفت و سایر آدم ها ضرری نشده بود، اما پاره اشیا و اجناس بارهای کوچ را غارت نموده، از آن جا معاودت کرده بودند.

۱. میرزا جمال با زیرکی فرار ابراهیم خان از شوشی را به کمبود ارزاق مرتبط می کند. در حالی که خان شوشی از قدرت لشگریان آقامحمد خان و شکست احتمالی خود اطلاعات دقیقی داشت.

۲. Jarotale نام ناحیه ای در داغستان در شمال غربی ایالات شکی که مسکن لگزیها بود. در منابع دسته اول فارجار از آن به عنوان جار هم نام برده شده است.

۳. Tat Tar رودخانه ای در منطقه خاچین در قریبگاه که از کنار کلیجا جار (Kelbajar) می گذرد.

مرحوم ابراهیم خان از گُر عبور نموده، از ولایت شکی گذشته، داخل خاک بلکان^۱ و جار شده، کد خدایان و روسا جاروتله همه ایشان، اگرچه از آقامحمدشاه به ایشان فرمان رسیده بود که مرحوم ابراهیم خان و خوانین دیگر را نگه داشته، نگذارند که به جنوب داغستان برود، اما چون اهالی جار و بلکان و ایلیسو^۲ در مدت‌های مديدة، از ابراهیم خان محبت‌ها و انعامات کلیه حاصل کرده بودند و همه وقت در اطاعت و انجام امر مرحوم ابراهیم خان بوده، در تعصّب و خبرخواهی بودند، لازمه احترام و مهمان‌نوازی به عمل آورده، رضامندی خاطر را به جا آورند. مدت بیست روز در خاک بلکان توقف داشته بودند که خبر مقتول شدن آقامحمدشاه در اندرون قلعه شوشی به مرحوم ابراهیم خان رسید. و مقدمه مقتول شدن آقامحمدشاه چنان بود که بعد از رفتن ابراهیم خان از قلعه به صوب بلکان، آقامحمدشاه بدون مانع داخل قلعه شوشی شده، مدت یک هفته مانده، یک شب به جهت امری که رضاء خاطرش نبوده است به دو نفر خدمت‌گذاران مقرّب خود صفرعلی بیگ و عباس بیگ^۳ نام، ناخوش و غضبناک شده، عهد کرده، که اگر طلوع صبح کرده، هر دو شما را سیاست عظیم خواهم کرد.

چون آنها می‌دانستند در گفته و فرموده او هیچ وقت تغییر و تبدیل نمی‌باشد، از خوف جان خودشان قتل اورا قبل از طلوع صبح لازم شمرده، وقت طلوع صبح که شاه در خواب بوده است، با خنجرهای تیز داخل شده، شاه را به قتل رسانده، درها را بسته و بازویند و تاج و حمایل [و] جواهر شاه را برداشت، به نزد صادق خان شفاقی رفته، حقیقت را به او حالی کردند.

صادق خان از خوف شاه این قول را اعتماد نکرده، از بس که از طرف شاه

^۱ Belakan شهری در شرق تفلیس در ایالت داغستان.

^۲ Elisu شهری در ایالت داغستان در شمال غربی ایالت شکی.

^۳ نام نوکران شاه خداداد اصفهانی و عباس مازندرانی بود.

اطمینانی و خاطر جمعی نداشت و از جان خود همه وقت ترسان و هراسان می‌بود، این نقل را حیله شاه تصور کرده باور نکرد. آخرالامر به اسم‌های مغلظه خاطر جمعی حاصل کرده، باز با کمال خوف به دستور سابق آمده، داخل عمارت مرحوم ینارال مایور^۱ محمد حسن آقا فرزند بزرگ مرحوم ابراهیم خان، که آقامحمد شاه در آن‌جا منزل کرده بود داخل شده، در هر جا با ادب تمام به همان او طاقی که شاه خفته بوده، پرده را برداشته سر فرو آورده، آهسته آهسته داخل او طاق شده، صفرعلی بیگ هر چندی که به او دل‌داری داده، باز خائف می‌بود، صفرعلی بیگ بیشتر داخل شده، لحاف را از رو سر شاه کشیده، جسد مجروح او را پاره پاره شده، با خنجر به او نموده، فی الفور صادق خان تاب نکرده، همان بازویند و تاج و حمایل را برداشته، به منزل خود آمده، آوازه داد که شاه مرا به صوب گنجه و گرجستان مقرر داشته است، با تمامی توابع خود و قشون شقاقی از قلعه بیرون شده و از جمله قاتلان شاه عباس نام را در مرافقت خود برده و صفرعلی بیگ در قلعه مانده.

بعد از رفتن صادق خان دو ساعت نکشیده بود، که خبر کشته شدن شاه در اندرون قلعه شهرت یافته، خوانین قزلباش هر کس سراسیمه و پریشان با توابع خودشان آن‌چه به دست آمده، فوج فوج رو به گریز نهادند، اهالی شهر ریخته هر کس را به دست آورده لخت کرده، داخل عمارت شدند.

پس از قتل آقامحمدخان

در وقت تاراج اموال و اسباب و فرش و فروش و سایر اسباب و طلا و نقره و جواهرات شاهی، محمدبیگ برادرزاده مرحوم ابراهیم خان، که جوان شجاع و رشید و مشهور بود، خبردار شده، با چند نفر ملازمان خود در عمارت را گرفته، هر کس که آن‌چه به دست رسیده بود، برده بود، مابقی را از دست آدم‌ها گرفته،

۱. ینارال مایور در واقع Major - General یعنی سرتیپ.

آنچه از آلات جواهر و طلا و ظروف طلا و نقره و فرش و غیره نقد و جنس که مانده بود، به تمامی متصرف شده و از عمارت مرحوم محمدحسن خان آقا حمل و نقل به خانه و عمارت خود کرده، در اندرون قلعه به حکم دیوان مشغول شده و سرآقامحمدشاه را که بریده بودند، در مرافقت یک نفر از خدمتگزاران قدیمی با عرضه خود به بلکان، به خدمت مرحوم ابراهیم خان فرستادند. بعد از آن که سر شاه به حضور ابراهیم خان رسیده، درست یقین شد که شاه را کشته‌اند، سرشاه را با حرمت تمام که از رویه نجابت و حرمت بوده، غسل داده و کفن کرده، با ملایم خوب و معتبر که لازمه واجبات می‌دانستند فرستاده، در مقبره از مقابر عظام عظماً جار مدفون کردند.

مدت سه ماه به جهت پاره موانع معاودت به صوب قراباغ رونداده، در بلکان توقف کردند، از هر طرف خصوصاً والی گرجستان و جوادخان حاکم گنجه و مصطفی خان شیروانی تحف و هدايا فرستاده، اظهار اتحاد و یگانگی می‌کردند، چون که چنان پادشاه که دشمن قوی بود وفات یافته و همه خوانین آذربایجان و غیره همه وقت عظمت و شوکت و نفاذ امر و حکم مرحوم ابراهیم خان در مدت متمادی دیده، همه در اطاعت بودند، می‌خواستند که بیش از همه به جهت خیریت خودشان، رضاخاطر شریف ایشان را یافته، خصوصیت محکمه مربوط دارند و محمدبیگ در ولایت قراباغ تا رسیدن مرحوم ابراهیم خان به امر حکومت مشغول بودند.

بعد از توقف یک ماه در بلکان، عمه خان حاکم آوار و سایر سرکردگان داغستان با تدارکات کلیه، از خوردنی و پوشیدنی و قشون بسیار به نزد مرحوم ابراهیم خان آمده، لوازم خویشی و مهریانی و رویه مهمانداری را که شایسته چنان امیراعظم بوده بجا آورده و نه این که تنها درباره مرحوم خان و اولاد نامدار و بیگ‌های قراباغ، بلکه درباره خوانین شاهسون و اولادبیگ‌های ایشان، از تعارف خرجی و خوردنی قصوری نگذاشتند.

بعد از مکث مدت دو ماه بعد از ورود عُمّه خان با قشون داغستان و سرکردگان و اهالی شاهسون و قراباغ، از بلکان عزیمت قراباغ کردند و مرحوم ابراهیم خان قبل از آنان که عزیمت قراباغ کرده شوند، بنده گان مهدی قلی خان را که آن وقت مهدی قلی آقا می‌گفتند، با چندنفر از اولاد بیگ‌های قراباغ روانه و راهی فرموده بودند که در داخل قراباغ شده، اهالی قراباغ بعد از ورود معظم‌الیه مرتکب پاره خلاف‌ها نشده، از سرها آوازه تمّرد بیرون شود و محمدبیگ که زور جوانی و غرور و علاوه با غرور، چنان دولت و اسباب پادشاهی به دست او رسیده، مبادا فریفته وساوس شیطانی شده، از در مخالفت دانا و لاغیری درآمده شود.

بنده گان مهدی قلی خان که با بیگ‌زادگان داخل قراباغ شدند، اگرچه ظاهراً محمدبیگ پاره رویه و مهربانی‌ها به عمل آورده و لاف اخلاص دوستی زده، که از اطاعت مرحوم خان بیرون نشود، اما باطنًا هوس حکومت به سرافتاده، از اجامره و اوپاش و بعضی خائنان و خائنان جمع کرده، در فکر حکومت شده بود و مهدی قلی خان به حسب ضرورت مدارا کرده، پرده از کار برداشتن که از پیش نمی‌رفت، گاه در سمتی از اطراف‌ها و گاه در اندرون قلعه به راه می‌رفت و حقیقت را عریضه داشت حضور مرحوم خان کرده، منتظر بودند و در کنار گُر خبر به مرحوم ابراهیم خان رسیده، مرحوم محمدحسن آقا که فرزند ارشد و بزرگترین اولاد بود، با پانصد نفر قشون لزگی و سرکردگان قراباغ به سرعت تمام راهی فرمودند، که آوازه ورود مرحوم خان را، محمدبیگ شنیده، اراده دارد که ایلات قراباغ را کوچانیده، به سمت ارس برد، در کنار ارس توقف کرده، دم از مخالفت زند.

به مجرد ورود مرحوم محمدحسن آقا در سه فرسخی قلعه در کوه کِرس^۱ که جمعیت محمدبیگ و قشون و هواخاها نبوده است، به سر وقت آنها رسیده،

۱. Kers کوه‌هایی که در قسمت جنوبی قراباغ قرار دارد.

اهالی قرایباغ بعد از مشاهده قشون و مرحوم [محمد حسن] آقا را، همهٔ ایشان فوج فوج به خدمت آقا و دست‌بوسی آمده، ایلات که جمع کرده بود، در بیشه‌ها و صحرای‌ها جا به جا مانده، آدم فرستاده، محمدبیگ را به حضور خواستند. اگرچه محمدبیگ در دفعه اول خائف و هراسان شده، آخرالامر خاطر جمعی حاصل کرده، به حضور مرحوم محمد حسن آقا آمده و دست‌بوسی به عمل آورده، با خاطر جمعی در حضور بوده است و چندنفر از اشرار که در وقت استقلال محمدبیگ باعث شرارت شده بودند، در برابر خود محمدبیگ به بازخواست و سیاست ایشان امر می‌فرمودند و بندگان مهدی قلی خان که در اندرون قلعه بودند، به مجرد ورود خبر مرحوم آقا و گذشتن ایشان با قشون از برابر قلعه گماشتگان محمدبیگ را که عموزاده او بوده گرفته، محبوس کرده بودند.

مرحوم محمد حسن آقا ایلات قرایباغ را خاطر جمعی و اطمینان داده و همه محل‌ها را حکم‌ها نوشت، همگی را به مشغول شدن کار و بار و کاسبی امر فرمودند، تا آن که ابراهیم خان به اهالی قشون و متعلقان نصیرخان و عطاخان شاهسون وارد و داخل قرایباغ شدند.

فصل هفتم

در بیان مقدمات چند که بعد از کشته شدن آقامحمدشاه و معاودت ابراهیم خان از بلکان به قراباغ رو داد.

بعد از آنکه مرحوم خان به قراباغ رسیده، در مقر حکومت قرار گرفت. اهالی ولایت از قحط و زحمات پریشان و بی اوضاع و بسیاری از ایلات و دهات متفرق به ولایت گرجستان و گنجه و ایروان و شیروانات حتی به ولایت‌های روم رفت و مال و دولت تماماً به غارت رفت، اگرچه خوانین قرب و جوار در ظاهر لاف اطاعت و دوستی می‌زدند، اما باطنًا صلاح خیریت خودشان را طالب می‌شدند. از آن جمله مصطفی خان شیروانی، وقتی که ابراهیم خان در بلکان بودند محمد حسن خان برادر بزرگ سلیمان خان را آورده و اعانت کرده، در ولایت شکی به امر حکومت گذاشت، که مبادا سلیمان خان داماد مرحوم ابراهیم خان است، در شکی به حکومت نشسته، خللی به حکومت او رساند.

و محمد بیگ بعد از آن که، مرحوم محمد حسن آقا به او خاطر جمعی دادند، مثل سایر اولاد خوانین در میان این سلسله مرحوم پناه خان خوف جان مطلقاً به خاطر نمی‌رسید، محض از راه جوانی و غرور دولت به کنار گُر رفته، با محمد حسن خان شکی لو^۱ بنای دوستی گذاشت.

محمد حسن خان او را فریب داده، که من مرد کور و نابینا هستم و از حکم مصطفی خان به جان آمده‌ام، دخترم را به تو عقد می‌کنم، به نزد من آمده و به

۱. پسر حسین خان و نوه حاجی چلبی.

حکومت ولایت شکی قیام می‌نمایی. محمدبیگ به این گونه سخنها فریفته شده از اولاد نامدار و عمّ بزرگوار دست کشیده، به نزد محمدحسن خان رفت. محمدحسن خان به مجرد ورود، محمدبیگ را گرفته محبوس کرده، به تمامی آن چه از جواهر اسباب و نقد و جنس که در نزد محمدبیگ بوده صاحبی کرد، مصطفی خان که با محمدبیگ در سال‌های قدیم خونی بوده، که پدر و برادر او در عوض پدر خود کشته بود، به محمدحسن خان آدم فرستاد، محمدبیگ را برده به قتل رساند.

و از آن جهت که برادرزاده مرحوم ابراهیم خان را همچنین مجددً کشته بود خائف بود و به دشمنی قراباغ دست گشاد و از این طرف محمدحسن خان هم دشمن شد و جوادخان حاکم گنجه به دستور.

فتحعلی شاه

درین اثنا خبر رسید که فتحعلی شاه که او را بباخان سردار می‌گفتند و از طرف آقامحمدشاه در شیراز و ولایت فارس والی بود، خبر قتل شاه را شنیده، از آنجا ایلغار^۱ کرده، داخل طهران شده، به خزینه و اسباب پادشاهی صاحبی کرده، در مسند شاهی نشست و از این طرف صادق خان شفاقی مزبور، که از قلعه شوشی فرار کرده بود، آذربایجان را بی‌صاحب دیده، لوای داعیه برداشته و جمعیت کلی بر سر خود جمع کرده، به عزم تسخیر طهران و آوردن خانواران زوال خودشان^۲، عازم سمت عراق گشته، از آن طرف فتحعلی شاه به مقابله آمده، شکست به صادق خان داده و او را فراری کرد.

پس ایلچی با کمال حرمت به نزد مرحوم ابراهیم خان فرستاد، نعش آقامحمدشاه را خواسته و به اطاعت ابراهیم خان بسیار شو قمندی کرده بود. ولایت قراباغ بی‌او ضاع و اطراف همه دشمن و بدخواه، مرحوم ابراهیم خان

۲. در متن «خودبستان»

۱. در متن «ایلقار»

صلاح در مدارا دیده، نعش آقامحمدشاه را با اعزاز تمام، راهی طهران کردند. فتحعلی شاه این‌گونه رویه گذاری مرحوم ابراهیم خان را، از آمد اقبال دانسته فرستادگان را با انعامات و خلعت بازفرستاد، خلعت و شمشیر و حکومت قراداغ را مع تمامی داخل قراداغ، واگذار عهده ابراهیم خان کرده، اظهار خویشی نموده بودند، که باید به جهت خاطر جمعی طرفین صبیه عزیر مکرمه خود را که آقابیگم آقاباشد، به حرم خانه ما لایق دانند، که بانوی حرم ما شود.

[ابراهیم خان] بعد از مشاوره صلاح دیده، از آن طرف شاه تدارکات کلیه و خوانین عظام فرستاده، با اعزاز تمام آقابیگم آقا را عقد کرده، بانوی محترم و بزرگترین مجموع اهل حرم کردند و پسر مرحوم ابراهیم خان را که ابوالفتح خان باشد، ابوالفتح آقا بودند، به حضور شاه فرستاده، از جمله خوانین عظام محسوب داشته، محرم مجلس خاص خود ساخته، همه وقت معزّز و مکرم می‌داشتند و هر سال خلعت و شمشیر و اسب با زین و اسباب طلا و سایر تعارف و تکلفات از فتحعلی شاه به مرحوم ابراهیم خان و مرحوم محمدحسن آقا می‌رسید.

تا زمانی که از طرف ایمپراطور اعظم دولت علیه عالیه روسیه، سرداری با قشون وارد تفلیس شده، در ولایت گرجستان متقابلاً در شهر تفلیس متمكن شد. نظر بر اینکه هنوز فکر تسخیر ولایت‌های ایروان و گنجه و شیروانات و قراباغ در خاطر امنی دولت اروّسیه شود، ظاهر نبود و از دقت پادشاه مرحمت دار مرحومه یقطرنه، ارادت و اخلاص غایبانه، با رضا و رغبت به دولت دائم القرار اروسیه در خاطر مرحوم المغفور ابراهیم خان می‌بود و خصوصیتی در وقت آمدن بنارال ائیشیف زیوف و بلکه اقدم از آن با صلاح دید والی گرجستان که همه وقت رابطه دوستی و صلاح خیریت یکدیگر را منظور می‌داشتند، ایلچی مرحوم ابراهیم خان با ایلچی والی، بالاتفاق به نزد غراف غودویچ که در لینه^۱ و مزدک^۲

۱. در متن «ليننه»

2. Mozdok.

سردار بود، فرستاده، اظهار اطاعت و اخلاص به دولت دائم القرار اروّسیه کرده بودند، درین حال مراسله نوشته، ایلچی به نزد سردار که از دولت علیه عالیه اروّسیه وارد تفليس شده بود، فرستادند و ارادت قدیمی را تجدید کردند.

بعد از معاودت آن سردار سابق ینارال قوالوسکی به سرداری منصوب شد، مجدداً ایلچی و تحف و هدايا به خدمت قوالوسکی فرستاده، اظهار دوستی کردند، در حقیقت ینارال قوالوسکی فرستاده گان را، اعزاز تمام کرده و سوقات و تکلفات خاصه فرستاده، کمال مهرباني در ماده مرحوم ابراهيم خان به عمل آورده بودند. تا آن که سردار اعظم کنياز سيسيانوف وارد گرجستان شده، چون معظم اليه سردار غيور و صاحب جرئت^۱ بود، پاره حرکات لزگيه جار و تله و بى عدالتى جوادخان حاكم گنجه را دیده، مثل سایر سرداران متتحمل نشده، تنبیه لزگيه جار و تله و جوادخان را به جهت راحت اهالى گرجستان لازم دانست و در اوآخر سنه المسيحيه ۱۸۰۳ بر سرقلعه گنجه آمده، محاصره کرد.

بعد از يك ماه از محاصره، اگر چه چند دفعه آدم فرستاد جوادخان را به اطاعت و انقياد ايمپاطور اعظم و سپردن قلعه دعوت کرده بودند، فائده نداشت، شب، که آخر ماه رمضان آن سال بود و صبح آن عيد فطر بود، همان شب عيد یورش کرده، قلعه را مسخر ساخته و جوادخان با يك نفر پسر او حسينقلی آقا، در قتل [و] عام مقتول شده، همه اهل و عيال او اسيير شدند و از اهالى شهر پاره به قتل رسیده و ماباقى نجات یافته.

[سيسيانوف] از قلعه گنجه جناب مايور ليسناوريچ را به حضور مرحوم ابراهيم خان فرستاده، به اطاعت پادشاه دائم الرحمه اروّسیه دعوت کرده بودند، مرحوم ابراهيم خان به جناب مايور جواب هاي خوش گفته، با اعزاز تمام و مراسله با احترام معطوف داشتند.

۱. در متن «جرءت»

وقت بهار سال ۱۸۰۴ چنان که محمدخان حاکم ایروان از فتحعلی شاه خائف بوده و کلبعلى خان حاکم نخجوان هم از فتحعلی شاه فرار کرده، در ایروان بودند، ایلچی به نزد سردار سیسیانوف فرستاد، اعانت خواستند که فتحعلی شاه پسر خود را که عباس میرزا ولیعهد است، بر سر ایروان مأمور کرده است، هرگاه سردار تشریف آوردن و ما را اعانت فرمایند، قلعه ایروان را به سردار داده، خودمان اطاعت دولت علیه عالیه روسیه را قبول می کنیم.

بنابر آن سردار سیسیانوف عازم ایروان شده و از طرف دولت قزلباش ولیعهد نایب السلطنه با قشون قزلباش رسیده، در میانه جنگ رو داده، قزلباش مغلوب شدند.

بعد از ورود این خبر به حضور فتحعلی شاه، آمدن خود را به رفع کنیاز سیسیانوف و هم مبادا که قلعه ایروان به دست دولت اروپیه برسد، با جمعیت تمام وارد ایروان شده، از یک طرف فتحعلی شاه و از یک طرف قشون نایب السلطنه و از یک طرف محمدخان و کلبعلى خان عهد خودشان را که با سردار بسته بودند شکسته، در دادن قلعه کوتاهی کردند و اطراف قشون اروپیه را قزلباش از چهار^۱ طرف گرفته، آذوقه^۲ و غیره را هم گذاشتند که به قشون اروپیه برسد، با وجود این که به زحمات، باز نتوانستند که به قشون اروپیه تسلطی یافته شوند از هر دو طرف ضرر های کلیه رو داده، آخرالامر سردار سیسیانوف صلاح در معاودت به صوب تفلیس دیدند، کوچ کرده عازم شدند و فتحعلی شاه هم معاودت کرده، به صوب آذربایجان و طهران رفتند.

و وقت معاودت از ایروان چنان که ربط دوستی و آمد و رفت ایلچی مرحوم ابراهیم خان را به نزد سرداران اروپیه شنیده بودند، ابوالفتح خان را با پنج هزار قشون به قراباغ به نزد ابراهیم خان فرستاده، مأمور کرده بودند که آمد، به یاری و

۲. در متن «آذوقه»

۱. در متن «چار»

اعانت مرحوم خان اقدام دارند و مرحوم محمدحسن آقا را با چند نفر از بیگزادگان قراباغ، روانه حضور فتحعلی شاه سازند و به وکالت مادام که مرحوم ابراهیم خان در حال حیات است، در نزد ایشان شوند، که هیچ امری بدون اذن و صلاح دید ابوالفتح خان در قراباغ نشود.

در این‌گونه تکلیفات مرحوم ابراهیم خان رنجیده، جواب‌های درشت به ابوالفتح خان نوشتند، که معاودت کرده داخل خاک قراباغ نشود.

ابوفتح خان امر پدریزگوار را قبول نکرده، قشوں قزلباش را برداشته، چنان که مرحوم ابراهیم خان و مرحوم محمدحسن آقا در قریب طوق^۱ و در محل دیزاق بودند، با سرعت تمام از تفنگ چیان قوچاق اهالی آن طرف کوه و ملازمان کارآمد خود و غیره جمع کرده، با جمعیت تمام وارد حضور ابراهیم خان و برادر بزرگوار خود مرحوم محمدحسن آقا شده، همان شب که مهدی قلی خان رسید، صبح ابوالفتح خان به قریب طوق با جمعیت تمام یورش کرده، تفنگ چیان قوچاق و سواره‌های نامی، که در حضور خان مرحوم و فرزندان داشته، هجوم کرده لشکر قزلباش را شکسته و تمامی اسب و چهارپایی^۲ اردوی ایشان غارت کرده، بسیاری دستگیر و کشته شده و ابوالفتح خان فرار به آن طرف ارس کرد.

فتحعلی شاه که این مقدمه را شنیده، باز از راه ملایمت دو سه نفر از خوانین را به رسم رسالت به نزد ابراهیم خان فرستاد، به ابوالفتح خان مذمت و سرزنش کردند، که بلکه مرحوم ابراهیم خان بالمره دست از دولت قزلباش نکشیده، مایل به دولت اروپیه نشود و نام‌های آن خوانین کریم خان و رحیم خان و عبدالله خان بود، که با فرمان ملایمت و شفقت‌آمیز و تعهدات محکم و قسم‌های مغلظه به حضور ابراهیم خان فرستاده، اقرار و تعهد کرده بودند، که تمامی ولایت قراداغ رامع مداخل او که با پادشاهی می‌رسید، واگذاری ابدی نسلاً بعد نسل مرحوم

1. Togh

۲. در متن «چاریای»

ابراهیم خان سازند و دو نفر از اولاد خود را در قلعه شوشی، به مرحوم ابراهیم خان زوال بدهند، همین که هر دو قلعه‌های عسکران را، که در سه فرسخی قلعه شوشی در سر راه تفلیس و گنجه است، واگذار قشون نمایند، که در هر دو قلعه قشون گذاشته محکم نموده، راه آمدن قشون اروّسیه را مسدود سازند و هم در رودخانه که در یک فرسخی قلعه است، آن^۱ را با سنگر که در سه ویرشی قلعه شوشی هست، واگذار قشون قزلباش نمایند، که هر دو رودخانه‌ها و معبرها و راه‌های قلعه در دست قشون قزلباش بوده، سنگرهای محکم ترتیب داده، هرگاه قشون دولت علیه روسیه بر سر قلعه شوشی آمدنی باشد، نگذارند و یک نفر سردار با دو هزار سه هزار سواره، در شاه بولاغی توقف کرده شود، از طرف تفلیس و یلى سایط بول خبردار بوده، به قتل و غارت آن طرف‌ها اقدام نمایند و بعد از اطاعت و امر مرحوم ابراهیم خان، تجاوز ندانند و تمامی اخراجات قشون قزلباش از خزینه فتحعلی شاه باشد و حبّه^۲ ای از ولایت قراباغ طمع و توقف ننمایند و آن چه از ضروریات قشون باشد، از سیورسات و غیره، با پول خودشان بگیرند. همین که قلعه شوشی که حصین و قلعه خدآ Afrin است و دهنگ گرجستان و شیروانات است، به دست قشون دولت اروّسیه نرسد.

اگرچه صبیه ابراهیم خان که آقابیگم آقا هستند، در خانه فتحعلی شاه حرم بزرگ و اولین بود و ابوالفتح خان را امیرالامرا نموده، حرمت تمام می‌کردند، مع ذلک مرحوم ابراهیم خان دولت علیه اروّسیه را ابدی مرحمت و پادشاه ایمپراطور اعظم را دائمی و با عدالت تصور کرده و اطمینانی حاصل نموده، دولت بزرگ و صاحب مرحمت ابدی دانسته، که تغییر به مرحمت ایمپراطوری نمی‌رسد. باز به دولت ایران و مرحمت ایشان را محل گذار نشده، مجدداً ایلچی به شهر تفلیس فرستاده، با سردار سیسیانوف تمثیل ملاقات و اتمام شرایط اطاعت کردند، سردار کنیاز سیسیانوف فرستاده مرحوم ابراهیم خان را

اعزاز و انعام تمام معطوف داشته بودند، که در بهار در حوالی ولایت ملاقات خواهد شد.

بنابر آن در سنه ۱۸۰۵ و در اول ماه مای^۱ مرحوم ابراهیم خان با فرزندان خود مرحوم ینارال مایور محمدحسن آقا و ینارال مایور مهدی قلی آقا و بولکونیک خانلار آقا^۲ و سایر اعیان و قراباغ به حضور سردار اعظم کنیاز سیسیانوف، که قبل از ورود ایشان آمده، در سر رودخانه کورک اردو کرده بودند، عزیمت کردند و معتمدی فرستاد. سلیم خان حاکم ولايت شکی را که حکومت شکی تعلق او بود و داماد مرحوم ابراهیم خان بودند، ترغیب داده، با اعیان ولايت شکی به حضور سردار اعظم آوردنی چند، روز در کورک چای^۳ جشن تمام و عشرت و مهمانی شده، بعد از آن در اعداد و عهدا نامه مرقوم گشته، مرحوم ابراهیم خان و سلیم خان حاکم شکی عهدا نامه را مهر کرده و سردار اعظم قول کشیده، با اعزاز و احترام و تکلفات – یکدیگر از آن جا معاودت کردند و فرزند دومین مرحوم محمدحسن آقا را شرط کردند، که در تفلیس به عنوان زوال گذارند.

و مرحوم ابراهیم خان یک دسته از قشون اروپسیه با توپخانه خواهش کرده بودند، که همه وقت در نزد ایشان در قلعه شوشی باشد و در آن مجمع رتبه ینارال لیدنیاندی^۴ به مرحوم ابراهیم خان و سلیم خان و ینارال مایوری به جهت مرحوم محمدحسن آقا و مهدی قلی خان و بولکونیکی به مرحوم خانلار آقا، وساطت سردار به حضور پادشاه شد، که بعد از چهار ماه فرمان همین التفات و مراتب، با مواجب مستمری رسیده شود.

بعد از معاودت از مجمع کورک چای حسب الامر سردار مایور لیستناویچ با دسته یکور^۵ و توپخانه وارد خان باغی شدند، که ده ویرثی قلعه است.

۱. در زبان روسی به ماه «مه»، «مای» گفته می‌شود.

۲. وی پسر کوچک ابراهیم خان بود.

۳. «چای» در زبان ترکی یعنی رود. البته در متن «کورک چایی» نوشته شده است.

۴. لیوتنانت جنرال General - Lieutenant یعنی سرلشکر.

۵. هنگی که مستقیماً تحت فرمان امپراطور روسیه فعالیت می‌کرد.

درین اثنا خبر رسید که قشون قزلباش وارد کنار ارس می‌شوند، بنابر آن محمدحسن آقا دسته یکور و مایور را برداشت، با سواره‌های نامی قراباغ، عازم مقابله قزلباش شدند، مدعای آن که، چون آب رود ارس در نهایت بود، سواپی کورپی گذرگاهی نداشت، در حوالی کورپی بوده، نگذارند که لشکر قزلباش داخل خاک قراباغ شوند [تا] ایلات و دهات ولایت و غله و زراعات پامال شود.

قرزلباش پیش دستی کرده از کورپی به طرف قراباغ گذشته بودند، که در حوالی باغات جبرئیللو دچار^۱ عساکر اروپیه و قراباغی شده دعوای سخت به عمل آمده، شب صلاح در محافظت قلعه شوشی دانسته، مرحوم محمدحسن آقا با قشون معاودت به صوب قلعه کرده بودند. قشون قزلباش وارد آغ اوغلان، چهار فرسخی قلعه شده و به قریب پنج هزار قشون به حوالی قلعه اسکران آمده، اراده کرده بودند، که از هر دو طرف به تسخیر قلعه آمده شوند و مقدمه را مایور به حضور سردار نوشته بودند.

درین اثنا نایب السلطنه ایران به قریه چاناگچی^۲ منزل کرده که منتظر ورود قشون اسکران بودند. حسب الامر سردار بولکونک قراکین^۳ با قشون توپخانه و بود بولکونک قطلازووسکی^۴ در حوالی قلعه شاه بولاغی ظاهر شدند. نایب السلطنه از چاناگچی کوچ کرده، به دفع بولکونیک قراکین رفتند تا حوالی اسکران، جنگ کنان آمدند. چون قشون قزلباش همه جای‌ها و راه‌ها را گرفته و محکم کرده و قلعه اسکران متصرف شده بودند، عبور توپخانه و قشون دشوار بود، پس در آن حوالی سنگر کرده، مدت یازده روز یک دسته قشون اروپیه با تمامی قشون قزلباش شب

۱. در متن «دوچار»

2. Chanakhchi.

۳. پل میخائیلوبیچ کاریاکین Paul Mikhailovich Kariayin در تحت فرماندهی سیسیانوف خدمت می‌کرد او در محاصره گنجه در سال ۱۸۰۳ شرکت داشت. او در هفتم می ۱۸۰۷ درگذشت. به افتخار وی رسته‌های «قارابولاق» و «آزینه» به عنوان قصبه «گاریاگین» نامگذاری شد. که در سال ۱۹۵۹ این قصبه «فضولی» نام گرفت.

۴. Podpolkavnik یعنی سرهنگ دوم که در اینجا مراد کوتلیاروسکی است.

و روز در جنگ بودند و سنگر قشون اروّسیه از آب هم دور بود. بعد از یازده روز [او] شب، با وجودی که بولکونیک و قطلاروسکی^۱ هر دو زخمدار شده بودند، و نصف قشون اروّسیه در دعوا فوت شده و زخمدار بودند، با قریب سیصد نفر سالدات^۲ تمامی توپخانه را برداشت، به صوب شاه بولاغی با بلدی وانی^۳ یوزباشی که حال ملک وانی^۴ است و در آن سفر ملک وانی خدمات شایسته به عمل آورده بود، معاودت کردند.

هر چند پیاده بسیار از قزلباشیه در قلعه شاه بولاغی گذاشته بودند، که قشون اروّسیه داخل نشوند، در همان شب یورش برده، قلعه را از دست قزلباش گرفته، یک نفر از خوانین و چند نفر از قزلباشیه را کشته بودند، سه روز در آن جا مکث کرده و از آن جا باز بلدی ملک وانی به گنجه رفتند.

و فتحعلی شاه خودش نیز با تمامی قشون قزلباش به قراباغ آمد، در شش فرسخی شهر شوشی اردو کرده بودند و عباس میرزا نایب السلطنه بعد از رفتن بولکونیک قراکین، به گنجه در حوالی شاه بولاغی اردو کرده بودند، که سردار اعظم سیسیانوف با عساکر اروّسیه به عزم مدافعه نایب السلطنه و فتحعلی شاه، داخل خاک قراباغ شدند.

نایب السلطنه با قشون زیر حکم خود از قراباغ کوچ کرده، به جهت تمتأی خراب کردن و غارت نمودن گرجستان، به صوب تفلیس رفت و فتحعلی شاه در حوالی آغ اوغلان مانده بود. درین اثنا از طرف رشت به فتحعلی شاه خبر رسید، که قشون دولت اروّسیه از دریای خضری به ولایت طالش و رشت بیرون شده‌اند. شاه به سبب این خبر و آمد آمد سردار سیسیانوف، کوچ کرده به سمت اردبیل حرکت کردند و سردار سیسیانوف به^۵ خوناשین، که در دو فرسخی آغ اوغلان

۱. همان کوتلیا روسکی است.

۲. سرباز به زبان روسی.

۳. Vani Yuzbashi در منطقه دیراک قراباغ قرار دارد که محل یکی از مناطق حاکمیت ملکیت‌های پنج‌گانه قراباغ بود.

۴. یوزباشی، ملیک ناحیه وانی بود.

۵. در متن «با».

رفته و در آن جا معلوم شد، که شاه کوچ کرده، رفته است. از آن جا به قلعه شوشی آمده، پاره امورات را قراردادی کرده و سه نفر از خوانین قزلباش که به جهت سفارت به نزد ابراهیم خان با شرط و تعهدات که مذکور گردید، آمده بودند، آنها را گرفته با کمال حرمت و رضامندی، از قربانی به صوب تفلیس رفتند.

و در زمستان همان سال با عساکر دولت علیه از گرگذشته، به صوب شکی و تسخیر شیروان و بادکوبه و قبه و دریند حرکت فرمودند. مرحوم ابراهیم خان از روی ارادت به دولت علیه فرزند ارجمند خود مهدیقلی آقا را با قشون قربانی و پاره بیگزادگان روانه حضور سردار فرمودند، که با عساکر پادشاهی به خدمات مقرر اقدام نمایند.

سلیم خان حاکم شکی که در اطاعت دولت علیه بودند، با تدارکات لازمه و پیشکش‌های لایقه، سردار را از سرحد ولایت شکی به سرحد ولایت شیروان رسانیدند. در اول دفعه چند روز اگرچه مصطفی خان جواب‌های مغوروانه، بنابر اعتماد خود به جای‌های صعب و دولت و مکنت خود به حضور سردار نوشت، سر از اطاعت باز می‌زد، در آخر مشاهده کرد که تاب مقاومت چنان عساکر اروپیه و قشون قربانی و شکی نخواهد آورد و قشون قربانی فرصت یافته، دست به تاخت و تازدهات شیروان گشاده‌اند. بنابر دلالت مهدیقلی خان و سلیم خان لاف اطاعت و انتیاد کرده، به نوعی که مرحوم ابراهیم خان و سلیم خان قرارداد و عهد نامه نوشه بودند^۱ همان قرار عهدنامه نوشه، داخل تحت دولت علیه در ظاهر شده، سردار اعظم از شیروان گذشته، به صوب بادکوبه رفتند.

درین اثنا ینارال مایور محمد حسن آقا فرزند بزرگ مرحوم ابراهیم خان که صاحب آزار^۲ بودند، به رحمت خدا واصل شدند. از این مقدمه کدورت و ملال آمیز، پریشانی و غمگینی به ولایت قربانی رو داده، پاره اشخاصی که در باطن اطاعت دولت علیه را راضی نبودند، به سبب فوت و مرحوم شدن مرحوم

۱۸۰۵ دسامبر ۲۵

۲. مرگ وی به دلیل بیماری ربوی و یا احتمالاً سل بوده است.

محمدحسن آقا و دور شدن مهدیقلی آقا از ولایت و به سبب ناخوشی و کم قوتی و مسنی مرحوم ابراهیم خان، از آن شخص‌ها علامات و آثاری که خلاف قرار داد و عهده‌نامه بود به بروز رسید، پس سردار اعظم معطوف کردن مهدیقلی خان را با قشون قربانغ را صلاح دیده، با اعزاز و احترام و انعامات لایقه و امید نوید به قربانغ فرستادند و چنان که مرحوم ینارال مایور محمدحسن آقا، از صمیم خاطر محبت و مهربانی تمام داشتند، از کمال یأس و نهایت تأسف، از وفات مرحوم محمدحسن آقا، مراسله محبت آمیز از نهایت مهربانی و دلسوزی به جناب حرمت مآب بولکونک جعفرقلی آقا^۱ نوشت، تعهدات محبت و پرستاری کرده بودند. ینارال مایور مهدیقلی خان با قشون و بیگزادگان قربانغ، وارد حضور مرحوم پدر بزرگ‌دار خود شده، پیغامات محبت آمیز و نویدات سردار اعظم را حالی کردند و به دفع و رفع پاره مفسدین اقدام داشتند و در استحکام قواعد اخلاقی دولت علیه ساعی بودند.

قتل سیسیانوف

درین اثنا خبر رسید که سردار اعظم سیسیانوف در ولایت بادکوبه بنای گفتگو بوده است، سردار بخاطر نمی‌آوردن، که چنان امر شنیع و مذموم از حسینقلی خان^۲ و توابع او سرخواهد زد. با دو نفر از بیگزادگان حضور به مقام مکالمه تشریف برده، ابراهیم بیگ نامی با دو نفر در کمین بوده‌اند، خفیه سردار اعظم و رفقاء او را با زخم گلوله به قتل رسانده، ابواب مخالفت و دشمنی بر روی عساکر پادشاهی گشاده‌اند.

از این خبر ملامت اثر، پریشانی خاطر به مرحوم ابراهیم خان و اولاد او و اهالی ولایت حاصل شد، چون که هنوز از نظام دولت رؤسیه خبرداری نداشته، تصور

۱. جعفرقلی آقا پسر ارشد محمدحسن آقا پس از مرگ پدر جانشین وی شد.

۲. حسینقلی خان پسر حاجی علی‌قلی آقا خان باکری بود که بعد از قتل رساندن سیسیانوف از سوی فتحعلی شاه مورد تشویق قرار گرفت.

قاعده ایران می‌کردند، که اگر چنان سردار اعظم وفات یابد، در نظام قشون و ولایت خلیلی کلی حاصل می‌شود و حال آن که اگر چند نفر از سرداران و سرکرده‌گان، در هنگام جنگ با دشمن مقتول شوند، باز نظام محکم دولت علیه را خلیلی و در کار ولایت اغتشاش روی نمی‌دهد.

بعد از وفات سردار سیسیانوف ینارال نسوید آیوف^۱ در بلده تفلیس، به نظام قشون و ولایت مشغول شدند. آدم مرحوم ابراهیم‌خان با مراسله جات ارادت آمیز به خدمت ینارال رفت، خاطر جمعی در هر باب حاصل شد.

که در بهار آن سال که سنه ۱۸۰۶ باشد، قشون قزلباش بنای عبور به طرف قراباغ کردند و در خفیه آدم‌ها به حضور مرحوم ابراهیم‌خان فرستاده، امید نوید‌ها دادن زا بر پا کردند، چون سوا ای دسته یکور و مایور لیسانویچ، قشون علاحده در قراباغ نبود که به دفع چنان دشمن قوی قادر شوند و ایلات و دهات قراباغ پامال می‌شدند و وقت محصول غله هم می‌رسید، مرحوم ابراهیم‌خان بنای مدارا با قزلباش را گذشتند و هر مصالح را با مایور حالی می‌کردند و مایور زود رسیدن قشون دولت علیه روسیه را، به مرحوم ابراهیم‌خان با تعهد‌ها و عده می‌دادند.

الحق آمدن قشون بسیار تاخیر شد و قزلباش و قشون ایشان به دو فرسخی قلعه رسیده بودند و مرحوم ابراهیم‌خان خانه و کوچ خود را که در خان باگی بودند، کوچانیده و به نزدیک قلعه آوردند.

پاره از اشرار به چه سیاق به مایور^۲ گفته بودند، که شب مایور با دسته قشون به منزلی که ابراهیم‌خان می‌شدند رفت، از قضای فلکی که تغییر به او راه نمی‌یابد، مرحوم ابراهیم‌خان با پاره‌ای اهالی و عیال و متعلقان خود در آن جا مقتول شده^۳

۱. سرتیپ پتر داویدویچ نسوتايف (Peter Davidovich Nesvetaev) در نبردهای با لهستان و عثمانی در دوره کاترین دوم خدمت می‌کرد و در سال ۱۸۰۴ به قفتاز فرستاده شد و با نیروهای ایران در اطراف اجمیاذین در اطراف ایروان جنگید و بعد از مرگ سیسیانوف فرمانده ارتش روسیه در ماوراء قفتاز بود. او در سال ۱۸۰۸ در گذشت.

۲. منظور لیسانویچ.

بودند و بندگان غنارال مایور مهدی قلی خان و بولکونک جعفرقلی آقا در اندرون قلعه بودند، حرکتی و کاری که خلاف قاعده ارادت به دولت علیه شود، مرتکب نشده، در اصلاح و حشت خلق ساعی شدند^۱ و از جانب مایور در هریاب مغایرت نکردند^۲ بلکه چنان که غله و آذوقه کم یاب بود، به تدارک آذوقه فشون ساعی شدند و قشون قزلباش با عباس میرزا نایب السلطنه در آغ اوغلان اردو کرده بودند.

سلط روس‌ها

بعد از مقدمه کدورت آمیز مرحوم خان، پانزده روز نرفته بود، که قشون و توپخانه با سرکرده گی ینارال نیبالسین در شاه بولاغی معلوم شد. به مجرد ورود خبرآمدن قشون مهدی قلی خان با سواره‌های نامی قراباغ و خدمتگذاران و پاره بیگزاده‌ها چنان که قشون قزلباش در هر اطراف و راهها تردد می‌کردند، از قلعه بیرون شده به خدمت ینارال نیبالسین رفته، به قشون دولت روسیه ملحق شده، در حوالی قلعه عسکران اردو کردن. ابولکونک جعفرقلی آقا با مایور و دسته یک‌گیر^۳ در قلعه ماندن [تا] محافظت قلعه شود و ینارال نیبالسین دو و سه روز منتظر شدند، که بلکه نایب السلطنه ایران با قشون قزلباش بر سر ایشان آیند، اثرب ظاهر نشد، بنابر آن صلاح دیدند که حرکت به صوب قشون قزلباش کرده، اگر به دعوا آمده شوند دعوانمایند و آنایند، بر سر آنها رفته، از خاک قراباغ بیرون و دور کنند.

نایب السلطنه حرکت قشون اروسیه را به طرف خود، دانسته، با تمامی لشکر خود کوچ کرده، به مقابله و مقاتله آمدند و در حوالی منزل خوناشین، هر دو لشکر

۱. میرزا جمال معترف است که مهدی قلی خان و جعفرقلی آقا پسر و نوه ابراهیم خان با روس‌ها در قتل ابراهیم خان هماهنگ عمل کرده‌اند.

۲. میرزا جمال در چگونگی حرکت ابراهیم خان به سوی سپاه عباس میرزا و لیعهد ایران و قتل وی توسط روسها با کمال اختیاط و بسیار مغلق و بیچیده و با در نظر گرفتن منافع روسها قلم زده است ولی تلویحاً معترف است که ابراهیم خان تحت فشار سپاه عباس میرزا که بسیار بیشتر از سپاه روسیه بود قرار داشته است اما از نتیجه این فشار سختی به میان نمی‌آورد. ۳. همان هنگ یکور. ر.ک. به ص ۱۲۴.

به یکدیگر رسیده، نایره قتال اشتعال یافت. مهدی قلی خان با متعلقان و قشون قراباغ در هر وقت رهنمایی و اعانت می‌کردند و در هنگام دعوا بالاتفاق به دفع و رفع قزلباش ساعی بودند، که در پانزدهم ماه ابول^۱ در منزل خوناوشین مدت هفت ساعت که دعوا و جنگ هر دو لشکر بوده، با تدبیر ینارال و مردانگی قطلاروسکی و اعانت مهدی قلی خان، قشون قزلباش مغلوب، پاره مقتول و پاره دستگیر شده، فرار به طرف ارس کردند و قطلاروسکی نیز زخمدار شده، به قریب سی نفر از افسرها و سالدات زخمدار و مقتول شدند. ینارال با قشون از عقب ایشان تا قوزلوچای^۲ رفته، اثری نیافتدند. نایب السلطنه با قشون قزلباش بسیار از آغروق ریخته، بعد از فرار، در وعده دو روز، از ارس به آن طرف سرحد^۳ عبور کرده بودند.

به مجرد ورود خبر شکست قزلباشیه، چنانکه ابوالفتح خان و سایر خوانین و فراریان هنگ‌های قراباغ تمامی ایلات و پاره دهات را کوچانیده، به سمت نخجوان وارد و باد می‌بردند. بولکونیک جعفر قلی آقا با جناب مایور لیستنایچ و از سوارهای معلوم ایلات و متعلقان برداشته، از راه محل زنگه زور به جهت معطوف کردن رعایای قراباغ و دفع قشون قزلباش، عازم شدند و هرچه در قوه داشتند شب و روز توقف نکرده، با وجودی که سالدات پیاده در کوهستانات دشوار بوده، که از عقب رسیده شوند.

آخرالامر در حوالی کوهستانات قپان و اردو باد به قشون قزلباش سوارهای قراباغ در خدمت بولکونک جعفر قلی آقا رسیده، ابتدای دعوا کرده، در دره‌های تنگ، به قریب دو هزار سواره و پیاده قشون قزلباش را شکست داده، همه را گرفته و لخت کرده، از اسب و اسباب و لباس عاری نموده و هرچه که داشته‌اند کسب کرده بودند که سواران از عقب رسیده، تمامی قشون قزلباش را پاره اسیر و پاره فراری یافته بودند و ایلات و رعایاء قراباغ را که کوچانیده می‌بردند همه ایشان را

۱. پانزدهم جولای ۱۸۰۶. بعضی منابع سیزدهم زوئن نوشته‌اند.

۲. در متن «قوزلوچایی» (Qozlu - chay)

۳. منظور میرزا جمال رود ارس است که پس از پایان جنگهای روس و ایران سرحد دو کشور شد و گرنه در اوایل جنگ اول روس و ایران تمام سرزمینهای تفتیز جزو خاک ایران بود.

سمت به سمت، معاودت به حوالی کوهستانات سمت قلعه کردند. آن وقت نایب‌السلطنه در حوالی کنار ارس، از یک طرف قشون ینارال نیبالسین با مهدی قلی خان، شکست به نایب‌السلطنه داده و از یک طرف مایور [و] بولکونک جعفرقلی آقا این گونه کارها بجا آوردند، اهالی قراباغ را آرام شده وزور عساکر پادشاهی ظاهر گشت. هر کس در جای و مکان خود به آسایش و کمال راحت آرام و قرار گرفتند.

در زمستان همان سال^۱ از طرف ایمپراطور افخم مرحوم الیکساندر پاولویچ^۲ ینارال انشف غراف غودویچ به سرداری منصوب گشته، وارد تفلیس شد و مراسله و نوشته مهدی قلی خان را، چنان که ینارال مایور نسوید آیوف در عریضه خود به حضور ایمپراطور نوشته بودند، به حضور خود به شهر تفلیس احضار فرمودند. مهدی قلی خان با تمامی کدخدایان و بیگ‌های ایلات و غیره به تفلیس رفته، بعد از دیدن غراف، روز دیگر مجمع عام شده، فرمان حکومت قراباغ مع وعده شمشیر مرّاصع و عَلَم پادشاهی که در عهده‌نامه مرقوم شده بود، به مهدی قلی خان تسلیم کرده، یا امید نویدهای مرحمت‌های گوناگون، معطوف به قراباغ کردند و مقدمات حکومت مهدیقلی خان^۳ از تاریخ مذبور تا سنه ۱۸۲۲ ماه اکثرب البتہ از دفاتری که کارگذاران دولت علیه نوشته‌اند، معلوم رای شریف است، احتیاج به عرض مخلص ندارد.

.۱. ۱۸۰۶ م. آ. الکساندر اول. ر. ک. به مقدمه.

.۲. مهدی قلی خان پس از مرگ پدر در سال ۱۸۰۶: خان بی اختیار قراباغ شد و در بهترین حالت مجری اهداف روس‌ها در قراباغ بود جایگاه ضعیف او در سیستم دولتی قراباغ سوء‌ظن و رفتار تحیرآمیز روس‌ها، وی را به سوی ایران متمایل ساخت و در سال ۱۸۲۲ از قراباغ فرار و به عباس میرزا پناهنده شد و در جنگ‌های دوره دوم روسیه و ایران بر علیه روس‌ها چنگید. بعد از مرگ عباس میرزا در سال ۱۲۴۹ق / ۱۸۳۳ وی یکی از بزرگترین حامیان خود را از دست داد و با توجه به فرمان عفو عمومی ورنستف در قفقاز، وی در سال ۱۸۳۶ / ۱۲۵۲ به قراباغ برگشت و در نه سال عمر باقی مانده خود از مستمری روس‌ها استفاده کرد. وی در سال ۱۸۴۵ درگذشت و جسد وی را در آغدام - محل دفن خان‌های جوانشیر - به خاک سپرده شد.

فصل هشتم

حقیقت از آن زمان که این ولایت‌ها به تخت حکومت و صیانت بندۀ گان اعلیحضرت ایمپراتور اکرم شده‌اند.

اگرچه در وقت‌های دشمنی با دولت ایران ضررهاي کلّيه حاصل نموده‌اند، اما بعد از آن که در سنه ۱۸۲۶ کارگزاران دولت ایران نقض عهدنامه و شروط دوستی و اتحاد را که با دولت دائم‌القرار اروپسیه بسته بودند شکسته^۱ و نجابت اکتناه کنیاز منشغوف^۲ را که به جهت سفارت به دولت ایران رفته بود معطوف کرد، غفلتاً داخل ولایت‌ها تعليقه دولت اروپسیه شدند.

در حقیقت تصور باطل بود که بخاطر آورده بودند و ندانستند که در مقابل عساکر پادشاهی تاب و توانایی آن ندارند، که در وقت تلاطم امواج دریایی عساکر دولت اروپسیه ایشان مانند خس و خاشاک معدوم خواهند شد.

در اول مرحله مرحوم نایب‌السلطنه با تمامی قشون خود بر سر قلعه شوشی آمدند، با وجود[ای] که قلت قشون در زیر حکم ینارال ریوت و عدم خوراک و باروت و گلوله و توپ و غیره، مدت یک ماه و نیم محاصره کرد، با چنان قشون و توپخانه قادر نشدند، که به سمت دیوار قلعه شوشی آماده شوند، تا آن که مقدمه

۱. البته از میرزا جمال که خدمت به روس‌ها را برای خود افتخاری بزرگ می‌داند بعید نیست که تمام گناهان شروع جنگ دوم روس و ایران را به گردان ایرانیان بیاندازد.

۲. آ历ساندر منشیکوف (Alexander Menshikov) (۱۷۸۷ - ۱۸۶۹) یک دیپلمات بود که در سال ۱۲۴۱ (1787) یک دیپلمات بود که در عهدنامه گلستان به دقت مشخص نشده بود به ایران آمد. لجاجت و سرسخنی بیش از حد وی باعث شد که ایران و روسیه به توافقی دست نیابند، امری که در شروع جنگ‌های دوم روس و ایران موثر بود. ر. ک به کتاب اینجانب با عنوان «قالشان» (تهران: مرکز اسناد وزارت خارجه، ۱۳۸۰).

مغلوب شدن امیرخان سردار شد، در محل شمکور از زور عساکر پادشاهی که در زیر حکم ینارال کنیاز مددوف بود شنیده، از سرقلعه لابداً کوچ کرده، که به عزم مقابله و مقاتله عساکر پادشاهی که در زیر حکم کنیاز انور و غراف پسکوچ ایروانسکی^۱ بوده که حوالی ایلی سایط بول رفته، زیاد از یک ساعت تاب نکرده، مغلوب شده، در وعده دوروز از ارس به سمت قراغ عبور نمودند. سردار اعظم تا منزل چره کن از عقب آنها آمده، احدي از قشون قزلباشیه نیافتند، در حقیقت اگرچه زور عساکر منصوريه پادشاهی در افواه والسنہ بینندگان معلوم می شد.

در آن سال که سال ۲۳۱ که بندگان والامقام کنیاز انور و غراف پسکوچ ایروانسکی درین ولایت‌ها به امر سرداری و سالاری قیام می نمودند. زور عساکر پادشاهی اعظم و ایمپراطور اکرم را به اهالی دولتین علیتین ایران و روم ظاهر و معلوم کردند و اهالی ولایت‌های تعلیقه دولت علیه روسیه را که بی آرام و پریشان بودند، آرام تمام داده، کسانی که از اشخاص ولایت‌ها و صاحبان او جاق، از مرحمت دریا مثال ایمپراطور اعظم نامید شده، از مکان و متروکات خودشان دست کشیده بودند و فراری گشته و متفرق بوده‌اند، در برابر مرحمت دریا مثال ایمپراطور اعظم جرم و گناه ایشان را ماننده یک قطره تصوّر فرموده، امیدوار مرحمت و عفو تقصیرات کرده، همه ایشان را معطوف به جا و مکان و اوطان

۱. ایوان فنودرویچ پاسکوچ ایروانسکی (Ivan Fedorovich Paskevich Erriranskii) در نوزدهم مه ۱۷۸۲ در یک خانواده اعیان و متمول در شهر «پولتاوا» در اوکراین متولد شد و در جنگ‌های با عثمانی‌ها و ناپلئون شرکت داشت. در سال ۱۸۲۷ فرمانده کل قنطره شد و بعد از تصرف قلعه ایروان لقب ایروانسکی دریافت کرد و پس از عبور از ارس و شکست دادن نیروهای ایران، عهدنامه ترکمانچای را به عباس میرزا تحمیل کرد. وی سپس با پیروزی بر عثمانیها موفق به پایان دادن به جنگهای روسیه و عثمانی (۱۸۲۸-۱۸۲۹) شد. نیکلای اول وی را در سال ۱۸۳۱ برای جلوگیری از قیام مردم به لهستان فرستاد و پاسکوچ با بی‌رحمی هر چه تمامتر ضمن سرکوبی مردم موفق به دریافت لقب ورشوونیسکی شد و در سال ۱۸۳۲ به مدت دوازده سال جانشین تزار لهستان شد و در سال ۱۸۴۹ به دریافت درجه ارتشیدی نائل گشت. پاسکوچ به دلیل زخمی که در بدن داشت در سال ۱۸۵۶ بازنشسته شد و دو سال بعد درگذشت.

۲. منظور سال ۱۸۳۱ م.

خودشان^۱ کردند، تا بحمدالله همه آنها و سایرین مالک املاک و متروکات خودشان^۲ شده با کمال آرام و آسایش و خاطر جمعی گذران دارند و شکرگذاری کرده، منتظرند که در وقت احضار با عساکر دولت علیه به خدمت‌گذاری و جان‌نثاری اقدام دارند، چنان که اگر اشخاص شجاع قراباغ در سفرهای ایران روم و داغستان به اتفاق عساکر منصوريه پادشاهی به خدمت‌گذاری اقدام کرده‌اند، صاحب مناصب ارجمند و مواجب شدند، هیچ بی‌بهره نمانده‌اند.

تمت سوابی خاتم

امیدوارم که این نوشتۀ جات مخلص را که از مدت سنه مسلیمن ۱۲۰۵ تا سنه ۱۲۶۰ که در حضور خوانین و در ولایت قراباغ خدمت‌گذار و کارگزار بوده‌ام، که در اکثر وقایع و جنگ‌ها حاضر شده‌ام مرقوم و به حضور باهرالنور داده‌ام، باعث تزايد الطاف و مرحمت کنیاز نامستک [ورنستف] خواهد شد و اميدوار مرحمت چنان امیراعظم و قایم مقام عالی مقام شده‌ام، که در همه وقت مخلص را خوشحال فرموده‌اند، از خاطر شریف محو و فراموش نخواهند فرمود، که در حقیقت خیرخواهی و خدمت‌گذاری جناب ایشان به همه کس فرض و لازم است و الطاف ایشان به عموم مخلسان و خدمت‌کاران شامل و کامل.

خداآوند یگانه از خیرخواهان همه وقت راضی است، ایشان را دائمًا خوشوقت و خوش طالع سازند.

آمین یا معین

نام نیکوگر بماند زادمی
به کزو ماند سرای زرنگار
چون این چند اوراق که مشتمل است به حقیقت خاک و ایالت ولایت قراباغ و

حکومت خوانین مرحومین پناه خان و ابراهیم خان. به نام مبارک بندگان منبع الوجود والاحسان امیر اعظم صاحب کرم رحم دل غراف و کنیاز میخائیل سیمونویچ قایم مقام ایمپراطور افخم و رانصوف تمام و بنا کرده بودم. در قلعه شوشی این قطعه را که نمونه از اوصاف جمیل و نجابت و عظمت ایشان باقی مانده و ختم به دعای خیر شده. درین مقام و ختم کلام مرقوم شده. قطعه منه.

غراف است هم کنیاز و رانصوف	به نام آن که در لطف است معروف
همه اوقات خود را کرده مصروف	به خدمت گذاری خاقان اعظم
به عین التفاتش کرده معطوف	کسی که آمد به درگاهش به امید
همیشه در جهان سرور و مشعوف	الهی دولت و بختش فزون باد

تمّ الوقایعات فی سنہ ۱۲۹۴

فصل نهم

مدت حکومت خان‌های قراباغ

مدت حکومت مرحوم پناهخان و ولایت قراباغ بعد از خطاب خانی و رسیدن فرمان حکومت از عادل شاه برادرزاده مرحوم نادرشاه و القاب حاکمی دوازده سال بود.

مدت حکومت مرحوم ابراهیم‌خان چهل و چهار سال زیاد هم بود.

مدت حکومت مهدی‌قلی‌خان با فرمان ایمپراطور در قراباغ هفده سال و چند ماه بود.

فصل دهم

آثار و عمارت بجا مانده از پناه خان و ابراهیم خان در قرایباغ

آثار و عمارتی که از مرحوم پناه خان در قرایباغ بناشده:

اول قلعه بیات است که با کرپوچ^۱ پخته^۲ بازار و حمام و بارو و عمارت کرده بود.
الحال خراب شده و آثار جزوی هست.

دوم. قلعه شاه بولاغی مسجد در سرچشمہ و حمام و شهر و بازار با سنگ و آهک.
سیم. دیوار سابق قلعه شوشی و عمارت که الحال انبار غله قشون است.

آثار و عمارتی که از مرحوم ابراهیم خان باقی مانده:

اول مسجد بزرگ جامع است که در سنه مسلمین ۱۱۸۲ تعمیر یافته کهنه شده
بود. صبیه مکرمه اش مرحوم گوهر آقا، تجدید عمارت کرده، خوبتر از سابق.

دوم. دیوار حصار قلعه شوشی که در سنه مسلمین ۱۱۹۸ بنا شده، در مدت
سه سال به اتمام رسید، الحال آمنا دولت تجدید کردہ‌اند. در بعضی مکانها
آثارخان باقی است.

سیم. هر دو قلعه‌های اسکران است که در سنه مسلمین ۱۲۰۳ در سه فرسخی
قلعه شوشی در میانه دو کوه که معتبر رودخانه غرغر است، که در وقت دشمنی اگر
جزوی قشون پیاده در آن قلعه‌ها باشد، دشمن از آن جا گذشته به طرف قلعه
شوشی، نمی‌تواند که عبور نماید.

۲. در متن «پخته»

۱. Kirpich به زبان روسی یعنی آجر.

چهارم. عمارت و او طاقهای دره خزینه است در میاه کوه و سنگ، مشتمل به یک راه است، در اندرون مقاره با آهک و سنگ تعمیر شده.

پنجم. عمارت‌های خان باغی است، که در یک فرسخی قلعه [شوشی] واقع است.

ششم. حصار باغ آگدام است، مع گنبد‌های عالیه در سرقبت مرحوم پناه خان و سایر اولاد بنا شده است و نهرهای آن.

فصل یازدهم

در نظام و ضابطه ابراهیم خان و قواعد در ایام حکومت او

تمامی ایلات قراباغ قشون سواره بودند و سیاهه و در وقت ضرورت، از محلات و دهات تفنگچی پیاده، با ملکان محل، در قشون حاضر بودند. از ایلات قراباغ توجی^۱ پول و مالوجهات^۲ از محصول بازیافت نمی‌شد، اما محلات و دهات مالوجهات و توجی بازیافت در هر سال می‌شد و وقتی که گاهگاه از داغستان قشون لزگی می‌آوردند آنوقت به جهت قشون لزگی مواجب و عوض اسب کم شده و فوت شده لزگی از ایلات هم توجی پول و سیورسات غله و گوسفند و مال بازیافت می‌شد.

از آن خانواران که نوکر و قشون در دفتر نبوده‌اند و از اهالی نوکر و قشون که نام ایشان در دفتر مرقوم بوده، چیزی بازیافت نمی‌شد، معاف بوده، غله، اسب و اسباب ایشان از سرکار خان می‌رسید. به هریک نفر نوکر قشون یک باب خانه نیز محول شده بود، که کار و بار آن نوکر و سواره را درست می‌نماید.

۱. مالیاتی از روستائیان به وسیله کدخدای جمع آوری می‌شد.

۲. مالیاتی که صاحبان املاک باید به خزانه می‌دادند.

فصل دوازدهم

انعام و پیشکش

در هر سال روز نوروز که روز عید باشد به تمامی سرکردگان نامی قشون و مین باشیان^۱ خلعت و انعام و اسب و شمشیر از طرف خان مرحوم انعام می شد هر کس به قدر رتبه خود پیشکش‌ها، از ولایت‌های آذربایجان و محلات و ملکان می آوردند.

۱. اصطلاح ترکی به معنای رئیس هزار نفر، ولی در اینجا مراد روسای قبائل است.

فصل سیزدهم

تأمین هزینه همراهان

وقتی که مرحوم ابراهیم خان در سفر بودند و یا در جایی اردو می‌کردند، اکثر مین باشیان و یوزباشیان^۱ و بیگ‌ها و آقایان و از خوانین آذربایجان که در حضور بودند، تمامی چاشت و شام و نهار ایشان و جو اسب‌های ایشان و پاره اهالی قشون و عمله و میرزايان و ايشيك آفاسيان^۲ و كشيكيچيان و يساولان همه از کارخانه بندگان خان مرحوم می‌خوردند.

در اکثر شبها به قریب چهل پوط^۳ زیاد برنج و سی راس گوسفند^۴، سوا این که گوسفند زنده به مین باشیان و غیره داده شدند، محض در کارخانه مرحوم خان مصرف می‌شد، باقی مصارف نان پخته^۵ و جو اسبان و روغن و حلويات^۶ از اين قرار باید خيال آرند.

۱. فرمانده صد نفر سرباز

۲. پيشكار يا فراش خلوت
Puds.^۳ يك واحد روسى معادل $16/38$ كيلوگرم يا ۳۶ پوند.

۴. در متن «پوخته»

۵. در متن «رءوس»

۶. حلوا يا معادل آن شيريني جات

فصل چهاردهم

درآمد ابراهیم خان

مداخل مرحوم ابراهیم خان از مالووجهات محلات و دهات، خواه از غله و خواه ابریشم و از مزارع کوتان‌های مخصوصه خان، حتی خودم یاد دارم که یک دفعه حساب کردند، جفت‌های غله و کوتان مخصوصه خان مرحوم، برابر جفت و کوتانهای اهالی قراباغ شد، بلکه دو جفت زیاد تمامی این قدر غله و مالووجهات مصرف قشون و کارخانه و حرم خانه و نوکر و عمله و مهمان می‌شد و از اجاره‌جات و پیشکش‌ها و از اخراجات قراباغ و ضرابخانه و از ولایت‌های آذربایجان پیشکش‌ها از نقد و جنس، بسیار می‌آوردند.

فصل پانزدهم

اخلاق و رفتار ابراهیم خان

ابراهیم خان مرحوم غریب دوست و مهمان دوست و یتیم پرور و رعیت نواز و غیور و پردل و صاحب احسان و نان و انعام بود و صدقه و نذر و نیاز سادات عظام و فقراء بسیار می دادند و علماء و سادات را حرمت تمام می کردند و هر کس که به او پناه می آورد و اعانت می خواستند، از خوانین و بیگزاده‌گان اطراف و ولایت‌های آذربایجان و شیروان و غیره در احترام و انجام مرام ایشان مساعی جمیله در کار داشت، مقتضی المرام می کردند و به مصاحبته زنان خوش صورت میل تمام داشتند.

فصل شانزدهم

اسبان ابراهیم خان

اسبان ایلخی^۱ سرکارخان که چهار^۲ پایان و اسبان و ایلخی بسیار می داشتند، به حدّی رسیده بود که آوازه ایلخی مرحوم خان در ولایت‌های ایران و روم شهرت عظیم کرده بود.

اکثر اسبان ایلخی مرحوم خان از اسبان ایلخی و از نژاد اسبان مرحوم نادرشاه بود که از ولایت‌های آذربایجان و شاهسون و شقاقی و از خوانین خراسان تحصیل و جمع فرموده بودند.

تقریب سه و چهار هزار بلکه زیاد، مادیان زاینده در برابر آیوهای خاصه و نجیب محافظت می شد و حساب گله گرسنگ^۳ خاصه و مال و جاموش^۴ زیاد داشت، به قلم نمی توان آورد.

۲. در متن «چار».
۴. گاو میش.

۱. اصطلاح ترکی به معنای رمه اسب.
۳. در متن «گرسنگ گله».

فصل هفدهم

کارگزاران ابراهیم خان

در کارگزاران^۱ بندۀ گان مرحوم ابراهیم خان و برادران و برادرزاده‌ها، بیگ‌های معروف از اولاد و عموزاده‌های خود، صاحبان دولت و نوکر و جلال که هر یکی برابر خوانین ولایت‌های دیگر بود. از آن جمله میرزا علی بیگ عموزاده خود و لطفعلی بیگ عمه‌زاده خود و فضل بیگ و عبدالصمد بیگ و کلبعلی بیگ و همتعلی بیگ برادرزاده و اولاد [او] بودند.

و مهرعلی بیگ و ابراهیم خان فرزند پناه‌خان بودند.

واز بیگ‌های ایلات جوانشیر و اتوزایکی و کبیرلو دومورچی حسنلو و برکشاط و قراچورلو و حاجی ساملو و کولانی و قپانات و ملکان محالهای دیزاق و ورنده و چله برد و طالش و خاچین باز مثل خوانین پاره ولایت‌ها صاحبان دولت و عظمت و جلالی و اساس بودند و سایر بیگ‌ها که خود پرورش داده، بنابر رشادت و خدمتگذاری و اخلاص ایشان صاحب دولت و رعیت ساخته بودند، مشهورند.

۱. در متن «کارگزاران»

فصل هیجدهم

واز جمله عمله‌جات و کارگزاران در خانه او
و متکفان امورات و مصالح دولت او.

اول مرحوم آخوند ملا پناه است، واقف تخلص، که وزیر و مدبر و صاحب کمال مشهور و معروف است، که در ایران و روم شهرت دارد و اشعار ملیح ترکی او در اقوای اسننه خلق زمان، هنوز مذکور همگان است.

وسایر کارگزاران صاحب حرمت و ایشیک آقاسیان و ناظران و سایر عمله‌جات که بودند، همه کاروان و کامل و خوش‌زیان که بعد از مقدمه آقامحمدشاه و پریشانی و تفرقه‌گی ولايت فرآباغ، چنان اشخاص‌های معروف محترم، اکثر عمله‌جات و کارگزاران مرحوم ابراهیم خان تمامًا وفات یافته بودند.

فصل نوزدهم

اولاد ابراهیم خان

اولاد نامدارش فرزندان بزرگ مرحوم ابراهیم خان که در حال حیات خود خان به رحمت خدا رفته‌اند.

جواد آقا و محمد حسن خان که از یک مادر از صبیّه بیگ‌های ایل جبرئیللو بودند. بعد از مرحوم خان بولکونک خانلار آقا و ابوالفتح خان که در ایران مرحوم شد و بعد بولکونک محمدقاسم آقا و فتحعلی آقا و سلیمان آقا و حسینقلی آقا و صفی قلی آقا.

و الحال که باقی‌اند در قراباغ بندۀ گان ینارال مایور صاحب حمایل و جّهه مرضع مهدی قلی خان و احمد خان از دختر خوانین‌اند و شیخعلی آقا از کنیز است.

و از دختران مرحوم ابراهیم خان که در حال حیات است گوهر آقا است که از صبیّه نواطزاده نجبا گرجستان تولد یافته است و عزت بیگم است که از صبیّه میرزاربیع وزیر والی گرجستان تولد یافته، چون که والی گرجستان ارکلی خان دائمًا به اتحاد و دوستی مرحوم ابراهیم خان راغب بوده‌اند و چون قربت به سبب مغایرت مذهب متعدد بوده، سه نفر دختر وزیر خودش به مرحوم خان و دو نفر فرزندان او داده بودند، که ابوالفتح خان و محمدقاسم آقا هستند، عقد کرده بودند، که عقد محبت به این سبب مربوط باشد.

فصل بیستم

سبب وراثت و ولیعهد بندگان مهدیقلی خان

در اول ملاقات مرحوم ابراهیم خان با سردار سیسیانوف در کورک جای مرحوم محمدحسن‌ها آقا که فرزند بزرگ مرحوم ابراهیم خان بودند، اسم وارثی و ولیعهدی به نام مرحوم محمدحسن آقا بود، که پسر دومین محمدحسن آقا را به رسم زوال و گیرو^۱ به سردار سیسیانوف دادند، چون که ینارال مایور مرحوم محمدحسن آقا، در حال حیات مرحوم ابراهیم خان مرحوم شدند.

ینارال مایور مهدیقلی آقابزرگ فرزند باقی مرحوم ابراهیم خان بودند. وارثی و ولیعهدی را با کاغذ ممهور با مهر مرحوم ابراهیم خان و سایر اعیان و اشخاص قراباغ در حال حیات خود مرحوم ابراهیم خان، به مهدیقلی آقا داده و به اسم خانی و وارثی مخاطب ساختند. و بعد از مرحوم شدن ابراهیم خان به همان سبب مایور لیستاویچ به حضور ینارال مایور نسویدایوف نوشته بودند، که فرمان ایمپراطور اعظم مرحومه الکساندر باولویچ و علم و شمشیر مرّصع به نام مرحوم مهدیقلی خان صادر شد، به حکومت و خانی قراباغ منصوب فرمودند.

در سنه ۱۸۰۷ و مقدمات ایام حکومت مرحوم مهدیقلی خان از دفاتری که کارگزاران دولت علیه نوشته‌اند معلوم رای شریف است احتیاج به عرض و تحریر ندارند. صورت موقمات میرزا جمال قراباغی اینها بود که تحریر گردید مستعجلًا مرقوم شد. ناقابلی را غفو فرمایند.

والسلام

۱. گروگان

فد کنف بسب و راش دو لعند سر گفت نحمد یقیع خان (۱۸۰۷) 

 ملاقات مرحوم ابراهیم خان، بزرگ دارالسیاست نویز درگذشته پیر مرحوم آخوند (۱۸۰۷) 

 و فرزند بزرگ مرحوم ابراهیم خان لجهز اسم و را شد و دو لعند بر بام مرحوم آخوند (۱۸۰۷) 

 به پسر همین حسن آقا را بکسم زوال و گرد بزرگ دارالسیاست نویز لجهز چونه 

 بزارل مایور حسن آقا در حال حیات مرحوم ابراهیم خان لجهز زواله و لعند عبید بر سر 

 با کاغذ مهور باعتراف مرحوم ابراهیم خان و سایر اعیان و دشمنان است رناغ زوال 

 حیات خلو مرحوم ابراهیم خان بکمبلیغ آقا دلهز و بکسم خانه و دارالله خان طبق ختنند 

 و بجز مرحوم آخوند ابراهیم خان بهان سبب مایل دستادی که بغير بزارل مایور عبید 

 نوشته لجهز که فرمان این پیر اخوه علیهم مرحوم الکس ندر، دلچیح و علم و خدمت روزانه 

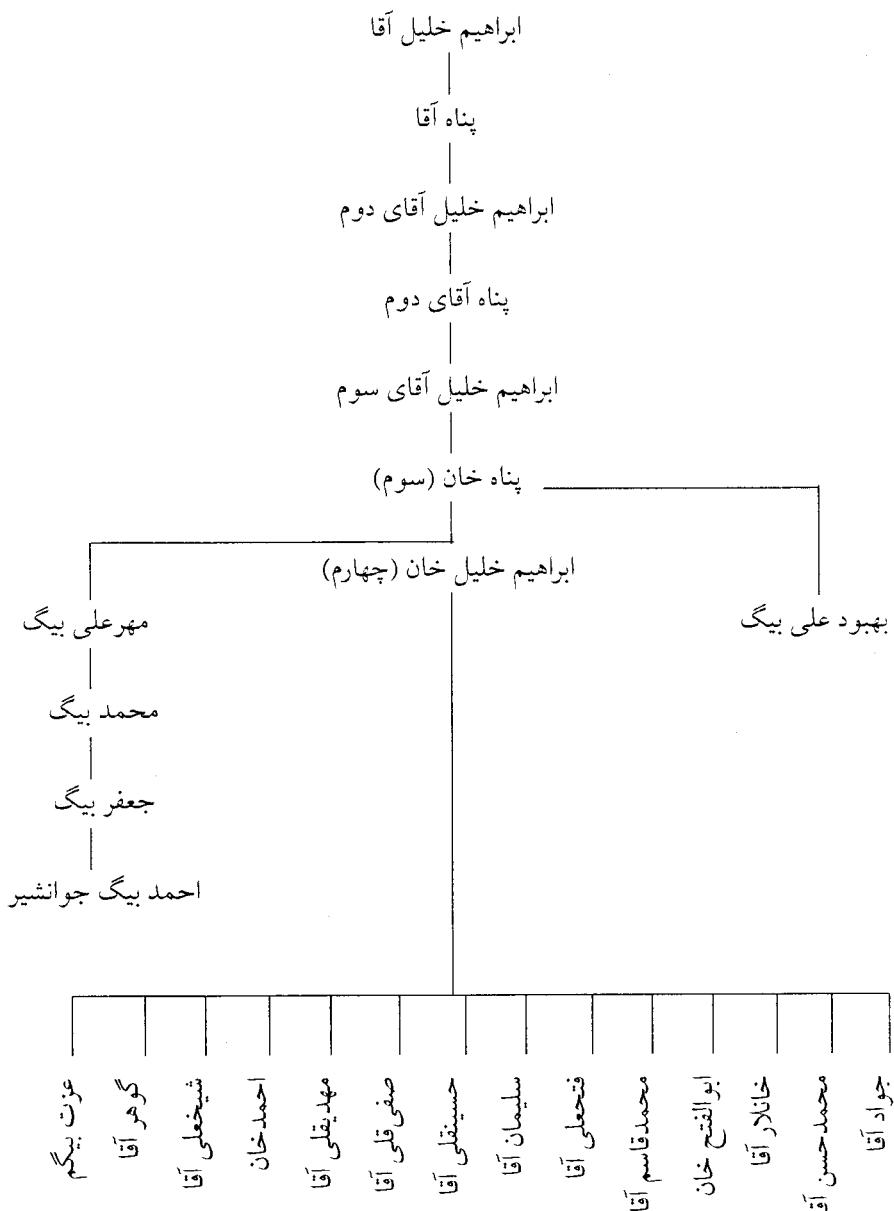
 بام مرحوم یحییع خان صادر شد که میتوان دخان قرائب غ منهوب فرموده در 

 سال ۱۸۰۷ و مقدمات ایام حکومت مرحوم یحییع شان لذ دفاتر که کارگزار 

 مملکت عجیز روزانه انتظام را از شرایط سخت چشمی بعرض پنهان پر گذاشت از دینکه 

 صدر کارگزار فرماندهی را در این مدت میگذراند و مخصوصاً مشغول امور خود 

نسب نامه خاندان جوانشیر



فهرست منابع

- ابن حوقل. صورة الأرض. ج دوم. ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- اسکندر بیگ منشی. تاریخ عالم آرای عباسی. سه جلد. به کوشش محمد اسماعیل رضوانی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- اصطخری، ابراهیم. المسالک والمالک. به کوشش ایرج افشار. بی‌جا: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۷.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. تاریخ متظم ناصری. ج سوم. به کوشش محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- اولیویه، آنتوان گیوم. سفرنامه. ترجمه محمد طاهر میرزا. به کوشش غلامرضا و رهرام. تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱.
- باکیخانوف، عباسعلی. گلستان ارم. به تصحیح عبدالکریم علیزاده و دیگران. باکو: انتشارات علم، ۱۹۷۰.
- حسین فسائی، محمدحسن. فارسنامه ناصری. دو جلد. به تصحیح منصور رستگارنسائی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- حموی، یاقوت. معجم البلدان. تهران: مکتب اسلامی، بی‌تا.
- چلاوی، علیقلی بن محمد: تاریخ جهان‌آراء، نسخه خطی. باکو: انتیتو نسخ خطی محمد فضولی.
- رافی، ملیک‌های خمسه. نسخه چاپ نشده.
- رضا، عنایت‌الله. ازان. تهران: مرکز استناد و تاریخ دیپلماسی وزارت خارجه، ۱۳۸۰.
- ژویر، پیرآمده. سفر به ارمنستان و ایران. ترجمه محمود مصاحب. تبریز: کتابفروشی چهره، ۱۳۴۷.
- ساروی، محمدفتح‌اله بن محمد تقی. تاریخ محمدی «احسن التواریخ». به تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

- سپهر، محمد تقی. ناسخ التواریخ. به تصحیح محمد باقر بهبودی. تهران: اسلامیه، ۱۳۴۴.
- شیرازی، ابن عبدالکریم علیرضا: تاریخ زندیه. مقدمه و تصحیح از نست بئیو. تهران: انتشارات گسترده، ۱۳۶۵.
- عبدالرzaق بیگ مفتون دنبی. مآثرالسلطانیه. به کوشش غلامحسین صدرافشار. تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱.
- غفاری کاشانی، میرزا محمد ابوالحسن. گلشن مراد. به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: زرین، ۱۳۶۹.
- کسری، احمد. شهریاران گمنام. تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۷.
- لسترنج. سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- مروی، محمد کاظم. عالم آرای نادری. به تصحیح محمد امین ریاحی. تهران: علمی، ۱۳۶۹.
- مقدسی، محمد. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ترجمه علی نقی متزوی. بسی جا. بسی جا، ۱۳۶۱.
- موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق. تاریخ گیتی گشا. به تصحیح سعید نفیسی. بسی جا: انتشارات اقبال، ۱۳۶۸.
- والتر: تاریخ روسیه، ترجمه نجفقلی معزی، تهران: حافظ، ۱۳۶۳.
- نفیسی، سعید: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران. دو جلد. تهران: بنیاد، ۱۳۷۲.
- هدایت، رضاقلی خان. روضة الصفا ناصری. ج. ۹. تهران: مرکزی و پیروز، ۱۳۳۹.

فهرست اعلام

اشخاص

الف

ت

- | | | | |
|--------------------------|--------------------|----------------------------|------------------------|
| ابراهیم بیگ | ۱۲۸ | آباشیدزه | ۳۰ |
| ابراهیم خان (اول) | ۲۱، ۲۰ | آبوسیاگلریان | ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷ |
| ابراهیم خان (دوم) | ۲۰ | | |
| ابراهیم خان (سوم) | ۲۰ | | |
| ابراهیم خلیل خان (چهارم) | ۲۷، ۲۵ | آبوسیاه | ۱۲ |
| ابراهیم خلیل خان (پنجم) | ۴۳، ۴۲ | آبولنگ | ۱۳، ۱۲ |
| آتم (ملیک) | ۲۷، ۲۶، ۲۵ | آخوند ملاپناه | ۱۵۵ |
| آدی گوزل بیگ | ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶ | آقاییگم (دخترا براہیم خان) | ۱۱۹، ۶۵، ۴۰ |
| | ۵۰ | | ۱۲۳ |
| آقامحمد خان قاجار | ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷ | | |
| ابن حوقل | ۴۸، ۴۶، ۵۳، ۵۶ | | |
| ابوالسوار | ۹ | | |
| احمد بیگ جوانشیر | ۵۱، ۵۲، ۵۳ | | |
| ابوالفتح خان | ۳۸، ۴۰، ۴۸، ۱۰۸ | | |
| | ۱۱۰ | | |
| | ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۱۵ | | |
| | ۱۱۴ | | |
| | ۹ | آل ارسلان سلجوqi | |
| ۱۱۹ | | | |
| ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱ | | | |
| ۱۵۷ | | | |

- | | | |
|---|---|---|
| ب | بهبودعلی بیگ ۲۰
بیگلر (ملیک) ۱۲، ۲۷، ۲۸

پ
پاولنسکی ۵۱
پترالکسویچ (پتردوم) ۱۷، ۱۸
پتر اول (کبیر) ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۸
پتر سوم ۱۸، ۲۸
پتروشفسکی ۶۱
پسکوویچ ایرانسکی ۱۳۴
پل اول ۲۸، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۴۶، ۴۱، ۱۱۰
پناهخان (اول) ۲۰، ۱۰
پناهخان (دوم) ۲۰
پناهخان (خارجی پناه) ۲۰ تا ۲۷، ۴۹، ۵۰
پنجم ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۶
پوتمنکین ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱

ت
تلکین (آتشوف) ۳۱
تهماسب اول صفوی ۱۰
تهماسب دوم صفوی ۱۰
تهماسب قلی خان (نادر) ۴
تهمورث ۲۰، ۲۵، ۲۶
تیموراز یاتمرز ۱۲، ۱۳
تیمورلنگ ۷۹ | احمدشاه (سردار عثمانی) ۱۸
احمدخان ۱۵۷
ادوکسی لوپوخین ۱۷
ارکلی خان < هرلچکلیوس ۲۸
استانیسلاو پونیاتوسکی ۳۰، ۳۱، ۱۵، ۱۳
اسرائیل اوری ۳۸، ۳۱
اشرف افغان ۱۵
اصطخری (ابراهیم) ۸
الکسی اورلوف ۱۸
الکساندر اول ۴۱، ۱۳۲، ۱۰۹
اللهوردی خان (ملیک) ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷
اللهقلی سلطان (ملیک) ۱۳، ۱۹، ۲۱، ۲۲
الیزابت ۱۸
امیرارصلان ۲۱، ۶۴، ۲۲، ۹۲، ۹۲، ۹۳
آنایرانوفنا ۱۸، ۱۹
اوغورلوخان زیاداگلو قاجار ۱۹، ۲۰
اهواردی بیگ ۴۵
ایوان پنجم ۱۸
ایوان دوبرونسویک ۱۸

ب
بختام (ملیک) ۳۰، ۳۹
بزره (آدلف پترویچ) ۶۰
بورناتو (ژنرال) ۳۱
بهارلو (میرزاولی خان) ۳۴، ۱۰۲، ۱۰۳ |
|---|---|---|

- | | |
|--|--|
| <p>ح</p> <p>حمزه میرزا ۱۰
حمیده خانم ۵۱
حوری زاد ۳۳، ۲۷</p> <p>خ</p> <p>خانلارآقا (پسر ابراهیم خان) ۱۲۴، ۱۵۷
خیر النساء بیگم ۱۰</p> <p>د</p> <p>داودبیگ ۱۹، ۱۶
داریا گیوگوا (همسر هرالکلیوس) ۴۹
داویدیان (استپان) ۲۹
ڈیناک ۱۶</p> <p>ر</p> <p>رضاقلی بیگ ۵۵، ۵۴
رسم بیگ (ملیک) ۴۰، ۳۹، ۳۱
روت (ڈنرال) ۵۸</p> <p>ز</p> <p>زیوف (پلاتون) ۲۸، ۳۲، ۳۷
زیوف (والرین) ۴۸، ۴۶، ۳۹، ۳۸، ۳۷
۱۱۹، ۱۱۰، ۱۰۸، ۶۵</p> <p>س</p> <p>ساری پاشا ۱۷
سالتیکف ۲۸</p> | <p>ج</p> <p>جارچی پناه ے پناهخان
جعفرقلی آقا ۱۲۸ تا ۱۳۲
جعفرقلی بیگ ۵۱، ۴۳
جلیل محمد قلی زاده ۵۱</p> <p>جمشیدشاہ نظر (ملیک) ۳۳، ۳۵، ۳۴، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۵، ۳۲
جوادخان (حاکم گنجہ) ۴۳، ۴۰</p> <p>جوانشیر (میرزا جمال) ۵۴، ۵۳، ۲۲، ۲۱
۷۵ تا ۷۰، ۶۶، ۶۴ تا ۷۰</p> <p>جهانبخش شاه نظر (ملیک) ۳۳
جهانگیر شاه نظر ۳۳</p> <p>ح</p> <p>حاتم (ملیک) ۸۸
 حاجی چلبی ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۶، ۸۶
حاجی خان چاشکزک ۲۰
حسن جلالیان (ملیک) ۱۴
حسین خان موسی بیگ ۱۵
حسینقلی آقا (پسر ابراهیم خان) ۱۵۷
حسینقلی خان (حاکم بادکوبہ) ۱۲۸، ۴۹، ۴۲
حسین (ملیک) ۲۳، ۱۴</p> |
|--|--|

- ط**
- سرخای خان لرگی ۱۴
سرگوراوزلی ۴۳
سلطان محمد خدابنده ۱۰
سلیمان آقا (پسر ابراهیم خان) ۱۵۷
سلیمان پاشا ۱۰۹، ۳۰
سلیمان خان قاجار ۳۵
سلیم خان (حاکم شکی) ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۱۷
سیسیانتوف ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۶
عبدالحمد بیگ ۱۵۳، ۱۰۳، ۱۰۲، ۳۴
عباس بیگ ۱۱۲
عباس میرزا ۵۷، ۴۳، ۴۲
عزت بیگم ۱۵۷
عطاخان شاهسون ۱۱۶
علی سلطان ۱۴
عُمه خان ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۵۶
علی قلی خان ← عادل شاه افشار ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹
ع
عادل شاه افشار ۲۱، ۵۳، ۹۱، ۹۲، ۹۳
عباس بیگ ۱۱۲
عبدالحمد بیگ ۱۵۳، ۱۰۳، ۱۰۲، ۳۴
عیاض بیگ ۱۵۷
عطاخان شاهسون ۱۱۶
علی سلطان ۱۴
عُمه خان ۲۹، ۳۰، ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۵۶، ۴۱
علی قلی خان ← عادل شاه افشار ۱۱۴، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹
ش
شاه اسماعیل اول ۱۰، ۹
شاه اسماعیل دوم ۱۰
شاهرخ میرزا ۹۲
شاه سلطان حسین ۱۵
شاه عباس اول ۱۴، ۱۰
شاه عباس دوم ۲۰
شاه نظر (ملیک) ۲۳، ۲۸ تا ۹۳، ۸۷، ۳۳، ۱۴
شاہوردی خان (حاکم گنجه) ۳۳، ۲۶
شیپوف ۱۶
شيخ علی خان (حاکم دریند) ۳۷
ف
فتحعلی آقا ۱۵۷
فتحعلی خان افشار ۲۵، ۶۴، ۲۷، ۹۵، ۶۶ تا ۹۹
فتحعلی شاه قاجار ۴۰، ۴۹، ۶۵، ۱۱۸
فرهاد پاشا ۱۰
فریدون (پسر مليک بیگلر) ۴۰، ۲۷
فضلعلی بیگ ۱۵۳، ۲۰
فضلون (پسر ابوالسوار) ۹
ص
صادق خان شقاقی ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۸
صرفعلی بیگ ۱۱۳، ۱۱۲
صفی آقا ۱۵۷

ل
لاسکوی ۵۸
لطفعلى بىگ ۱۵۳
لطفعلى خان زند ۱۰۳
لیسانویچ ۴۲، ۶۲، ۴۷، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۹،
۱۳۱، ۱۵۹

م

ماتیوشکین ۱۶، ۱۷
مجنون (ملیک) ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۵
محمدحسن آقا (پسر ابراهیم خان) ۴۲، ۵۶
محمدحسن خان (برادر سلیمان حاکم)
شکی) ۱۱۷، ۱۱۸
محمدحسن خان قاجار ۹۲ تا ۹۵، ۱۰۲
محمدخان (پرادر شاهوردی خان حاکم
گنجه) ۱۳، ۵۱، ۴۰، ۳۹، ۲۶، ۵۳
محمدقاسم آقا (پسر ابراهیم خان) ۱۵۷
مدداف (والرین) ۴۷، ۵۸، ۱۳۴
مصطفی پاشا ۱۷
مصطفی خان ۳۷، ۴۰، ۶۶، ۱۰۵،
۱۰۸، ۱۲۷، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۸
منشغوف ۱۳۳

ن

ق
قائم مقامی (جهانگیر) ۲۴
قباد (پادشاه ساسانی) ۷۸
فراکین (کاریاگین) ۱۲۵، ۱۲۶
قطاروسکی ← کوتیلیاروسکی
قوالوسکی ← کووالنسکی

ک

کاترین اسکاروتسکی (اول) ۱۷، ۱۸
کاترین دوم ۲۸، ۱۰۸، ۴۶، ۳۸، ۳۷
کاظم خان ۲۲، ۲۳
کروپوتون ۱۷
کلبعلی خان (حاکم نخجوان) ۱۲۱، ۱۵۳
کنسانتین (پسر نیکلای اول) ۵۲
کوتیلیاروسکی ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱
کولیوبکین ۴۸
کووالنسکی ۴۰، ۴۶، ۴۷، ۱۲۰

گ

گاویدیلوگولوکین ۱۷
گرگین خان (دوازدهم) ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۸
گریگور شهنوازانخان ۱۵، ۳۱
گودویچ ۵۷، ۱۳۱
گوهراقا ۱۳۹، ۱۵۷

ل

لازاروف ۴۱

- | | |
|---|--|
| <p>موجی لوسکی ۵۱
مهدیقلی خان ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۸، ۶۵
۱۲۷، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۱۶، ۱۱۵
و
واختانگ ۱۶
ورنستف ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴
ه
هراکلیوس ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۳، ۳۱ تا ۳۶
۱۰۵، ۶۶، ۴۹، ۴۸، ۴۰
همتعلی بیگ ۱۵۳
هوانس ۳۰
هوسب (ملیک) ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۷، ۸۸
ی
یرمولوف ۵۸، ۵۱، ۴۷
یسانی (ملیک) ۱۳، ۲۲، ۲۵، ۲۳
یقطرنه ← کاترین
یوسف (ملیک) ۱۳، ۲۲، ۲۶ تا ۲۷</p> | <p>مehrعلی بیگ ۱۵۳، ۵۳، ۵۱
میرزا بیگ دوم ۲۳
میرزا خان (ملیک) ۲۴، ۲۶، ۲۷
میرزا علی بیگ ۱۵۳
ن
ناپلئون بناپارت ۴۲، ۴۳، ۴۷
نادرشاه افشار ۱۹، ۲۱، ۴۸، ۲۵، ۵۳، ۵۵
۶۱، ۶۴، ۶۶، ۷۹، ۸۱، ۸۳، ۹۱
۹۲، ۹۵، ۹۹، ۱۳۷، ۱۳۸
نبالسین ۱۳۰، ۱۳۳
نرسس ۱۹
نسویدأف ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۵۹
نصیرخان ۱۱۶
نفیسی (سعید) ۳۴</p> |
|---|--|

اماکن

- آبخازه ۸
آخالسکی ۳۰
آذربایجان ۳، ۸، ۹، ۲۱، ۱۷، ۹، ۳۴، ۲۱، ۶۷، ۶۶
آرپاچای ۶
آرد او روی ۱۴
آغ او غلان ۵۷، ۱۲۶
آق یاتاق ۲
آماراسا (وانک) ۲۴
آوار ۲۹، ۴۱، ۳۹، ۵۶، ۱۰۱، ۱۰۹
آوه تارانتس (قلعه) ۲۶، ۲۳
آران ۸، ۹، ۲۰، ۳۰، ۴۳، ۶۴، ۴۳، ۳۰
آرداشیان ۱۱، ۳۲
آردبیل ۸، ۳۹، ۸۶، ۶۶، ۹۲، ۱۰۱، ۱۲۶
آردو باد ۷۶
آرس (رود) ۱، ۳، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۲۶
آستانبول ۱۰، ۱۴
آستپاناکرت ۵
آسترآباد ۱۶
آسمولنگ ۱۵
اشتوبیه ۸
اصفهان ۱۵، ۹۸، ۹۹
اصلاندوز ۴۳
اگ اخان (رود) ۱۷
او خچو (رود) ۷
ایران ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۹
اران ۸، ۹، ۲۰، ۳۰، ۴۳، ۴۷، ۴۲، ۴۱، ۳۹، ۳۵
الف
اتریش ۱۵
اچمیاذین ۱۱، ۳۲
ایران ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۹
آماکن

ت

- تارناکرت ۲۲
 تالش ۱۱، ۱۲، ۲۲، ۲۵، ۲۴، ۲۷، ۸۱، ۸۷
 ، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۲، ۱۱۰
 تبریز ۸، ۱۶، ۲۲، ۳۴، ۶۶، ۸۶، ۹۰
 ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۰
 تترن ۵، ۱۱۱، ۱۲، ۱۱، ۷۸
 ترکمانچای ۶۱، ۴۸
 ترنکوت (قلعه) ۸۹
 تفليس ۸، ۱۶، ۳۱، ۴۶، ۴۲، ۳۸، ۳۷، ۳۶
 ۵۲، ۵۱، ۴۸، ۸۳، ۸۱
 ۸۵، ۵۰، ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵
 ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶
 ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۳
 توپخانا ۴
 تورش سو ۵

ج

- جار ۲۱، ۱۲۲
 جبرائیلی ۲، ۳
 جرابرد ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۱، ۲۵، ۳۰، ۳۳
 ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۱۰۶، ۱۵۳

ج

- چالدران ۱۰، ۸۹
 چاناگچی ۱۲، ۱۴

ب

- بازار چای ۲، ۶
 باکو (بادکوبه) ۲، ۸، ۴۹، ۴۲، ۱۶
 ۱۲۸، ۱۲۷، ۶۴
 بالوچای ۱۱
 باواریا ۱۵
 بردع ۸، ۹
 برگشاد (رود) ۳
 بلاش گرد ← ملازگرد
 بغداد ۷۸
 بلکان ۴۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷
 بورچالو ۴۰، ۲۹
 بویوک کیده (کوه) ۵، ۱
 بیات (قلعه) ۲۲، ۸۶، ۶۴، ۹۲، ۱۳۹
 بیلغان ۸، ۹، ۷۸، ۷۹

پ

- پترزبورگ ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۸
 پروس ۲۸
 پنک ۴۷

ر	خ
رشت ۱۹، ۱۲۶	خاچن ۳، ۱۱، ۸۱، ۰۸۷
روسیه ۱۵، ۱۶، ۳۱، ۲۸، ۱۹، ۱۷، ۱۶، ۳۵، ۳۱	۲۴، ۲۳، ۲۲، ۰۲۵
، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۷	۱۰۶، ۹۶، ۸۹، ۰۸۸
، ۶۱، ۶۰، ۵۷، ۵۶، ۵۱، ۵۰، ۴۷	خستان ۸
، ۱۰۸، ۷۷، ۷۵، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۳	خراسان ۲۰، ۵۵، ۹۲، ۸۵، ۸۴، ۶۴، ۱۰۷
، ۱۲۶ تا ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲	۱۵۱
۱۳۳، ۱۲۹	خنزیرستان ۲۴
 ز	خوجالو ۵۶
زاغچه (قلعه) ۳۴	خوزناک ۵۶
زنگان ۳۴	خورچاوند ۴
زنگلان ۴، ۲	خوی ۸، ۶۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹
زنگه‌зор (کوه) ۱، ۸۹	۱۱۰
 س	داغستان ۱۴، ۱۷، ۲۱، ۵۶، ۶۵، ۱۰۱
ساغساغان ۱۱	۱۳۵، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۷
سالوارتی (کوه) ۷۷	۱۴۱
سرخس ۲۰	دریند ۸، ۱۶، ۱۷، ۳۱، ۰۳۷، ۱۰۸، ۱۲۷
سلماس ۸	دریای خزر ۸، ۱۵، ۱۶، ۳۱، ۰۷۷، ۱۲۶
سولاکور ۱۷	دشت مغان ۱۹، ۰۳۷، ۴۸
سولاکی ۳۶	دشت میل ۱
 ش	دلی داغ (کوه) ۶
شابران ۸	دمورچی حسنلو ۷۷
شامشاری ۳۲	دوق (قلعه) ۱۲
شاه بولاغی (قلعه) ۹۲، ۸۹، ۸۸، ۲۲	۰۲۷، ۰۲۲، ۱۴، ۱۲، ۱۱، ۰۳۰، ۰۲۵، ۰۲۳
۱۲۳	دیزاك ۳۲، ۵۶، ۵۸، ۸۷، ۸۱
	۱۰۶
	۱۵۳، ۱۲۲
	دیزه (کوه) ۱۱

ف

فارس ۱۱۸، ۱۰۷، ۱۰۲، ۹۸، ۹۷، ۹۵، ۹۴، ۹۲
فرانسه ۱۶

ق

قاپلان کوه ۱۰۱
قبادلی ۴، ۲
قبله ۸۴، ۲۱، ۸
قیبانات ۸۹
قرهباغ در اکثر صفحات
قزلار ۳۷
قزل اوزن (رود) ۱۰۳
قراقش شمس الدین ۷۷
قطران ۲
قفاز ۱، ۹، ۱۰، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۷
قفقاز ۱، ۹، ۱۰، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۷
قوبا ۱۰۸، ۳۷
قوزلوچای ۱۳۱
قیزخ کوه (کوه) ۱
قیزقلعه سی ۱

ک

کارتیل ۲۰
کارخان ۱۱
گر (رود) ۱، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۸، ۵، ۳، ۵
۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۰۷، ۷۸، ۷۷
۱۲۷

شروان ۸، ۱۰، ۱۷، ۴۷، ۳۵، ۲۶، ۷۹، ۶۶، ۴۷
۱۰۱، ۹۴، ۸۹، ۸۶، ۸۴، ۸۳
۱۲۳، ۱۱۹، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۵
۱۴۹، ۱۲۷

شکی ۸، ۲۱، ۹۸، ۸۴، ۶۶، ۴۷، ۲۲، ۲۱، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۱، ۱۱۰

۱۲۷

شمکور ۸، ۹، ۴۷، ۳۲، ۸۹
شوریلاخ ۲

شوره گل ۴۷

شوشا ۹

شووشی (قلعه) ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۵، ۲۹، ۳۱
تا ۴۰، ۵۱، ۴۸، ۴۶، ۴۲، ۵۶

تا ۹۳، ۹۲، ۷۵، ۶۵، ۶۴، ۵۹

تا ۱۱۸، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۳، ۱۰۲

۱۳۳، ۱۲۶، ۱۲۳

شیراز ۹۴، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۸

شیرلان ۲

ص

صومعه سرا ۱۲

ع

عثمانی ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۹، ۳۰، ۲۹، ۳۱
تا ۴۹، ۴۷

عراق عجم ۸۵، ۹۷، ۹۵، ۹۴، ۹۲، ۱۰۱

۱۱۸، ۱۰۲

عسگران (قلعه) ۴، ۲۵، ۲۲، ۱۲۳، ۱۲۰

- | | |
|--|---|
| <p>گ</p> <p>گیلان ۹۵، ۱۶، ۱۷
گین ۴</p> <p>ل</p> <p>لاچین ۶، ۴
لرگی ۲۰، ۲۱، ۲۷، ۲۹، ۱۰۱، ۵۶
لوری ۲۹</p> <p>لوكچای ۲</p> <p>لهستان ۳۷</p> <p>م</p> <p>ماخاج (قلعه) ۱۷
مازندران ۱۶، ۹۴، ۹۲، ۱۷
مراغه ۸، ۱۰۱، ۶۶
مراو ۱۳
معرى کوتای ۹</p> <p>ملازگرد ۸</p> <p>مبکان ۱۱۲</p> <p>موروداغ ۱</p> <p>میانه ۸</p> <p>مین کند ۶، ۲</p> <p>ن</p> <p>نخجوان ۱۵، ۱۷، ۸۱، ۷۸، ۶۶، ۵۷
۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۱، ۹۲، ۹۰، ۸۹
۱۳۱، ۱۲۱</p> | <p>کرکر (رود) ۷۹، ۲۵
کرس (کوه) ۱۱۵
کرمان ۱۰۷، ۱۰۳، ۳۴
کلبجر ۴، ۲</p> <p>کورکچای ۱۱، ۱۲۴، ۵۶، ۴۲، ۱۵۹</p> <p>کوشبک (کوه) ۷۷</p> <p>کوندلن (رود) ۷۹</p> <p>کهربیزلو ۵۱، ۵۲</p> <p>گ</p> <p>گانزارسار (وانک) ۳۲، ۲۸، ۱۴، ۱۱
گرجستان ۱۵، ۱۷، ۴۰، ۳۷، ۳۴، ۳۳، ۲۶، ۱۷، ۶۷، ۶۶، ۴۹، ۴۷، ۴۶، ۴۳، ۴۱
۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۹
۱۰۷، ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۲۰</p> <p>گلستان ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۲۷، ۲۴، ۲۴، ۱۳، ۳۰</p> <p>گنجه ۸، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۶
۳۲، ۳۳، ۳۲، ۶۳
۰۳۱، ۰۳۷، ۰۳۸، ۰۳۹، ۰۴۱، ۰۴۲
۰۴۹، ۰۷۸، ۰۸۱، ۰۸۳، ۰۸۴، ۰۸۹، ۰۹۲
۰۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۰
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸</p> <p>گوش (وانک) ۱۲</p> <p>گویچ (وانک) ۱۴</p> <p>گوی دره ۲</p> |
|--|---|

هشت رخان ۱۶

و

هکری چای ۲، ۳، ۵، ۶، ۷

واراندا ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۸۱

هوکار (وانک) ۱۱، ۱۳

۱۰۳، ۹۶، ۱۰۶، ۸۷

ی

برس مانکاس (وانک) ۱۱، ۲۸

ه

هاکوبیا (وانک) ۱۱

هولا باز (پل) ۳۶

شابک: ۱ - ۱۹۸ - ۳۶۱ - ۹۶۴

◀ ناشر برگزیده سال ۸۰ ▶

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

فروشگاه شماره ۲۵: صندوق پستی ۱۹۳۹۵، ۴۷۴۶

بهای: ۸۵۰۰ ریال